



تقدیم محرم حسینی ۱۳۰۴  
کتابخانه مجلس شورای ملی  
آذربایجان شرقی

بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۱۵۱  
۱۳۰۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: اکو نورین بیلگیک ترجمه ایزدالیکس بنارسلی

مؤلف:   
موضوع تألیف:   
تقدیمی: کراسینی

۷۱۳۵

مؤسسه: ۱۳۰۴  
شماره دفتر: ۲۳۹۰۶  
۱۱۱۰۸

کتابخانه  
۷۱۳۵



Handwritten note in a box, possibly a library or archival stamp, containing some illegible characters.



این کتاب را کونومی پلیتیک برای تقدیم تان سپه سالاران و هیئت و شکر است و شکر است  
شاهنشاهی و کارگاه پیشتر عادل با ذیل درین کتاب و پیشتر درین کتاب  
و خانان بن سلطان مظفر الدین شاه غلامش که در آن پیشتر  
فرزاد علم با و شکر خود که در این کتاب و درین کتاب و درین کتاب  
این پیشتر یاری و خاندان محمد علی بن کاکالکات و پیشتر که در این کتاب و در این کتاب

مقدمه

راکونومی پلیتیک علمی است که بیان میکند حقیقت کنت و ثروت را و پیشتر  
توان حصول معاش و سیم از آن و علم این کتاب است و این کتاب و در این کتاب

کنت و پیشتر است که توان از این چیز و کربان و نمود این تعریف با سانی نمید شود در صورتیکه  
شخصی را بر یاد کرد که پیشتر است که اگر چه مفید لازم است کنت حساب نمیشود و مثلاً  
دان تعریف میباشیم واجب است این چیز است اما داد و ستد نمیشود کسی نمیکرد و در عوض آن چیزی  
بمگر آن بعد ضرورت لزوم بدین رحمت و قیمت ارد و مصرف میرسد پس میتوان از  
کنت حساب کرد و پیشتر است و ثواب و تعریف که معالی است که با یکدیگر کفایت از آن با  
نشود و در غایت و شکر از کار و پیشتر که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
بمگر تفاوت اجزای باشد و صاحبان تفاوت آب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
و این کتاب کنت است با تمام حقیقت کنت سهواً می عظیم کرد و اندک پیشتر از این کتاب  
کتاب یکدیگر کنت پول یک معنی از این و کنت هر کتابی را که پیشتر است و در این کتاب و در این کتاب  
در این کتاب تجارت شکلات تیر ششید تا کنگر از پول از کنت بیرون و در شایسته این کتاب  
مقدمه باشد مثل نمایانگر چیزی خود آن پذیرفته و داند و مشا و جهت است که پول کنت است  
اینست که با اندک کنت است و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
معلوم شود پس این است مفید است که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

طلا و نقره و مس و سیم و نسی و طلا پولی در میان چه بگردد و اندکی چینیها چاقی شده و راجای پول  
 بکار میرود و زانی بند میباشی از صدف را مثل سیم و زهر میگردانند و نمانهای قدیم میباشی و در  
 این معاملات خود دست بر داده بود و اول جنگ شروع تجارت بحری نمود پول فلزی سکه زد و نقوش  
 آن سکه ک صورت گاو بود آدم سمیت که یکی از ضعیفین است یکو قبایل عرب نیز در این زمان سال  
 و مویشی او اسطه معاملات قرار داده همان شتابی که بعضی با پول کرده نهادند آن حساب  
 نموده بود چنانکه قتی تعریف مملکت فرانس را شنید میخواستند میرانی از آن دست را بر سرین  
 فرانس چند کاو کوفتند از تعریف آنرا منصرف این سیدانند که کله باکی که کوفتند یاد آن  
 در هر مملکتی قتی پول شروع معمول شدن نموده پیش از آن سکه های فلزی پست هم استعمال  
 نموده تمام معاملات مبادله میکنند مثلاً گندم را میسودند قماش و مناع میگردند چنانکه اگر شخصی  
 قاق داشت و محتاج یک نیزه بود یک قاق خود را میداد و نیزه میگرفت

راست است که تجارت با نوصح قتی میکند تا نباید خیال کرد که آن مردم حسی گنت نه هشت  
 زیرا که آنچه پیش گنتیم معلوم آنچه نمیدانند معاملات همان گنت است پس آنچه میگویم این پول چه چیز است

**طبیعت حقیقی پول و معنی آن**

پول مقیاس قیمت است و اجناس اسطه و پسید معاملات است مقصود از مقیاس قیمت آنچه است که

بموجب قبول عامه منتخب شده باشد و بتوان کام خیر یا آبان قیمت نمود چسبن چیزی پول است  
 اعم از اینکه طلا و نقره باشد یا خرد و کبر و اینکه گنتیم پول میسود معاملات باشد معنی آن اینست که  
 مبادله اش مبادله اجناس اسطه پول میشود مثلاً زراعی میخواهد بزرگ شود بخرد مجوزیت مینماید  
 مبادله کند بلکه مجوزیت مینماید و با پول آن شود میخورد

در سوابق ایام وضعی در اکتونومی پلیتیک نام وضع تجارتی اختیار کرده بود یعنی چنانکه  
 اشاره کردیم بجهت اشتباه اینکه گنت پول فرض نموده پریولیت سکی شده سید بر میگردد که طلا  
 و نقره در مملکت یاد شود و باین قصد حال دولت در صدد بود که تجارت را تسوین کنند و این  
 تجارت خود را در خارج و معیت بهند و اطراف دیگر بواسطه وضع و خمر کردن یاد تجارت خارج  
 از احوال امتداد خود مملکت را نشود و هر گز نمی باین خیال میگردد دولت مبلغی با پست مری میداد  
 خافل از اینکه مملکت صادر و وارد هر دو را لازم دارد

در زمانیکه در انگلس این جهتها طرا بعلوم میاورد و لمرک کرانی بر شراب عرق ابرشیم و سایر جناب  
 و امتداد فرانس بستند که گندم از مکر زیاد می آید این حال تجارت در مملکت انگلس نبر و شش رسد  
 چه گمان میکردند اینکار از گنت انگلس میکا بدین پول انگلس نبر انده میرود

اول کسیکه معلوم نمود این تدبیر نوم بوضع تجارت صاحب نیست بلکه خطاست هم است

که در کتاب مشهور خود موسوم به (کنت مل) خلافت از او واضح مبرهن ساخت کتاب مزبور  
 در سنده هزار و هفتصد و پنجاه و شش طبع و منتشر شد و آدم انبیت در آن ثابت کرده که مصنف  
 کتاب موسوم به (کنت انگلیس و تجارت خارج) که دولت وقت انگلیس آنرا در سرش حساب  
 وضع تجارت اینست سو کرده تجارت اخلا چندین فایده ندارد و بر صفت او مبلغ طلا و  
 مملکت نمی آید

طبیعت حقیقی پول در مملکت انگلیس اول دفعه کتاب آدم انبیت افشود کرده مدخل نمود که اگر  
 تمام کرمانی که برای منع ادخال سکه خارج وضع کرده اند برداشته شود تجارت اخلا تمام  
 انگلیس با تجارت خارج آن بر شود

**تجارت آزاد**

این مطلب را در فصل دیگر تفصیل بیان نمائیم اینجا بجهت در لازم است بگویم بر داشتن کرمانی  
 کرامت از روی مال تجاره خارج و از داشتن تجارت که در هر جسمی خود میریزد موسوم است به  
 تجارت آزاد

این جمله ملاحظاتی است که در مقامات بود حالا بابل مطلب میرزا ایم و باید دانست و فهمید که  
 این کتاب با بقضای مطالب مندرج در آن منقسم به قسمت است بشرحی که در ذیل کتاب خواهد

بیاری حضرت باری عزرا پسند

**قسمت اول  
در تحصیل کنت**

در مقدمه معلوم نمودیم که اکنون می پستیک قر این حصول کنت معامله و تقسیم آنرا زمین میان  
 درین قسمت ملاحظه از حصول کنت کهنکو نمائیم تا بر این گوئیم در حصول کنت سه چیز لازم است  
 زمین و سرمایه و کار و برای اینست که حال مختلف این سه چیز بطور وضوح و روشنی شرح داده  
 این قسمت را نیز به فصل تقسیم نموده در هر فصل عملی که از آن سه چیز را بوجهی بیان بیان نمائیم  
 و در صد و هجده صحن آن بیانیم

**فصل اول در باب زمین**

زمین یکی از وسایل حصول کنت میباشد و اگر فی الجمله تسکیر و تدبیر نمائیم خواهیم دانست که زمین  
 در تحصیل کنت چه اهمیت دارد هیچ مال تجاره و بوجهی نیست که اصل آن استیما یا مستقیم  
 زمین راجع نشود اگر چه ارفاط فایده در آن نیستیم تا بالبد که پوشیدیم دست نگین  
 می بینیم که هیچ چیز نیست که از زمین حاصل شده باشد مثلا بر پارچه می را که ملاحظه نمائیم چون  
 بابل آن بر خودیم معلوم شود که حاصل زمین است اگر چه چشم را از پشت کوشند که فرزند اما

کوفته خود از غلت نباتات زمین تغذیه نموده و از آنها میگذرد همچنین پارچه های پنبه  
 ابریشم چلوار و شال آن از زمین حاصل شده زیرا که پنبه یکی از گیاهان است که از زمین  
 میروید و از ریمان آن چلوار و پارچه های دیگر میسازند پس همین نوال تمام خرباکه در قصب  
 میسازیم یا حیوان است یا نباتی یا معدنی این هر سه بخش از زمین حاصل شود خلاصه بحیثیت زمین  
 در تحصیل کثرت بدرجه است که در زمان آدم نسبت علمای علم اکنون میفرماند که آن میگوید چشمه  
 و مایه کثرت همان زمین است پس تا بعد عقل تجسس معلوم شد که کار و سرمایه نیز از زمین است

و برای حصول کثرت واجب لازم است

**استعداد حاصلخیزی زمین**

اعمال و چیزهایی است که بر استعداد حاصلخیزی زمین میافزاید مثل اثرهای شوه و سنوئی که علم  
 شیخی راه آنرا بدست آورده و اغلب میدانند و فقط ما اشاره آن مینمایم همچنین اختراعات تازه  
 که اسباب آلات ادوات مفید زیاد برای مرتب و پهنای آب در کوری و حسن کوبی که مصلحتی  
 نگردد بکار میکند و با آن سایل و وسایط که نورت تسهیل عمل است و جز در سرمایه محسوب میشود و میسازند  
 خیلی بیشتر و بهتر از حاصل اراضی مستفاد شویم

پیش ازین در ولایت کابری شیر از ایالات انگلیس اراضی با بار داد و داشتیم که از فرط نمکی در زمین

لم یزرع و میفایده بود آنها را خشک کرد و بمبدل زمینهای پر حاصل بسیار خوب نمود و واضح است  
 که آن منفعت کثیری که ما حالا از آن اراضی میسریم از بابت کار است که در آنها شده و از جهت سرمایه است  
 که بصرف آنها رسیده

**زراعت اراضی وسیع و غیر وسیع**

زراعت در اراضی وسیع و غیر وسیع تفاوت کثلی دارد و از حیثیت فایده خیلی فرق میکند مثلاً  
 یکی از منافع عمده زمین وسیع است که استعمال آلات و اسباب جدیده اختراع در آن بیشتر مفید است  
 و در مملکت ما هر طایفه که بیشتر تصدیر زمین جاره و دهد با وجار جاره آن است و اسباب شخم بخاری  
 و آلات خرمن کوبی بخاری بخرد و بکار اندازد همیشه هر چه از ادوات نافه تازه اختراع شود  
 نماید همچنین است حال گلزاری یعنی کسی که هزار رأس گوسفند دارد از آنکه پانصد رأس دارد  
 بیشتر از دو برابر فایده میسر و اگر چه هزار رأس و برابر پانصد رأس است و جهت آنکه هزار رأس  
 گوسفند و برابر پانصد رأس شبان لازم ندارد و همچنین است سایر مخارج گلزار بزرگ نسبت بگلزار کوچک  
 بی یک فایده عمده در زراعت زمین غیر عمده است که باید از اینها نام نبریم و آن است که قطعه  
 زمین کوچک را تمام از آنکه مالک یا مستاجر زراعت کند چون در با همسر ای و کیران تصدیدی  
 و مباشر کار است همیشه مواظبت میکند و در بکار فحلت میکند و میل منفعت او را تمام بر سیدگی

و کار و وقت و امیدار و در صورت قین است که زمین تمام خواهد و ثمرات خود را با هر میزان و این  
 اثر و در خصوصه وقت یک مالک زمین را چ آن باشد بیشتر است تا مشاخر چه گشتن مشاخر کند  
 من بر چه زمین را می صلیف تر تا یک چهاره آن میافزاید و همه منفعت یکس و میرود پس چندین  
 چه لازم آنا مالک در صورت ازین تصورات دور و در مسکر از یاد حاصل است

**فرق مالک مشاخر**

در باب رعایت اراضی غیر وسیع یا قطعات کوچک زمین گفتیم اگر مالک خود مقصدی از  
 کشت زمین باشد شخص یا شدن منفعت کوشش توجه کامل نماید و اگر مالک به دست مشاخر  
 افتاد و سوزی میکند زمین مستعد خود را با هر میزان و اگر اینک است با جرمین باشد که نیز رعایت  
 او عاید خودش میشود مالک بنا بر این گوئیم هیچ چیز مشاخر را با مال یا داد و انیدار و کر  
 یا س از فایده پس اگر مالک مشاخر را مید و اگر در کمال زحمت خود بهره میرد شک نیست  
 که تمامی به تمام را در کار زراعت میکند آنوقت هم مالک منتفع میشود هم مشاخر و در چه  
 استداد ملک نیز ضمیمه معلوم شده است این نکته ایست که ملاکین باید همیشه در نظر داشته  
 باشند و از رعایت آن غفلت ننمایند مشاخرین در شمال ایلاد بعضی اکنه در جماعت  
 میسرن در اراضی را بخوبی زراعت میکنند اما تمام حاصل آنها را مالکین بسم الله الابراره از آنها

میگیرند و اینکه آنها اکنون بعد از نیامد از زیادت کی بوشش ایشان است با خیال دیر  
 یازد و سرد میسرنند چه حالا آنها ازین چهاره داری چیزی نمیرند بفرستی ذرت و بهین سخت  
 گیری مالکین و وضع و قضای و در غنریب ایشانرا پیدا میکنند و زبان جمله را در مطالبه حقوق  
 یازد و از زمین نماید چنانکه در جای دیگر نیز از زمین باین بده مالکیت دیگر بستلایه بوش  
 آهند و ملاکین را مجبور بحت و حساب نموده

در ایر لاند قبل از قوانین راعی مال هزاره هشتصد و بقا و هزاره هشتصد و هشتاد و یک میا  
 در کار زراعت بود از جمله اراضی را سال سال چهاره میکرد و اگر زمینها را پز فایده و حاصل غیر نموده  
 با نازده همان ترقی که نتیجه زحمت شخصی آنها بود باید بر وجه چهاره بفرمایند و اگر فایده و باید با  
 زمین را با مالک آن آنگه اگر کنند و هیچ اجر آن ترقی و مساعی خود را نخواهند قانون شش هزاره  
 هشتصد و هشتاد و یک مشاخر حق او که اجر ترقی زمین زحمت خود را مطالبه کند نیز اگر مالک شش  
 بیست زمین را از دست او بگیرد با ده عا پر دازد و مالکین تعدی مالک است و قانون شش هزاره  
 هشتصد و هشتاد و یک از قدری کار را بهتر و بر او ترا کرد یعنی قرار شد مجلسی باسم مجلس مالک  
 منعقد شود و وجه چهاره اراضی را آن مجلس تعیین کند و مجلس پارلسنت قرار داد آن وجه چهاره  
 تا پانزده سال تعیین نماید بر باشد و مشاخر بخواهد منفعتی را که احداث کرده و بفرود شد و بفرود شد

که اگر مالک بخواهد بخرد و صورتیکه نصبت دیگران است بلیغ نماید حق تقدم در خریدن او را باشد  
 بعضی نویسند با مطالب مختلفه در باب تیاج اراضی غیر وسیعه در سایر قطار ذریک نوشته اند  
 چون بحال فایده ندارد و از نگارش آن صرف نظر نمودیم عقیده رکوم بعضی از محمولات را  
 که خوب نشود مگر در قطعه های کوچک زمین در آنجا است میوه جات که تا توجه درستی کار آن  
 نماینده خوب نشود لهذا فواکه غالباً مخصوص جابست که زراعت زمین کوچک معمول باشد  
 پرورش مرغهای خانگی هم در اراضی وسیع فرزند چندان حاصلی ندارد و در قطعه زمینهای  
 کوچک باید یکا کرد و عمل کاواری که منفذ داری زمین از زمین قرار است  
 اگر کسی بخواهد تفاوت زراعت فرانسه و انگلیس را بداند از آنجا معلوم میشود که در هر سال تقریباً  
 دو کور و سیصد هزار ایره انگلیس با پول تخم مرغ فرانسه باریند و علت این فشرده کی است  
 آب هوا خاک فرانسه باری کا داشتن مرغ مناسب و سازگار تر از آب هوا خاک انگلیس است  
 اما جهت عمده که با این باشد که صاحبان ممالک در فرانسه خیلی خود زحمت میدهند و مراقب  
 کار میشوند تا منتفی نیل شود آنها را زمین انگلیس هم از حیثیت حد کتر اند هم متمول تر میباشد لهذا  
 مرغ نگه داری مرغ میشوند و تن بیشترند و بکریز نمیدهند و کار و شکوه عمده آنها از حفظ نظافت و  
 بتن پروری است که کتر می توانند شیر و کره خوب حاصل نمایند چنانچه سال قبل بنمای راری

در انگلیس وقت سحر از خواب برخاسته بکار کاود که سفند با و باو اظت عال آنها سپرد خستند  
 حال لطافت و میل به تنعم و آسایش نوده های آنها یعنی زنهای عالیه را میکند رود و یکبار کا  
 بپردازند و از آنجا که این و آخر ممالک خیلی ترقی کرده و نوایده آن پیدا شده و باقیم زنهای  
 آنها بکلی تغییر وضع داده کار بائی را که سابق خود میکردند حالا بملجبات جمع میکنند و این  
 ملاحظات تفاوت زراعت کم و زیاد معلوم میشود اگر چه در این فصل از زراعت خبری کلی  
 برد و سخن کنیم اما آنچه که کافی باشد و قایم مطلب دست افصح و روشن شود باری  
 در فصل دیگر توضیح این مسئله خواهیم پرداخت بیان اینهم نمود که چگونه میتوان منافع و فواید  
 زراعت کم و زیاد را با هم ترکیب و تلفیق کرده و وضع را طوری مستر داد که مملجات ابا  
 دار با هم بتوانند تقیماً از زمین که در آن کار میکنند منفعت بهره فدی ببرند  
 مترجم گوید اصول علم الکنومی پلیتیک کلیات آن همین است که مصنف انگلیسی میگوید  
 و بنامید و در هیچ جا تغییر پذیر نیست تا فروع و جزئیات آن با مقتضای ممالک و قایلیم مختلفه  
 پس دانشمندان هر مملکت باید این علم را بداند تا وقت نظر مقتضیات حال سرزمین خود نمایند  
 طبق آن عمل کنند و اگر کسی اصول را نداند خیالات و در عالم صرفه جویی و تحصیل کند  
 و مقبر نیست و مکنست و چار و کرفار هرگز فقط و خطا و زیان و خسرتان کرد

**فصل دوم در کار و رحمت**

در مقدمه آنجا که طبیعت کثرت را بیان نمودیم گفتیم بعضی چیزها در موقعی جائی کثرت است در جای  
و موقع دیگر کثرت نیست مثل آب که در کنار دریا و در چشمه و در بیابان است آنجا از مال  
نیشترند اما در بیابان همان طبیعت جان بهترین کثرت است پس هر چیزی که جانها و غیره است  
میاید جنبه اول محسوب میشود و چون در دست ملاحظه کنیم اکثر اشیاء مفید بواسطه رحمت کوا  
قابل صرف و استعمال شده مثلا اگر نجوایم بدنیم چه زحمتهما کشیده شده تا ما از اساحتها پرورده  
و در سینه پیش روی ما گذاشته اند باید عرض عرضی را به پایتیم اول ملاحظه کنیم چون زمین  
افشاندن تخم و آبیاری و همسالی در و کرمی و پاک کردن کثرت را بنمایم بعد از آن است  
در بچ آورد کردن آن یا کثرت پس از آن اعمال غیره نمودن آن و چنانچه آن را بنمایم از کثرت  
این تمیلات که فارغ شدیم خیال ساختن آلات ابزار فلاحی و آسایش بانی و تجاری و آسایش  
نارنجی تجاری سنگت یا اقسام تجاری و نور سازی و غیره باقیم آنوقت اجمالا میبینیم چه کارها  
کرده اند تا صاحب کثیر تران شده ایم و از ابراحت و نوحه میخوریم  
مترجم گوید در اینجا جای شیخ دانشمند شیرازی که در آنصفت رحمت بنا بر باغالی است تا بفرمود  
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارها تا توانالی بکس آری و بفتلت نخوری

بمذاهب تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان بری  
خلاصه اگر نجوایم تمام کار و رحمت شخاصی را که در یک عمل تربیت دادن ان شراکت دارند در دست  
گیریم باید انما میرا که با استخراج فزانت معادن سپردارند و از آن دیگر ان بیل و کلند و دوس با  
ابزار دیگر میارند همچنین خراده چمبا و کشتی بنامان و طاعازاک و سایل حمل و نقل آرد و کندم و غیره  
و کثرت و غیره میباشند و سازندگان معاینه بار کشتار از فراموشش نایم در صورت بی  
تقریباً آنقدر وسیع میشود که شباهت با لایتنمای پیدا میکند

**فایده حقیقی کار و رحمت**

سپس از دانشندان انگلیس که به تحصیل کثرت فایده حقیقی کار حاصل میشود مگر آنکه هر چیزی را در جای مناسب  
قرار دهد یا آنکه اشیاء از روی عده از جانی بجای نقل نمایند و منجی کار و رحمت همینست و این صفت  
مترجمش را بطوری جامع و مانع میباشند که شامل تمام اعمال مختلفه صنعت است و فی الحقیقه یکیشیا  
درست جای کار و هر یک در محل خود قرار دادند خواص آنها و قوانین طبیعت بطور سید و کار خود را  
یکند تمام اعمال معلوم بصورت پذیرش شود مثالی برای توضیح مطلب میزنیم مختصری از رحمت سخن  
خانگیان بنمایم مثلاً سپهریم اجر را چطور میارند جواب است که قسمی از کل را در محل خود حرکت داده  
در قالب میزنند و پشت میزنند و در کوره میسوزند بواسطه مجادرت با آتش میسوزد و جسمه جارت از آنست





بهنفت است مثل کار معلم و مخرج و سپس مثال آن میباشد و کاریکه مستقیماً بهنفت است اصل  
 کشتی سازی و کفش و زری کار سار که به است که عمل می آید مورت فرایدست که در شایات  
 و ممکن میباشد و کار بهنفت است که نیستیما و غیر مستقیم برکت درم نماید مثل کار مثال آوده  
 خوان و مستند  
 کار وزیر عم اغلب بهنفت است اگر چه در بعضی مواقع غیر مستقیم مکتب منفی میرساند مثلاً نفع فلان  
 کرک کرافت از کندم خارج کردن و قبول تجارت از او بابتی زیاد مکتب مکتب باشد  
 باید بهنفت شد که وزیر نفع خلط کاری زرای سابق کرده تجارت از قید های ناشایسته که بدان  
 نموده بود آزاد ساخته یعنی خطای آنها را در تیسیر ظاهر کرده و غالباً وقتیکه نظر نماید کار در راه  
 درجه منفی است یعنی غیر مستقیم از همین بابت است ماده اتفاق می افتد که کار وزیر چاک که خستیم غیر مستقیم  
 افتد مگر وقت که تضمن سلامت مردم و حفظ مملکت آنها باشد  
 بعضی اوقات کار های منفی تبدیل بکار های بیافید میشود مثلاً کانهایی نهر های مصنوعی بسیار  
 میکند که راه حمل و نقل اجناس و امتداد مسافر تها را نزدیک آسان نماید بنور آن نهرها تمام میشود  
 که راه آبرو چهره نموده و ظاهر ساخت که کالک بخاری بگیریم و آنست قایقهاست و آنها کانهال  
 تمام نموده و نوشتند گاه هم کار های بیفایده از اتفاق منفی بهنفت میکردند مثل زحمات کیمیا کار

که از آن چیزها اکتشاف شد که بسیاری از اعمال صنعتی را آسان نماید و بجای کارها بنوعی در پس  
 زود حکم نیست و آن کرد که فلان کار بهنفت است یا منفعت بلکه اول نیست چرا باید فهمید  
 حکم بیفایده و عدم فایده آن نمود و هر چه که حسب تالیسین منفعت بی منفعتی از پیش منکر است  
 و شکی مشهور است که مرد کار کن هر چه پسندد اردیسان میکند یا هر چه رشتند چه بیفایده  
 برای آنکه کار بهتر پیش رود و خواهد آن بیشتر شود باید از اشبه شعبه کرده قسمت نمود و هر شعبه قسمتی  
 شخصی یا اجتماعی تصدی شود و مخصوصاً آدم سمیت متقدم با منقلب است در شرح آن مکتوب  
 شرایط چند است که حاصل کار و زحمت خیلی زیاد میکند مقدم بر تقسیم کار است مثلاً در بعضی  
 صنایع کسبی جمعی مشغول میشوند و هر دسته شعبه از آن کار را می پردازند فرض کنیم ساختن شیشه  
 یکی ترکیب اندازد آزاد دست میکند دیگری از هم مثل نرند دیگری ترش میدهد دیگری شیشه  
 از دستگیری میکند آخر الامر بعد از آنکه حال مختلفه دقیقه کار را قابل باهری بعضی نقشهای بد  
 مطبوع روی آن رسم نماید و پوشیده باشد که کار کردن برین تیب اول مهارت کارگر را زیاد میکند  
 تا اینکه علمای مجرب نیست از کاری دست بکشند و بکار دیگر پردازند و در نفع و نفع آن بکار دیگر  
 منفی بکار می معطلی است تا آنکه اگر خیال حواس مشغول مصروف مثل کار و حد بکشند  
 اختراع اسباب یا وضع مناسبی نماید فایده عمل زیاد تر کند

از شرح مسطور در فوق معلوم شد تقسیم کار متناسب فایده می باشد حال چند کلمه در توضیح آن فایده بگوئیم  
 مخفی نماید که از دیدار مهارت کارگر در کار اتم منافع و فوایدی است که از تقسیم عمل حاصل شود و در کار  
 جات یعنی از شهرهای اربابستیل برنگام مهارتیکه کارگر با تقسیم کار بهر ساینده اند شخص را بجز مهارت  
 شتاد کارخانه که قلم انبی می سازند کار بعضی از علما جات فقط اینست که قلمها را از چوب خشک  
 می سازد بکیرند و دیگر را بر سر می بکنند که شخص نمی تواند حرکت دست ایشان را در دست شخص دیگر  
 و این مهارت و سرعت نتیجه اشتغال شغل و امید بسیار است اما ضایع نکردن وقت از جهت جوع  
 نمودن از شغل شغل دیگر هر کس کار یعنی شغل کاره راه آهن و دیگر تا نشان کرده و میداند وقتی نمیبند  
 چراغهای کالک را بردارند بکنیز سیرود بالای کالک و بچراغ بر میدارد و از آن شخص دیگر که در پایین است  
 میدهد و او از آنجا بیکه باید گذاشت میگذارد و با موضوع در ظرف چند دقیقه سی چهل چراغ برود  
 میشود و صورتیکه اگر تمام کار را بکنیز سیرود میبایست با هر دو چراغ یا سه چراغ از بالا پایین کالک  
 و از پایین بالا سیرود و برود و کار یکبار بود و نفر در چند دقیقه صورت گرفت بکنیز در خیماعت بخام  
 اند باب اینکه تقسیم کار بسبب اتم منافع است و صورت تقسیم عمل میسرود و کار می کنند  
 که بکنیز کار چند نفر را کند آدم اینست مثل خوبی برای اتم منافع آنست که در کودکی و خشکی اول چرخ بچرخ  
 ساخته شده سپری را نامور باز کردن و بستن در یک چرخ کرده بود و او خسته این کار نمی داشت بچرخ

افاده با خود گفت اگر من طرچی رنگی بریزم که در یک بدون مواظبت و مباشرت من باز بست شود  
 بتوانم خارج اهل تمام وقت خود را به صرف بازی با منم پس بعد از فکر و تدبیر بسیاری بدست  
 بست و سر دیگر را بسیار با بختی از چسب که پس میرفت و پیش می آمد بدین چرخ کودکی با جوان با  
 برای خود خراج نمود و توانست بول درست چند می شنود بازی شود  
 تقسیم کار یعنی محتم تر از منافع فرورده دارد که آدم نیست منتقت آن نشده بود و اول لیکه  
 مندرگشت شتر با چ می باشد شتر را لیکه بگوید کارگری که میتوانند در روز کاری بکنند که اجرت آن  
 ده قران باشد حیث است از بکارگری او از آنکه قابل سقران مزد باشد و از دست غیر منظور مثل  
 گفتند (سند با پمائی را که باید بشویش که می توانی سوار آن شود به خیش بتمن بی انصافیت) و این  
 منتقت را به تقسیم کردن کار است  
 ترجم در توضیح این مطلب گوید چون حریر بافی را بصیر بافی واداشتنند نه تنها آن کارگر که قفا  
 خاست بلکه ملک و چارخسار آنست اگر حریر باف کار خود میکند و وطن او محتاج بصیر بافی نیست  
 گفت و شرافت خویش را حفظ نمود و کارگر بافی دیگر نیز تشویق شد بچرخ بکمال کار خود می افتاد و بسیار  
 از کیش بصیر بافی خراب میشدند تا وقتیکه حریر باف مجبور بصیر بافی شود زنده زنده از روی واقع  
 بصیر باف میشود و رونق انصفت میرود و از فروغ انصفت است که وقتی از کیشی پرسیدند سبب

انقضای فلان دولت چه بود گفت کارهای بزرگ با شخاص کوچک رجوع کرد از چند بزرگ  
 و کارهای کوچک با شخاص بزرگ است تا آنکه در میان تمام کارها بزرگینند و ملک منقضی است  
 باز برویم بر سر مثال جام شیشه خودمان شگفت نیست که اگر مرد قابل را بر هم نقوش لطیفه و بی  
 شیشه دارند فایده ندارد و جز بیضی صنعتی عالی همچنین اگر صاحب صنعتی بزرگ را بکار نمی رود  
 کند مثل اینکه نقاش با برابری یک سالی ششون نماند این نیز غیبی است فاش و تقریباً مثل شیشه  
 از زمین حاصل نمی گشت بعلت خوردنی کنند که در آن سیر و شایع تقسیم کار را خوبی باز نمودیم  
 و طبیعتی که دارای پوشش دکالی باشد خود پس از تنبلی بخر نیات مطلب میرود حالا میخواهیم  
 تقسیم کار ضرری نیز در این ندارد در صورت کویم بی این شرف عالی از حضرت هم نیست شای  
 خراطی که تمام عمر خود را صرف ساختن یا بیسندلی میکند چون سول خوبی و همسایز تمام خندلی  
 نیست فقط خراطی نماید و باید در عرض حضرت ماه فلان عهد یا بیسندلی تیرا شد باین سبب  
 و دستها و چشمی عله خا بر نشود و چون تم هر کارگری مصرف یک کار است نه من و دستهای  
 و خندلی با نیک ساخته میشود نه محکوم نه راحت است و شاید که این عیب از تقسیم کار بر روز کرده باشد  
 زیرا که چون تکلیف سول تمام خندلی نیست و هر جنبه از کسی مبارز تمام کار خوب نشود کمی دیگر  
 از معایب تقسیم کار نیست که کارگر را بفرزند چرخ قرار میدهد که یک کار مخصوص با کمال چالاک می نماید

آنجا شش انگشت را تقسیم دادی و نمیتواند کاری از پیش برود اگر چه گفت آن کار که با دست  
 و پوشش باشد ولی چون تقسیم کار را در محسوس کرده که شغل و اشتغال باشد کند کار دیگر از پیش  
 این سند را هم بدقت بود و تقسیم کار غرضت تمام دارد و منحصر بکارخانه و مثال آن نیست مثلاً  
 تجارت زاده که سابق شماره کردیم سطلی است تقسیم کار زیرا که چون جابجایی صنوعی که باین  
 مل بود مرتفع شد اهل مملکتی بجای اینکه معاملات آنها محدود بملکت خودشان باشد توانستند تجارت  
 و صناعت طرح در آن مقرر کنند بجز با نیک خنده و نه سبب از اینه در آن سرزمین منسب آورده  
 باقی حواشی از آن مملکت خودشان بسبب خوبی است نیده و از آن مملکت خارج می کند

**اتفاق در کار**

چنانکه ظاهر ختم تقسیم کار و وسیله بزرگی است ای بر حال کردن کار و آلی یک وسیله دیگر  
 بست که می توان گفت اثرش از تقسیم کار هم بیشتر است آن وسیله اتفاق در کار است اتفاق  
 در کار چه سبب تعریف کرده اند که عبارتست از ترکیب کار شخاص متعدد مثلاً وقتیکه میخواهند  
 کشتی بزرگی را با لاک بند قوت چندین نفر لازم است هر چه عده آنها زیادتر باشد کمتر زودتر  
 و آسان تر بالای آید و اگر کثیر میخواهند آن لاک را با لاک بند زحمش بی ثمر بود این است اتفاق  
 اتفاق چه نفر در کار

اتفاق در کار هم دو قسم است اتفاق در کار واحد چنانکه در مثال فوق باز نمودیم که چند نفر متفق شوند  
 برای انجام کار واحدی مثل بلند کردن برای مثال آن دیگر اتفاق در کار متعدد است که  
 چند نفر متفق شوند که چندین کار مختلف را با هم انجام دهند مثل اتفاق در کاریکه در کارخانه پارچه با  
 چند نفر متفق شود که شش ماه متعدد دستند که هر کدام در جای مختلف مشغول حال مختلف میباشند  
 ولی همه متفق اند برای اینکه پارچه چند سازند یکی تخم پنبه یک کار و چون پنبه است انداز پارچه  
 که بخواج بفرستد دیگری بخر پایی میکند و آن غیر از ازیست لایت لایت دیگر میسرود چون  
 بان لایت رسیدن مسافرت مختلفه صنعت گران بهر با در آن پنبه تمام کار میبرند تا اینکه پنبه  
 اتفاق کار همه آن شخاص این میشود که پارچه پنبه از کار دور می آید مثال دیگر از اتفاق کار چند نفر  
 در انجام چندین عمل مساوی است که کارگرهای زراعتی و کارگرهای صنایعی یکدیگر میکنند بسیار  
 هستری هر وقت جمعی متفق در کار شده که بیش از آنچه خود خدا لازم آید تهیه میکنند جمعی دیگر  
 مجبور میشوند که در کار متفق کشتیش از آنچه خودشان لباس لازم دارند تهیه نمایند و این زیاد  
 لباس و را بان جمع سابق داده در عرض زیادتی غذای آنها را بگیرند

مستور و کفیلند که از علمای علم انومی پلیتیک است مطلب فوق را در نظر گرفته و مضافی را که  
 اول شهر و اول است زمامد و ضده تر و اید خود حاصل میکنند ملاحظه کرده و قانونی از برای طرز کار

نیشی وضع نموده و گفته است اگر بخواهیم که با رضی بید کیچ میکنند بهر یک قطعه زمین مثال  
 خیزی بدیند با اندازه که تمام ارج خود ساز بخواهند از آنجا تحصیل کنند اینکار با محبت منزل تجارت با  
 ترقی تمدن میشود اگر چه قدری مشغولانی و فراه دست میدهد ولی چون هر خانواده خود مشغول است  
 بدیگران حسیتها می ندارد مردم مایل بکار میباشند و زحمت میکنند که پیش از آنچه خود لازم آید آذوقه  
 لباس مثال آن تهیه کنند مستور و کفیلند از برای علاج این مسئله ظاهر داشته است که در کج  
 نشین با شعی الامکان باید جمعی در شهر سکنی داشته باشند و جمعی در دیات زیرا که در انصورت است با تمام  
 کار خوب اهمیت آید و مردم بر سر کاری آیند بجهت اینکه آنوقت ناچار در شهر نمی برای خود محصولات  
 زراعتی قرار میدهند و ابالی انشور در عوض آن محصولات با محصولات صنعتی خود را بخرند اینست  
 که تمام طبقات مجبور بکار و صنعت میشوند

**فایده چهارم در جماعات**

چون در مطلب که با محبت جاهلی زحمت انسان میشود یعنی تقسیم کار و اتفاق در کار را ذکر نمودیم  
 حالا مطلب ناشی بیان مینمایم که اهمیت آن در نزد همه کس واضح و آشکار است آنست که جماعات  
 و آلات است هیچ صنعتی نیست که محتاج به استعمال آلات اودات نباشد است بهترین جز را  
 تا بل نباشد مکن نمیشود همچنین ساده ترین وضع حیاطی بی سوزن صورت و قوی نمی باید و در آن

زمان تقریباً تمام شعب صنعت سهال است چرخها معمول است روز بروز شده اول تر شود  
 آلات ادوات حاصل زحمت را از دوره زیاد میکند یکی اینکه جای زحمت نسا را میکشد و صرفه  
 مزد کارگران عاید شود مثل چسب خیاطی و چرخ دروگری دیگر اینکه چرخ کار با نیر انجام میدهد  
 که اگر انسان بخواست کار را مجری بدارد جهت زیاد شدن اشخاص لازم میشود در آن صورت است  
 بآن خوبی انجام نمی یافت مثل کالکند بخار که مردم را بر سرعت بیشتر فرخ و سلامت حرکت میدهد  
 در مثال اولی وجود چرخ سبب میشود که کار را که سابقاً عده زیادی از اشخاص چسب انجام میدادند  
 حالا عده وی محسوس دارند و بانواسطه بسیاری از عملیات بیکار میشوند و بکارهای دیگر مشغول  
 می نمایند در مثال ثانی وجود چرخ میدانهای بید برای کار و عمل باز میکند بطوریکه شما یکبار شده اند  
 کارهای تازه میتوانند پیدا کنند

**در باب اینکه حاصل زحمت انسان یا میشود بوجه نبرتمندی و خوش خلقی اما عمل**

در حاصل دوی را که باعث از زیاد حاصل کار شود ذکر کردیم ولی عوامل غیر از دوی نیز هست که  
 بر حاصل کاری فرماید آن عوامل نبرتمندی و شعور و حسن خلق و امانت عمل است  
 در اینکه نبرتمندی کار را سبب از زیاد حاصل کار است حرفی نیست و نطلب خود بدی است و بیخ  
 نشان از بسیاری از صنایع هست که شخص باید سالها شاگردی کند تا تعلیم بگیرد و غالباً در وقت

این سیالان را زحمت شاکر برای است و حاصلی ندارد زیرا که کشت از نماند می مصالح کار را  
 خراب میکند  
 اما شعور عمل فایده آختم ظاهر است خواه عمل زن باشد خواه مرد کارگری که بشعور باشد مثل چرخ  
 کار میکند و فقط آنچه را که باید داده اند انجام میدهد و از خود دخل تصرف ندارد و بانواسطه صنعت  
 خود را برقی نمیدهد و اگر وقتی صنعتش کاسه نامرغوب شود بیکار میماند و کار دیگر را روشش بر نمی آید و بزرگ  
 محتاج کدانی یا وظیفه خوری میشود

حسن خلق عود صحت خلاق کارکنند از وسایل تمهید از زیاد حاصل کار است بجهت اینکه اگر کس  
 صبح نباشد هر قسم زیاده روی پیشتر خوروی و او پر کشتی و مثال آن در استنباط سبب است  
 قوامی او میسر و در چنانکه دیده ایم او متماول به شرب سکرات آنوقت هم که بسیار است کار حساب  
 نمیتواند از پیش برود و همیشه کسانی که از این قسم لودگی داشته باشند عیب طبیعی میکنند

صحت خلاق کار کارخان با استعداده و شعور و مردود و بسراست آدم بشعور هرگز نمیتواند حفظ  
 روحانی بسبب و لذت بیکباره بی ضرر را فهم کند در این صورت متنازیمت از این حیث و جنبشیات  
 دیگر خیلی فایده و امنیت از در زیر که تربیت شعور کار را محرک میشود و بانواسطه فایده کار او  
 بیشتر میشود نیز تربیت باعث صحت خلاق مردم میسر و در زیر که راه لذت و خطای و حافی بی است

با بیان نشان میدهد چنانکه از سال هزار و هشتصد و هفتاد و سی که در مملکت انگلیس قانونی وضع کرد  
 و از آنرو تربیت طفل را بسط و انتشار دادند شرارتها و سوء خلق با دست بردن مملکت خیلی کمتر  
 از سابق شده و یقین است که قسمت عمده این بهبودی نتیجه همان قانون است شکر آنرا  
 شرارتها از سال هزار و هشتصد و هفتاد تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هفت یعنی در ظرف هفت  
 سال ربع بوده است یعنی در سال اخیر ربع هفت سال قبل شرارت شده و زیر این اوقات دست  
 در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سی که در مملکت انگلیس وضع شد تربیت استمال سگرا  
 خیلی کم شده و همین جهت که در لیسبه و ضرره بکرک و ولت و ارواده دست این نقصان  
 شرارت و فسق و سوء خلق بیشتر اسباب حسرت میشود اگر بخواهیم آوریم که جمعیت پنج نقصان پیدا  
 کرده که بگوئیم از آن جهت است بلکه برعکس جمعیت خیلی زیاد تر شده چنانکه در ظرف همان هفت  
 سال که شرارت و فسق استمال سگراست اینقدر تخفیف یافته جمعیت انگلیس از پنجاه که در ظرف  
 چهار روز زعفر رسیده است

**فایده امانت علی** چون کارگر با این نباشند لازم میشود که آنها صیر و ادا دهند که در وقت کار  
 سرکشی و موذیبت آنها را بکنند حال آنکه اگر این بود و جو در آن شخص لازم نبود آنها بکارهای  
 دیگر سپردند و باید بخاطر داشت که اگر علاوه سرکشی و موذیبت لازم داشته باشد یعنی این باشد

هر قدر موذیبت او بشوند با تعجب خود را میکنند و مخصوصا این حال در زراعت خیلی دیده میشود  
 چونکه در این کار مثل بای شخص مختص است کارگر با سافت بای بیدیه پرکننده میباشند  
 و موذیبت و سرکشی آنها خیلی مشکل است

حال قبل از آنکه از شکوی کار با منفعت و بی منفعت خارج شویم خوبست و بار و خیر بایر که باعث  
 از یاد حاصل کار شود شماره نایم چنانکه ذکر شد آن عوامل بر دو قسم است عوامل مادی و معنوی  
 عوامل مادی عبارتست از تقسیم کار و اتفاق در کار و استعمال چرخها و آلات  
 و عوامل معنوی عبارتست از هنرنمایی عمده و شور و اشتداد عمل و صحت خلاق عمل  
 و امانت عمل

حال پیش از آنکه مشغول تحقیق شغل سرمایه شویم خوبست که مطالعه کنیم که از معنی خرج با  
 و خرج بی منفعت چیستیم

**خرج با منفعت و خرج بی منفعت**

اگر شخص تمیز با این رحمت با منفعت و رحمت بی منفعت را بخواهد داد و باشد نوقت منفعت میشود  
 که کسی که زحمت با منفعت است خرجش هم با منفعت است برعکس کارگری که زحمت بی منفعت  
 باشد خرجش هم بی منفعت خواهد بود اگر چه کارگری هم که زحمت با منفعت است تمام خرجش با منفعت

فست فقط آن خارجی را که برای کارهای خود میکند در وقتیکه مشغول کار است آن منفعت است  
 تمام خرجها بیکه برای چیزهای غیر لازم و عیش و عشرت میشود بی منفعت است بجهت اینکه در آن  
 ترقی از آن حاصل نمیشود اصراف و تبذیر هم خرج بی منفعت است اگر چه بعضی گمان میکنند بر  
 عاقلان منفعت است ولی بر عکس ضرر دارد اگر بر قسم خرج و اتلاف اموال فایده داشت ملاحظه عا  
 کار در میان نبود بهترین نظریه قول ای فست سوزاندن خانه با دو کارخانه با دو همیشه عاقله و توجرا  
 کردن راههای آسین بنادر و خطوط مخابرات بود مشکلی نیست که اگر چنین کاری و خرج بی فست  
 صنایع ثباتی و مهندسی رواج خوبی میگرفت فایده زیادی بصاحبان صنایع عاید میشد  
 ولی در عوض تمام مردم مضرتر شده و کار خراب میکشند بعد از جری زبری که در شیکاگو و  
 یکی از روزنامه های امریکا نوشته بود انواقه برای بنایی خیلی چیز خوبی بوده است که با بسند  
 آن روزنامه فراموش کرده بود که آنقدر که بنا با دو سمار با از سوختن آن بنا فایده بردند تا  
 بلکه منفی بیشتر صاحب آن بنا مضرتر شد سیو با سیاست مثال خیلی خوبی برای توضیح این مسئله  
 زده و ما مطلب خود را بجامان و ختم میکنیم میگوید یادیده بد فلان و گماندار که چه رفتن میشود  
 وقتیکه پسرش از روی بی حسابی بیک جام شیشه بچه کار میزند اگر در چنین وقتی ضرر بود  
 البته ملاحظه کرده بد که تمام نظیرین اگر چه نمی نهند باشند یکی یکی این جبارت معمول را برای شما

فاخره و گماندار بچهاره میگویند که عیبش ارو بر کسی تا برینان بخورد اگر شیشه شکند پیشتر که گمان بخورد  
 این جبارت منفی ارو که خوبست در نمایان کنیم فرض کنید که قیمت جام شیشه شش قران  
 باشد در انصورت میگویند انواقه شش قران برای تجارت شیشه کرفض داشته است منم  
 قبول ارم این حرف حسابی است شیشه گرمی آید و شیشه را که شکند ارو شش قران بیکه  
 و در شش بن فضل بی حسابا که شیشه را شکند است عاقلانند این جزئیست که همه کسی بسند  
 اما اگر از انواقه شما میخواهید نتیجه بگیرید که شکستن شیشه کار خوبی است و باعث رواج پول  
 توفیق صنعت میشود آنوقت من خواهم گفت که چنین نیست زیرا که شما از آنچه بی بسند این  
 نتیجه را میگیرید ولی این کار را با هم دارو که شما نمی بسند و منفعت آن نیستید شما نمی بسند  
 که آن دکاند شش قران خرج این کار کرده و از اکار و دیگر نیست و انواقه از و نمی بسند که اگر  
 خرج این شیشه برای او ترشیده نشده بود ممکن بود کفشای کنه اشش را نونکند یا اینکه گمانی  
 بد کفشای اشش بفرماید مختصر آن شش است از انواقه است صرف کاری میکند که انواقه ما  
 آن شده است  
 حالا بی بسند انواقه برای کف صنعت چارتر داشته آنچه بظاهر دیده میشود اینست که صنعت  
 شیشه کرفش قران ترقی کرده اما اگر این شیشه شکند بود و گماند کفش بی بسند و دیگر مخیر برینان



صفت کفش و زینت و یکر ترقی میکرد انهم آن جزئی است که دیده نشود و کسی صفت  
 آن نیست حال اگر این نکات مطالب ظاهر می باطنی را ملاحظه کنیم و بنحیث صفت میشود که  
 و نکاتش همیشه بیکدیگر اثری برصنعت تجارت ندارد چیزی که هست نیست که اگر در کانه یا چار  
 شیشه اش بکنند شش قران از کیه اش سرود و پنجره اش هم باز همان حالت اول باقی است  
 اما اگر شیشه نشکنند می تواند با آن شش قران کفش بخرد آنوقت هم کفشش نرفته همه پنجره اش  
 صحیح و سالم مانده است انتهى کلام مسو باستیات

از این مثل خوبی معلوم میشود که گسائیکه میگویند دل خرمی و عیاشی خوبست برای تجارت فایده دار  
 چند رشتباه کرده اند

اگر شخص تو این اولیة الکنوی بداند صفت میشود که بواسطه حسن بطنی و هرات و تند طبیعت  
 بیخ فایده نمیرود ولی اگر بنحو اہم بیشتر در این مطلب تحقیق کنیم باید اول شغل های سرمایه را بیان کنیم  
 و چون این سند خود شعبه از علم الکنوی ملتسک است در فصل جدا گانه شرح میدهم

**فصل سیم**

**در باب سپر مایه**

گاهی از اوقات بر مردم مشتبه میشود و سرمایه و پول را یکی میدانند و اگر چنین بود آنوقت ملاحظه

نیست سیم یکی از لوازم ثروت ثلثه ثروت بدینم زیرا که پول خودش برای تحصیل ثروت فایده ندارد  
 در چند صنف قبل فایده و شغل پول بیان کردیم و اگر آن شرح نظر باشد واضح میشود که پول  
 نه ثروت و نه سرمایه است این مطلب را همیشه باید بخاطر داشت که پول معیاس ارزشش  
 وسیله معامله است بعبارة حسدی پول چیزی است که برضایت عاقلان مغب شده است  
 که میرانی باشد که بواسطه آن ارزش تمام اشیاء دیگر را بتوان معلوم کرد پس پول را میتوان  
 با تمام اشیاء دیگر معاوضه نمود

**تعریف سرمایه** تعریف سرمایه را بنا بر سیم است و آن کرد که سرمایه چیزی است از ثروت  
 که کنار گذاشته میشود و از برای اینکه بعد با حصول ثروت امداد نماید گاهی اوقات ایراد میکنند  
 که سرمایه همیشه برای تحصیل ثروت لازم نیست زیرا که مثلا کفایت و شکیست و سیم اندام سوره با  
 عفت با نیز اگر غذای دست جمع کند و برای یک کار احتیاج ندارد که گسابق چیزی ذخیره داشته  
 باشد یا اینکه مردمتنی اگر بحسب بره بقیه میتواند کم در آن زمین کار کند و ثروت بدست آورد  
 ولی این ایراد صحیح نیست و منقطع است زیرا که ما وقتیکه وحشی تریب سنگ چخماق میداند  
 باز سرمایه برای خود دست میکند و کفایت میوان گفت که در حالت عاقلانه و صنایع جدید سرمایه  
 یکی از لوازم حصول ثروت است مثلا عمل زراعت مجری نمیشود مگر اینکه صاحب کار پیش

ثروتی جمع کرده باشد و حال بواسطه آن عیالهاست نگاهداری کند زیرا که چندین ماه طول  
 قاتن نمی گذرند و در وقت صحت آن شود و ظاهر است که کارگر با نیتواند از آنچه بر سر کار  
 میکنند و بعد با حال خواهد داد و تغذیه نمایند بلکه ثروتی که زحمت خودشان یا زحمت دیگری بقا  
 حاصل کرده آنها را نگاهداری میکنند این ثروت را سرمایه میگویند سابق بر این آشکار تر بود که چگونه  
 ثروتی که از زحمت گذشته حاصل شده تحصیل ثروت آینده میکند زیرا که مستاجرین و  
 اینکه مزد عیال خود را بپول بدین مقدار کند مایه سبب یعنی آنچه و شال آن بدین  
 و این را مزدی میسازند و آنی حال مستاجر ثروت خود را تحویل پول میکند و آن قسمتی از  
 ثروت را هم که باید به عیال خود بدین پول داد میکند این پول نماینده ثروتی است که  
 سابق جمع شده و از برای تحصیل ثروت آینده همان فایده جنس را که پیشتر بعیال میدادند  
 دارد پس باید بقیقت بود که آن ثروتی که بطور مزد میان عیالهاست به نفعت قسمت میشود سرمایه  
 و چون عیالها در حین اینکه مشغول تحصیل ثروت آینده باشند غذا میدهند و نگاهداری  
 میکنند لهذا فایده عمده برای تحصیل ثروت اردو نیز باید بقیقت بود که آن پولی که بعیال میدادند  
 سرمایه نیست خدا و لباس و چیزهای دیگری که این پول را با آن معاوضه میکنند سرمایه است  
 طلا و نقره از خود نیست و انداز عیالها نگاهداری کند و هیچ ثمری بر آنها مترتب نیست مگر اینکه توان

آنها را با لوازم زندگی معاوضه نمود در زمانیکه مشغول با بپوشان از کسب با نهایت پریشانی و زحمت  
 کرد چون کار حمل و نقل شکل بود و مجبور شدند صدوق پول را دور رسیند از بعضی از سرمایه  
 قدری از پول آنرا برداشته حیب با و خرجین بای سرمایه ایشان را از آن برگرداند ولی دست  
 زیاد و آنرا نگاهداشتند زیرا که برای تخفیف رنج و صدمات آنها هیچ فایده نداشت بلکه  
 یکنسبی آن بیشتر سبب صدمه میشد پس برود می آزار روی بنده خستند و دوش خود را  
 با سنگین فارغ ساختند این واقعه واضح میکند که پول را اگر نتوان بهر بایک نگاهداری  
 یا باعث از یاد لذات است معاوضه نمود هیچ فایده ندارد و هیچ کاری ندارد  
 یکی از علمای موسوم به سید بنوری کتابی نوشته با سم (ترقی و فقر) در نگاه میکند  
 غلط است که بگویند فردا از سرمایه داده میشود و بگوید که فردا عیال را قیمت آنچه که کارش  
 حاصل میکند میدهند یعنی که کار خود را جز خودش را درمی آورد مثلا اگر کارگر شخم کند یا  
 بنشیند یک تومان بدین برای نیست که قیمت زمین شخم شده قیمت زمین شخم نشده است بسیار  
 اجسری کارگر ثروتی ایجاد کرده و آن ثروت یا قسمتی از آن فردا کاروست در جواب  
 این اعتراض گوئیم یقین است که هر شیشه اصلی فردا و نفعت قیمت آنچه می است که از برای  
 کار و سرمایه حاصل میشود اما صاحب سرمایه کاری را متعهد میشود که استمال خطر هم در آن سرمایه

مثلاً چندین ماه و گاهی چندین سال قبل از آنکه حاصل کار دست به در جمله جات فرود میاید  
 در صورتیکه ممکن است بعد از دادن این فرود با حاصلش بفروش نرسد پس واضح است که اگر  
 این فرود بار از سرمایه داده است یعنی از آن ثروتی که پس اندازی کرده مخصوص اینکسب  
 ثروت آینده داده کند مثلاً صاحب سرمایه فرود میدهد که قطعه زمینی برای او کندم بکار  
 جهت اینکه اینکار را میکند نیست که امید دارد که کندم را بفروشد و از قیمت آن فرود عمل  
 جات را که داده بر میدارد و یک نفسی معلاوه حاصل میکند اما ممکن است این امید بر آورد  
 نشود مگر باید سرمایه بوقوعی شود حاصل رسن بر بند و خراب شود اگر بنا بود فرود عمل  
 جات را از قیمت حاصل کار آنها بدهند در خیال جیاست کارگرانی که آن کندم را کاشته  
 بیخ خریدند حال آنکه چنین چیزی قیمت و عمل جات نمیتوانند این خطر را بجهت بگیرند زیرا  
 ذخیره ندارند که اگر کارشان حاصلی نداد بان بتوانند سرکشند و بهین جهت مجبورند که کارشان  
 به صاحب سرمایه بفروشند و چون فطران را باید اینکار را بکنند کارشان را هم از دست میدهند  
 ولی این نباید برای آنها حاصل شود که خواه کار حاصل آهسته باشد خواه شتابان باشد آنها مزد  
 مرسوم می آرند  
 بعضی از عملی اکنونی سرمایه را که صرفت فرود میشود سرمایه فرود میمانند ولی از این عبارت نباید

چنین است بنا بر آنکه هر سرمایه داری سرمایه مخصوصی دارد که باید وقت او ای فرود بکند  
 دیگر نرند بلکه معنی آن نیست که در صورتیکه صنایع تغییر زیاد کند بهر منتهی سرمایه فرود را  
 دارد و بنا بر سرمایه داری این بنسبت آلات و ادوات و مصالح تناسبی داشته باشد یعنی صنایع  
 در صنایع تغییرات برک واقع نشود هر قدر که سرمایه های دیگر از پیشین بماند سرمایه فرود هم بطور فرود  
 از رویا حاصل نماید و بنسبت به وقت بود که ثروتی که در راه فرود صرفت میشود تماماً بکار کارگاه  
 عمل جات بهنفت نمیرود بلکه مقدار زیادی از آن با این کسبایک کارشان حاصل است قسم  
 میشود پس فقط آن قسمی از سرمایه فرود که کارگاه عمل جات بهنفت میکند حقیقه سرمایه  
 بنا بر این سرمایه فرود به وقت عمل جات تقسیم میشود یعنی آنکه کارگاه عمل جات بهنفت اینها و از  
 حیوان جنبه ای از سرمایه کلی ملک است خود و دیگر آن قسمی که عمل جاتی را کارگاه عملی میکند  
 که کارشان موجود ثروت نیست آن جنبه جیاست  
 سرمایه علاوه بر اینکه از عمل جات کارگاهی میکند خواهد دیگر هم به جهت تحصیل ثروت و کنت دار  
 چون هر ثروتی که کارگاه آهسته شود برای تحصیل ثروت آنرا سرمایه بگویند پس بنسبت  
 چه تمام آلات ادوات که تحصیل ثروت کمک میکنند نیز جز سرمایه محسوب میشود مثلاً بسیاری  
 این صنایع را میتوان بخوبی از پیش برود مگر بواسطه برپا کردن کارخانه با و بناهای بزرگ و چرخها

پرخارج و آنجا است صنعت ساختن پارچه شی در بصورت صاحب کار علاوه بر بزرگی  
 که برای دادن اجرت لازم آید باید مبلغ کزانی هم سرمایه خرج هبند و آلات و چرخ  
 بکند نباید تصور کرد که تمام ثروت صاحب کارخانه سرمایه است یک جزئی از ثروت است  
 هم خرج تفننات و عیش و عشرت میشود و فقط اجزائی از ثروتش را که مخصوص تحصیل ثروت  
 تازه میکند سرمایه میسوان نماید تسیریل کزین سرکی از عده ای کنومی است میگوید فایده  
 سرمایه برای تحصیل ثروت نیست که سباب آلات مصاحی که کار لازم دارد منبر  
 میکند و از حرست نیاید و در دست کام مشغولی غلیدهد و نگاهداری آن میرود از این نیست  
 زحمت گذشته و حاصل آن باید برای رحمت عالی بجا آورد پس هر چیزی که باین مقصود بر خورد از  
 سرمایه میگویند

سابق گفتیم که آن مستی از ثروت که صاحب کارخانه خرج خیرهای غیر لازم و عیش و تفنن  
 میکند سرمایه نیست و فقط آن جزئی از ثروت که در راه تحصیل ثروت جید صرف شود سباب  
 نگاهداری عملیات است مثلا اگر شخص چاه تومان براق بخرد میتواند گفت که این چاه تومان  
 از عملیات اوقافی نگاهداری میکند و بنا بر این بطور سرمایه استعمال شده و بعین مثل نیست که  
 صاحب کارخانه از صرف عملیات خود کرده باشد

کلیت ممکن را در کسند که در عین سبب  
 تفننات و عیش و سباب نگاهداری عملیات

از برای جواب این ایراد باید یکی از مهم ترین مطالبی را که در باب سرمایه گفته شده و در  
 باید بخوبی آنرا مضمون شود بیان نمایم و آن مطلب اینست

**در باب اینکه طلب سرمایه طلب کار نیست**

یعنی هر وقت که کسی بخواهد طلب میکند و آنرا بخرد کار طلب نکرده یعنی سباب ثروت کار  
 نشده است بجهت اینکه فقط آن سرمایه که مستقیما وقت اجرت کار کرده شده کار طلب میکند  
 یعنی کارگر را بکار و امید دارد از برای تولید غنای چندال و دیگره که میگویند فرض  
 که صاحب کارخانه پارچه می نماید باشد که در سال پنجاه تومان خرج براق کند قسری مردم میگویند  
 چه فرق میکند چه صاحب کارخانه این پنجاه تومان از صرفه اوق کند چه صرف نگاهداری عملیات  
 خود بجهت اینکه اگر صرف براق هم بکند باز آن پنجاه تومان سباب نگاهداری عملیات اوق  
 بانی شده و مثل نیست که صرف عملیات پارچه بانی شد باشد و اگر خرید براق را نوت  
 کند و پولش را صرف عملیات پارچه بانی نماید فقط آن پنجاه تومان از عملیات اوق بانی  
 منتقل عملیات پارچه بانی شده و بهر حال صرف نگاهداری عملیات شد عملیات پارچه  
 بانی نباشد عملیات اوق بانی باشد از برای اینجواب این مسئله باید ملاحظه کنیم که اگر صاحب  
 کارخانه حشدریدن براق را موقوف کند و در عوض عملیات پارچه بانی خود را بیاورد کند و اوق

چه خواهد بود صاحب کارخانه براق باقی چون مشتری را قس کمتر شده از سرمایه خود مقدار بیست  
 همان تخفیف مشتری بر میدارد و چون چیزی ندارد که آن صاحب کارخانه آن مقدار سرمایه بکار  
 بگذارد ناچار برای جلب منفعت آنرا در صنعت دیگری بکاری اندازد و این سرمایه غیر از آن  
 سرمایه است که مشتری سابق یعنی صاحب کارخانه پارچه باقی حال صرف نماید در آن عملیات خود  
 میکند آن سرمایه است چه اگر آن در این سهم سرمایه است عمل خود و حال بجا می آید آنچه توان  
 برای نگاهداری عملیات صرف شود صد تومان صرف میشود پس سرمایه از عملیات براق  
 باقی بعبود جات پارچه باقی منقل نشده بلکه عده عملیات پارچه باقی زیاد شده و علاوه بر آن  
 عده از عملیات براق باقی مشغول صنعت دیگری شده اند  
 پس معلوم شد اشخاصی که میگویند جانشی و تفنن برای تجارت خوبست شتاب کرده اند و بطبقه  
 عملیات از جانشی و تفنن فایده نمیرسد علاوه بر این اگر پولی که صرف عیش و تفنن میشود از  
 زراعت پیدا شده باشد برای عملیات از دور راه ضرر دارد یکی آنکه از دست ارباب براق  
 آن مقدار پولی که صرف تفنن و عیش میشود همانقدر از اجرت عملیات کم میکند چنانکه دیدیم  
 که پنجاه تومان را اگر صرف براق نکنند صد تومان میشود و دیگر آنکه تحصیل ثروت مانع میشود  
 و بنا بر این سرمایه جدید بدست نمی آید

مطلب اخیر را بواسطه مثال دیگر توضیح میکنیم و آن نیز نمونه این گفته میشود که طلب ششیا طلب  
 کار نیست فرض میکنیم زارعی کندم خود را میفروشد برای اینکه بعضی ششیا بخرد اگر این ششیا  
 چیزی باقی باشد که بطور جاصلی صرف شود میتوان گفت یعنی معادل قیمت آنها از سرمایه مملکت کم  
 شده اما اگر بر او با معالی صرف شود سرمایه مملکت زیاد میشود بباره حسرتی اگر زارع پول  
 کندم خود را بخرد این معادل از پنج را که تحصیل ثروت نمایی میکند یعنی معادل قیمت آن چون پنج  
 حاصل ثمری صرف شده است ولی اگر آن زارع پولی را که از فروش کندم تحصیل میکند  
 صرف نگاهداری عملیات کند ایشان آن پول را صرف تحصیل لوازم زندگی نمایند و آن  
 خرج با معالی است زیرا که بست کام مشغولی علاوه بر نگاهداری میکند پس در صورت اول  
 خریدم تحمل خرفتن و لذت زارع ثمری ندارد اما در صورت ثانی که عملیات آن پول صرف  
 خریدن آن گوشت میکند بهای تحصیل ثروت جدید میشود  
 آن جزئی از ثروت که تجارت از چیزهای غیر لازم و تفننات باشد نمیتوان آنرا بطور سود  
 مندی صرف کرد و بنا بر این صرف آنها از سرمایه مملکت میگذرد زیرا که سرمایه آن جزئی  
 از ثروت است که اگر آنرا کس داشته شود برای امداد تحصیل ثروت جدید لکن بعضی میگویند  
 سبب این کاسته شدن سرمایه اشخاصی هستند که آن اشیا و تفننی را میسازند نه اشخاصی که

آنها را بخرند جواب نخواست اینست که اگر مردم همشیا تقضی را طلب نیکند و آنها را بخرند  
 کسی هم آنها را نخواست پس وقتیکه شخصی طلب میکند نه نیست که عملیات بیکار  
 بکار انداخته بلکه معلوم کرده است که عملیات با بریحی کار مشغول شوند اگر مردم خیر بانی نام  
 طلب کنند عملیات میدانند که باید مشغول ساختن بوزن زندگی باشند اگر مردم تقضی  
 میل کنند عملیات میفهمند که باید ساختن تقضات بپردازند  
 مثال دیگر فرض میکنیم مالک یک تصویر تجمعی قصد فروش آنرا بکند برای اینکه جواهر بخرد  
 و زینت خود را در بد حال میگوید که اگر اینکار صورت وقوع بیاید ارزشش بر سر ما زیاد  
 و حالت عملیات بینه مثل اینست که بواسطه حادثه آن تصویر پاره شود و خرید جواهر هم  
 بجهت اینکه اگر تصویر خراب میشد معادل قیمت آن را طلب جواهر کاسته میشد و جواهر سانه  
 معادل همان مبلغ از سرمایه جواهر سازی خود بر میداشت برای اینکه آن پول بکار نماند  
 سرمایه خود را در او بکار دیگری انداخته تا بر این سرمایه ملکیت تخفیف نماند و یاد میباش  
 ثابت کردیم که خرید همشیا تقضی از مفیدی سرمایه نبرد و حالت عمل ندارد اما یک مطلب دیگر  
 هست که باید ترا ملاحظه کرد اگر زارعی بخواهد برای تزیین زمین خود دو دست تومان صرف  
 نگهداری عمل کند بر دو همان مبلغ را صرف نقاشی و کاغذ حسابان زینت کردن در رود

خانه خود نماید بر حال دوست تومان مستقیماً بکشد عملیات رفته و شاید بعضی خیال کنند که در  
 هر صورت مبل صرف رسیدن آن پول برای عملیات مفید بود دست آنها باید داشت  
 که اینطور نیست نتیجه حاصل در هر صورت یکی است آنها نتجه آبل کی نیست و بعد از آن  
 میکند بجهت اینکه اگر آن دوست تومان خرج عملیات زراعت بشود آن عملیات با زینت  
 ثروت جمع میکنند و آن ثروت با سرمایه میخوان ترتیب داد و سرمایه نبرد با زیاد میشود  
 ولی در صورتیکه آن پول صرف زینت خانه شود فایده عملیات در همان آنی است که زینت  
 میکنند و بعد با فایده بر آن مرتب نیست زیرا که صنعت آنها باعث تحصیل ثروت نمیشود

و بنا بر این سرمایه ملکیت را زیاد میکند  
**در باب اینکه سرمایه نیست چه پس اندازی است**

از مطالبی که تا بحال گفته ایم استنباط میتوان کرد که سرمایه از خرابی حاصل نمیشود بلکه نتیجه پس  
 اندازی است و مردمان بند که مالشان را صرف عیش و عشرت میکنند از سرمایه ملکیت میکنند  
 و بنا بر این کسیکه میگوید دل خرابی برای تجارت خوبست از وضع سرمایه اطلاع درستی ندارد  
 اگر در زمان وقوع و خروار زغال صرف کند برای اینکه در کف خانه خیار عمل آورند ثروتی معادل  
 باقیمت آن زغال بهبود یافته شده و حفظ نفی که از آن حاصل میشود اینست که چند دقیقه

خوشی براه چند نفر میرسد و اگر همان زغال را در ذوب کردن آهن یا نجار کردن آب صرف کرده بودند محال آن خیلی زیاد تر بود پس تمام حسنه جهای یعنی از سرمایه مملکت میکارند و بنا بر این صدقه دادن بعد جات چندان فایده ندارد و اگر همان پول را در راهی خرج کنند که در وقت از آن حاصل شود بهتر است بجهت اینکه سرمایه مملکت را زیاد می کند و چون سرمایه مملکت زیاد شد بر سرمایه فرد همسره شده و از این راه بعد فایده میرسد

اگر چه کفایت سرمایه تمهید پس اندازی است ولی نباید گمان کرد که خطر روی هم که اشتغال در سرمایه مملکت را زیاد میکند بلکه سرمایه را هم باید بصورت سانسید تا مثل خود مشن را بجای آورد و فایده اش اینست و باید بجا طرد داشت که سرمایه آن جزئی از ثروت است که گنای میکند از برای اینکه تحصیل ثروت جدید بکند و راه مملکت آن امنیت که برای خدا داد آن نگاهداری و حفظ و حمایت تحصیل آلات اودات و مصالح عملیات صرف شود نه اینکه در دست بیفتد و اگر این سلسله را شخص غایب داشته باشد تلفت میشود که اگر بخوابد از سرمایه فایده بر نماند چنانچه باید از آن صرف بکنند و تلفت نمایند مثلاً خداوند بیکار عمل نگاهداری میکند فوراً تلفت میشود و نیز در حسنه نهادن لایحه کار لازم است و نیز در خراب صنایع میشود و از این کار گزیری نیست اگر شخص ضروری بود که تلفت میشود که آن سرمایه که خرج خدا داد آن عملیات میشود فایده و نیز

با سرمایه که صرف انبیه و حسنه جها و آلات میشود خیلی فرق دارد و از اینجا است که سرمایه را منقسم بدو قسم نمودند یکی آن جزئی از سرمایه که صرف غذای عملیات و سوخت خالی و اصل آن میشود و آن سرمایه را همیشه از یکده نمینویان بکار انداخته مثلاً غذائی که برای عملیات میشود باینکه صرف شد دیگر نمینویان و باره آنرا به مصرف این حسنه از سرمایه را در این حرکت مینامند که بیک حال نمی ماند

علاوه بر سرمایه که تهیه غذا و سوخت و مصالح را میکند در غالب صنایع یک قسم دیگر سرمایه است که صرف انبیه و حسنه جها و آلات میشود و آن سرمایه دوامش بیشتر است مثلاً شخم سالها زمین را شخم میکند و در طی طول سالیها تا صنایع شود و همچنین انبیه که برای حفظ جوی و آلات و هاب آنها ساخته میشود و سایر آن را از بر پاست این قسم سرمایه که دوامش زیاد است و از یکده استمال از خیز و صنایع نمی افتد موسوم بر سرمایه ثابت است

در وقتیکه کسی سرمایه را متحرک بکار ببندد از محصولی که از آن سرمایه حاصل میشود تمامی آن سرمایه که خرج شده میکند علاوه بر مقداری نفع ولی اگر سرمایه ثابت باشد تمامی آن تبدیل میشود مثلاً زارعی که مقداری سرمایه خرج تغذیه عملیات ببرد و غیره کرده باینکه گندم را که محصول ضروری کار عملیات است بفروشد و سانسید مخرج خود را علاوه بر مبلغی نفع بدست می آورد ولی اگر

یک است تخم بخار تحصیل کند سالها آنرا استعمال نماید و بر سال سلجی عايش میشود و آن  
خرجی که کرده متدرجاتی میشود

از این مطلب معلوم میشود که چرا وقتیکه سرمایه متحرک بدل سرمایه ثابت میشود غالباً مبلجات  
ضروری آید زیرا که از شرح سابق سرمایه مزد یعنی آن مبلغ پولی که مبلجات میشود  
سرمایه متحرک است بنابراین هر چه یک باعث تخفیف سرمایه متحرک شود از سرمایه مزد نیز کم  
مثلاً اگر صاحب کارخانه هزار تومان سرمایه متحرک را بردارد و با آن چسب و سایر مخردات  
زیادی از شخص بکار میماند و با چارواخی میشود که فرد خودشان از آن نترسند ولی غالباً  
بپذیرد و خسارت موقتی است و تبدیل سرمایه متحرک به سرمایه ثابت عاقبت مفید میشود چرا که  
استعمال چرخ و آلات قوه محصولیه عمل را زیاد میکند و بنابراین سبب افزایش سرمایه میگردد  
و با نواسطه با مال سرمایه فرد هم زیاد خواهد شد مثلاً وقتیکه میخواهند در مملکت انگلیس راه آهن  
بسازند سرمایه آنرا از سرمایه متحرک مملکت برداشته اند یعنی که سرمایه فرد مبلجات کم شد  
با نخبه خلی صد بیست و نه ارد آمد اما در عوض بواسطه ساخته شدن راه آهن ثروت مملکت  
انگلیس خیلی ترقی کرد و نتیجه این شد که احتیاج مردم مبلجات زیاد شد و فرد با مالارفت بسیار  
آن خسارتی که ابتدا مبلجات ارد آمده بود در کمال خردی تلفاتی شد

از سال هزار و هشتصد و پنجاه تا سال هزار و هشتصد و شصت و هشت میلادی استعمال چرخها  
و آلات خیلی ترقی کرده و از عده مبلجات کاسته است معیاره خرد یعنی مقصد از زیادی را سرمایه متحرک  
ثابت تبدیل شده و بنابراین مبلغ سرمایه فرد بالنسبه بسیار سرمایه های مملکت نقصان یافته است  
حال چند مثال نیز نمائیم تا میزان این بدست بیاید در ساختن کفش و چکمه یک سدس کار یکی سابق  
لازم بود حالاً لازم است در آسیا کردن کتدم یک ربع کار سابق لزوم دارد یعنی اگر  
سابق چهار نفر لازم بود حالاً یک نفر کافیت در ساختن آلات راهی آکاریرا که سابق  
دوازده هزار نفر میکرد در شش شصت نفر تمام میداند در شش دهگشی های بخار نیز خرد  
بار پانزده نفر آدم لازم داشت در شش نطقه نفر کافی بود در صنعت ریسایی در  
شش پنجاه ریسایی کافی و قیفه چهار هزار دفعه کردش میکرد در سال ۱۸۸۰ هر دقیقه دوه هزار  
رسید این وقایع و وقایع دیگر شبیه اینها در تمام صنایع تغییراتی بروز داده که خیلی شبیه  
دارد بان عانی که بعد از دخول چرخ بخار پیدا شد یعنی که روی هم رفته مملکت متمول تر شد  
و فایده عانه که از آن حاصل شده شامل طبقات مبلجات نیز هست ولی چون در بعضی  
صنایع چرخ و آلات خیلی جایی مبلجات را کرده با نخبه بر آنها سخت گذشته است زیرا که  
چون احتیاج مردم مبلجات کم شدند چارکار را که با نیکه بالنسبه به نیروی قوه و بی مانندی  
استند



میباشند از کار می افتند و کسی با آنها رجوع نمیکند با نواسطه است که در زمستانهای است  
و ششده و ششده در لندن در بسیاری از شهرهای پر جمعیت انگلیس شخص بادی بود که هیچ کار  
نداشتند و بیکار میگرددند

سابق گفتیم که سرمایه تیرتیس پس اندازی است پس از وید سرمایه دلیل بر ازدیاد پس اندازی است  
میل مردم پس اندازی بر حسب خفلات و ایات از منتهی مختلف میشود و غالباً در چنین مردم  
پس اندازی و امیداری یکی هستیاط و مال نمی دیگر میل دارا بودن اهلک در مملکت انگلیس  
این برود و سبب موجود است قدری بواسطه آنست که در آنجا جان و مال مردم محفوظ است  
و برعکس همینان دارد که میتواند مالش را نگاه ندارد در میان جماعات غیر متدین کم اتفاق  
می افتد که مردم میل پس اندازی پیدا کنند بجهت اینکه مردمان غیر متدین مال اندیش نیستند  
بنی ندارند تمام بنگر حال میباشند و باندیشیه متعاقب استند در بعضی جا بهم محفوظ بودن مال  
و مال مانع پس اندازی میشود چنانکه در ممالکی که حکومت درستی در میان نیست صاحب مال هیچ  
خطر جمع نیست که بتواند اموال خود را نگاه ندارد و ممکن است بسیاری از آنها را مال و حد برزند  
موقع بدست میاورند از آنچک او بیرون آورند در صورت کسی بخالی نمی افتد که پس اندازی کند  
و بحسب مال سپردازد

### کمپانیهای شراکت

در مملکتی مثل انگلیس چون باقسام مختلف میتوان سرمایه را بکار انداخته میل مردم پس اندازی  
زیاد است مثلاً اگر مرد نوگر بانی صد تومان پس انداز کرده باشد نه فرصت دارد که آنرا بکار  
ببندازد و سر برشته اما میتواند آنرا در یک کمپانی شراکتی بگذارد و آن کمپانی شغلش است  
که سرمایه های کوچک از اشخاص متعدد جمع میکند تا مبلغ کفی متبیا میشود و آنرا بکار می اندازد  
معلوم شد که کمپانیهای شراکت برای مملکت خوبست زیرا که کار را برای مردم سهل میکند که اگر  
سرمایه داشته باشد آنرا بکار بگذارد و بتواند فایده آنرا بر بند از آنمطلب معلوم میشود  
که اگر مردم غنیان مال جان فخر داشته باشند چه سرمایه زیاد میشود و برعکس بی عتاید  
مردم چقدر کار را عیب می اندازد مثلاً چند سال پیش بسیاری از کمپانیها و شرکت شدند و  
داران آن ضررهای کثیفی کشیدند و بعضی خراب شدند و این مسئله کلیه مردم را بی عتاید  
کرد بطوریکه اگر شخصی سهاک کرده و سلمی پول پس اندازی نموده بود اگر با و میگفتند بیا پولت را  
در کمپانی بگذار میگفت برکز چنین کاری نمیکنم و لم را بخرنی اندازم ندیده فلان و فلان بطور پیش  
در کمپانی گذاشته و تا سوخت شد اما فرسوس که این سرمایه با بزودی طرف میشود و دستیاران  
بجملات لغریب مردم میفریبند و پول سرمایه را از آنجا جیب نماییرون آورده و دل میکنند

زیادتی سرمایه

بعضی اشخاص گمان میکنند که مانع است از زیاد سرمایه ضرری ندارد و میگویند اگر در شکست کسانها  
 و در چیزهای دیگر بود سرمایه زیادتی میکرد و بدرجه میرسید که دیگر کارها را نداشتن آن ممکن نیست  
 اشخاص دیگر این خیال را میکنند حقیقت حال سرمایه را نفیید اند و الا از زیادتی سرمایه تیرسید مگر  
 گفته ایم که سرمایه آن قسمتی از ثروت است که کار گذاشته شود برای هدایت و تحصیل ثروت جدید  
 که حفظ و حمایت آلات اودات و مصالح و نفعهای عواید را فراهم کند و از آنها نگاهداری نماید  
 در صورتی که سرمایه زیاد شود بصرف کارهای جدید خواهد رسید آنکه در صنایع موجود صرف  
 خواهد شد و در صورت سرمایه متحرک زیاد میشود و باین واسطه بر سرمایه مژده منتهی شده و میشود و از  
 زیادتری از عواید میتوان نگاهداری کرد و اینک نزد عمل با میتوان افزود  
 پس برین شد که هر چه سرمایه زیاد شود حالت فقر بهبودی می یابد و از همین مطلب نیز میتوان  
 نتایج متعددی گرفت و از آنجا است این مسئله که گمانیکه صدقه و خیرات میدهند چندان خیری  
 بعانه تیرسانند و خیر کالی است که سرمایه داران هم بخودشان و هم بعانه ناس می رسانند  
 برای خیرات دهندگان مردم را بتسلی و امیدارند و سرمایه داران مردم را مشغول کار میکنند  
 مطالب عمده متعلقه تحصیل ثروت را در شکست عنوان زمین کار و سرمایه بیان نمودیم اگر چه

خاص سرمایه برای بستنی اشکال دارد ولی منع آن اشکالات لازم است زیرا که اگر  
 شخص آن مطالب را تلفت نشود مسائل مشکله که در قسمت ثانی در باب تقسیم ثروت بیان خواهیم کرد

نخواهیم

(صحت ثانی)

معامله ثروت

مقدمات

اولا باید دانست که معامله ثروت وقتی صورت می یابد که مالک با شخص غیر متعلق باشد  
 نه بر جماعات اگر چه مردم یکاکی داشته باشند مثل در او شریک مال باشد معامله بر او  
 هرگز واقع نمی شود بجهت آنکه در انصورت یکسپس مالک بیخ چیز نیست و هر چه موجود است به  
 تعلق دارد و از طرف دیگر یکسپس هم متعلق نیست زیرا که هر کس مال را یکی داشته باشد از هر طرف  
 و در آن تقسیم مرشد میکند و او از امیان جمع قسمت کرده بر یک چیزی بفرخه حساب می کند  
 این وضع که بجهت آنرا شرح دادیم که معمول است مال نوسیا نیست بلکه در وقت بستن در کتاب  
 که طالب مساوات با بین تمام خلق می باشد بر آورده می شود اگر چه مالک بیکار و ضایع نمی باشد ولی  
 معامله ثروت در میان نمیبود زیرا که در انصورت ثروت مشترک با بین تمام خلق بود چیزی که  
 با بین همه کس مشترک باشد نیست و آنرا معامله کرده پس معلوم میشود که برای معامله ثروت لازم  
 است که اشیا و اموال متعلق با شخص غیر باشد

اگر چه بر حسب ظاهر مناسب بنماید که قبل از بیان معامله ثروت از تقسیم ثروت در میان بعضی

از طبقات مردم بکنند کنیم ولی ما درین کتاب بکس این ترتیب نفاذ کردیم و بجهت سهولت  
 فهم مطالب بعضی سائل را پیش این تقسیم اکنون خوبست که قبل از فراغت از ذکر مقدمات  
 مجدداً از عقاید نوسیا نیست بلکه در فوق اشاره از آن شد ذکر می کنیم پس گوئیم اصل بنا  
 نوسیا نیست یعنی عقیده فرق نوسیا نیست بر این است که اشیا و اموال مخصوص با افرادند  
 باشد هر کس بر قدر قوه دارد کار بکند ولی بقدر احتیاجاتش نزدیک بدیند و ملاحظه کنند که  
 آیا این فرد زیاد از کار او است یا کمتر از آنست متداول شدن این رسم معاشرت ضرر  
 زیاد دارد یکی اینکه اگر نوسیا لیسیم معمول شود چون هر کس میدانند که بقدر احتیاج خود فرد  
 خواهد گرفت و دیگر در بند این نیست که سعی و کوشش کند تا کار زیاد از پیش برود زیرا که در صورت  
 کوشش میکند که بداند فایده آن عاید خودش میشود ولی حالا که می بینند هر قدر زیاد کار  
 بکند فواید آن میان جمع تقسیم میشود و بخودش بیش از احتیاجش خرید می کند البته دل بکار بند  
 دیگر آنکه موافقی که حالا برای دل خرمی و بی مبالائی در میان مردم هست آنوقت مرتفع میشود  
 مثلا کثیر آدم فقیر بقدر قوه کار میکند که خود او را عیالش را از فاقه محفوظ بدارد و همین حرکت  
 بزرگی است ای و که عهد بکند و مال اندیشی نماید ولی اگر نوسیا لیسیم معمول شود همین شخص می  
 که خود را با کمال غیرت اما کار بکند خواه ثباتی و فتن بر حال خود و کسالتش هر قدر هم زیاد باشد

مخارجشان میرسد و سینه هر طور که میل دارد با کفایت و نظریه اموال میرد از وزیر که میداند  
لازم نیست برای ولادتش ذخیره کند چه هرگز محتاج نخواهند شد و بهر حال مخارجشان میرسد  
بسیار چه حسدی بقول شاعری انگلیسی سوسالیست کسی است که در صورتیکه کارش تمام دیگران  
نیست بخود اهدا و شمشل زود دیگران باشد که تسبیل است اگر نا قابل است بخود اهدا یک شمش  
خود را به دیگران شمار مگیرد

پس سوسالیسم را نمیتوان معمول داشت مگر وقتی که شناخت مردم بدرجه رسید باشد  
که جمیع خود را مملکت بدانند که هر قدر در قوه دارد برای خدمت به جمعی حساب و مضایقه نکنند  
در انصورت بهم نیست که سوسالیسم مردم را بجای و بیکاری ادا دارد

عیب دیگر فرقه سوسالیست نیست که صحت را در این می بینند که عده مردم کم باشد با سوسالیست  
انجمنهای سوسالیست امریکای در باب فراوانی مردم و عده مولودین خیلی وقت دارد حتی  
در آن مملکت و انجمن است که اجزای آن بجای از مزاجت با دارند در سایر انجمنها هم با نظر  
زین متعجب است در انجمنها نیکو تجربه واجب نیست رئیس آنها بر حسب صحت حال انجمن زیاد  
جمعیت را مانع میشود یا تشویق میکند بهمان سانی که وزیر با لیاقت امور مالتی دولت را  
و تبدیل میدهد پس معلوم میشود که اگر نخواهند مردم را مجبور بخرید کنند باید محض اینکه وضع

نشود با کمال وقت مواظب اعمال و فعال مردم باشند و در انصورت آزادی مردم  
مغفل میشود و در ممالک آزادی این امر نیز سیکرد و همین حال را داشت مملکت اسپانیا زنت قدیم  
که دولت مجبور بود مواظب تمام فعال مردم باشد از کفلی تا حبسری

با وجود معایب بزرگی که برای سوسالیسم ذکر کردیم نباید آنرا بجای بل مردم دانست  
چرا که همین ضعیف که اکنون متداول است معایبش کمتر از سوسالیسم است اصلا حاشا  
لازم دارد مثلا بحال غالب مردم فقیر میباشند و این مسئله را باید علاج کرد ازین گذشته  
همین حال هم بعضی معایب سوسالیسم در میان ما هست از آن جمله است قانونی که در فرنگستان  
که داشته اند که اجبار از مردم بحیث لیاقت میکنند که از مستقر و تسکیری کنند این قانون  
درست موافق عقاید سوسالیست است

یکی دیگر از رسوم بد این زمان نیست که قرار گرفته اند به کارگران مزد بنگاری معینی بدهند  
خود باعث تغییراتی و کمالی کارگر میشود و اغلب دیده شده است که عده بانی که با نظریه سوسالیست  
تمام هم آنها مصروف نیست که قشقی امکان کم کار کنند و خرج هم نشود بسیاری از کارگرانی است  
بستند که مواجب آنها میکینند و از رای کارشان نسبت مثلا کشیداشتی و زر را بمواره مواجب میکینند  
خواه کمالی خدمت را خوب بجا آورده خواهد بود این سه فساد را نه برای این نیز نمی که از سوسالیست

تفاوتی کنیم بلکه میخواهیم بنماییم که اشخاص با ذوقیکه طالب حق میباشند بجز ارند در مطابقت  
تحقیق کنند بنظر حقارت باطنیات فرقه سوسایست مکنند و بی تاثر آنها را مردودند  
اگر شخص معایب وضع حالیه در نظر بگیرد و منفعت باشد که سوسایست در میان این  
عیسای مسؤل بوده از روی عقل منبج که قوانین و طهارت سوسایستها چندین مرتبه  
این سزا که گناهش ندارد که تغییراتی را که در سوسایست در فرانس و انگلیس عادت شده شرح بدم  
بر کس بخوابد از سوسایستها مطلع شود باید بدستی که در آن باب نوشته شده رجوع کند

(مضل اول)

در باب قیمت ارزش

از برای اینکه طالب انومی پستیک بخوبی مفهوم شود لازم است که مطالعه کنند بر معنی  
قیمت ارزش و تفاوت آنها و ارتباط آنها با یکدیگر خوب مطلع شود

(تعریف ارزش)

ارزش هر چیزی معلوم میشود بواسطه مقایسه کردن آن با اشیا  
دیگر یا بواسطه تعیین اینکه با چه مقداری دیگر میتوان آنرا معاوضه کرد مثلا اگر یک تن  
چای رسیم که میتوان آنرا با چهار تن گوشت تبدیل نمود در صورت میگویم ارزشش  
چای چهار تن گوشت است پس معلوم شد که تعیین ارزش اشیا نوعی از مقایسه است

چون وقتیکه میگویم ارزش یک من چای چهار تن گوشت است باین گوشت چای مقایسه کرده ایم  
چون دانستیم که ارزش اشیا بقایده معلوم میشود که بدو قسم ممکن است تغییر کند یعنی  
مکان تغییر ارزشش می آید و آن ناشی شود و ممکن است که اشیا دیگر که وسیله معاوضه آن  
میباشد باعث آن تغییر گردد و باین جهت می آید که ارزش اشیا تغییر می یابد با سبب غلی یا سبب  
خارجی مثلا ارزش چای ممکن است یا بشود بواسطه کمبود آن در حالت تغییر ارزش چای  
با سبب داخلی است یا اینکه ممکن است یا بشود بواسطه نقصان ارزشش می آید و دیگر که وسیله  
چای باشد آنوقت تغییر ارزش با سبب خارجی و قهقه بنا بر این تزیید و نقصان ارزش بواسطه  
ارتباطی است که میان کلیه اشیا موجود است و از این مسئله نتیجه میشود که هر چه قیمت  
کمتر ارزشش تمام اشیا نقصان می آید و باید پذیرد زیرا که اگر گوئیم تمام اشیا از روی ارزش  
چنین مفهوم میشود که تمام اشیا موجوده را باید مقبلا و ترا در اشیا دیگر تبدیل کرده و نمیشود  
مثل اینست که گوئیم در پنج من بر دهنی بزرگتر است از ده جمای دیگر پس چون ارزشش از  
پیدا شد در ارزشش می گیریم چنانچه حاصل میشود مثلا اگر گوئیم ارزش گوشت را از  
سال قبل بیشتر است مقصود اینست که اگر بخوایم مقداری گوشت را با شئی دیگر می توانیم معاوضه  
کنیم حال پیش از قیمت سال قبل باید بکنیم در ازای گوشت بییم پس در خیال ارزشش کند

به گوشت نقصان یافته است

در میان بعضی طوایف وحشی صیقل پول متداول نیست خرید و فروش را بواسطه تبدیل بسیار  
 مثلا اگر کسی زیاده از جنس باج خویش خذ او داشته باشد و خود هم محتاج شیئی دیگری مثل تیر و کمان  
 یا لباس و مثال آنها باشد می رود کس دیگر را پیدا میکند که محتاج بقصد باشد پس یا او را  
 خود را با داده و عوض آنچه که میخواهد از او میگیرد این قسم معاوضه مبادعه مینامند بدین  
 که خوب وضعی نیست و داد و میدک در مملکتی فقط و سبب معاوضه مبادعه مبادعه تجارت و بخاری  
 دوست پیدا میکنند و اول شدن پول هم همین سبب بود مردم چون بدین معاوضه مبادعه  
 و معاوضه یا داد و داد و نداشتن شد و شیئی را بخرید کرده که مقیاس ارزش بسیار دیگر و سبب  
 معاوضه باشد و از زیاده معاوضه مبادعه مبادعه مبادعه مبادعه مبادعه مبادعه مبادعه مبادعه  
 و بخوبی از برای آن لباس بپوشد و مجبور نیست کس دیگر را پیدا کند که او را درین معاوضه  
 به همین قدر که او بائیس را کسی که طالب آن باشد مبلغی پول معاوضه میکند و این پول اسبابی که  
 لازم آرد از شخصی که آنها را داشته باشد و اول ضرورت آنها باشد استماع میکند

**(تعریف قیمت)** هرگاه ارزش شیئی بر پول بخنجد شود از قیمت نامتناهی  
 نوعی از ارزش است زیرا که بنا بر آنچه در فوق گفته شد ارزش شیئی معلوم میشود بواسطه این

مقدار بسیار دیگری که میتوان از آنها معاوضه نمود پس اگر شیئی مثل یک فرج یا چوبچه  
 قران معاوضه کنیم میتوان گفت ارزش آن یک فرج یا چوبچه قران است اما چون پول  
 مقیاس ارزش عموم بسیار و وسیله معاوضه قرار داده اند بهتر است که معاوضه را با هم دیگر بخوانیم  
 بنا بر این آن مبلغ پولی را که با آن میتوان شیئی را معاوضه کرد قیمت آن شیئی خوانیم  
 پس منسوق با این ارزش و قیمت نیست که قیمت عبارتست از بخریدن شیئی با فلان قیمت  
 عبارتست از بخریدن آن شیئی با شماره دیگر سابق مدخل کردیم که ممکن نیست ارزش تمام اشیا  
 از دیدار نقصان حاصل شود و بی قیمت تمام اشیا ممکن است یا با یکم شود چه ممکن است یا  
 با همش کرد که تمام اشیا مبلغ زیادتر یا کمتر از پول معاوضه کرده شود مثلا اگر در مملکتی فلفل پول  
 در آن قیمت شود و هموزنیک جمعیت وضع تجارت آن مجال سابق باشد چاقیت تمام اشیا از  
 بی پرید از تفاوتی فوق متغایر میشود که اگر قیمت اشیا در دو برابر یا سه برابر شود ارزش شیئی  
 بغیر از پول لازم نیست تغییر کند بجهت اینکه از راه قیمت نسبت بین اشیا تغییر نمیدهد مثلا اگر  
 بر این یک نوع مصلحتی از ارزش داشته حال هم مانع است این نسبت تغییر نکند خواهد  
 چای کرد و اگر قیمت قران باشد خواه در مستان نیم یا قیمت مصلحتی در قیمت قران باشد با داده  
 پس معلوم شود که زیادتی نقصان قیمت اشیا ارزش مسجیک از آنها را تغییر نمیدهد و نیز از پول

اگر قیمت بسیار زیاد شود برای معامله آنها مبلغ زیاد تری پول باید داد یعنی که ارزش پول نقصان یافته از طرف دیگر اگر قیمتها پایین بیاید بابت مبلغ تعیینی پول بیش از سابق میتوان سپار خرید یعنی بباره حسنه‌ی ارزش پول یاد شده است این ملاحظات بسبب تسهیل فهم مطالبی است که در فصل آئین در باب حقیقت و اعمال پول بیان خواهیم کرد

**( فصل دوم )  
در باب پول**

در فصل سابق معاوضه با زر نمودیم و چهاردهم استیم که تمام ممالک متدنه پول را متداول نموده معاوضه را متروک ساخته اند یعنی یک شیئی را اختیار کرده که ارزش تمام شایا و دیگر را بتوانان بان قیاس کرد و نیز بتوان آنرا وسیله معاوضه را داد اگر چنین شیئی را برای قیاس ارزش شایا انتخاب نمیکردیم چو وقت غیره استیم ثروت کسی اطمینان کنیم که آنیکه تمام ممالک او را با ما کنیم مثلا در توره در فصل اول کتاب آئین ثروت آئین بقیه شرح داده شده است که اموال او عبارت بود از هفت هزار کوفه و سه هزار شستر و پانصد هجرت گاو و پانصد ماده لانغ و عیال بسیار اما در خیال اگر سیر پرسیه که ثروت ملکتهی مثل نخستان چند است جواب آن ممکن نبود چرا که عیالست تمام اتمده اموالی که این فتم را است شماره داد و

نیز اگر وسیله برای قیاس ارزش شایا در دست نبود تعیین ثروت کنیم هم مشکل داشت مثلا اگر نخواهیم بابت یک کتیر در متول را تعیین کنیم چو میشدیم که عدد در خنمای ملک و دات از آثار معلوم کنیم و شرح و وصف ثبات البت و سهام و کالکد با سایر اموال او را بدیم و در صورت چند مبنه طول میکشید که فهرستی از مال اموال شخص ترتیب بهم و بعد از آنکه کسی اطلاع آن قدرت اطلاع درستی بر ثروت شخص حاصل نمیکرد این عیب بسبب ابطال پول رفع میشود بجهت اینکه ثروت شخص را با فقرات قیمتی قیاس میکنند و میکنند فقرات هزار باره غنا فقره کرد و توان است

و عقیده حقیقت معاوضه بیان میکردیم شرح دادیم که استعمال پول برای معاوضه چقدر فایده دارد و ثابت کردیم که با معاوضه اوضاع بهتری حاصل میگردد و تجارت تبه بندی حاصل نمیکرد یکی از معیلهن پول را بجزئی تعریف کرده گفته است پول آئینی است برای حسابی معاوضه چنانکه پیش آئینی است برای کوبیدن بخت بدون پول هم میتوان شایا را معاوضه کرد ولی تعبدی است و صعب است که بتوان آنرا شبیه کرد به حال تجاری که نخواهد بدون حسنه از تجاری کند بدی است که آن شیئی که برای پول انتخاب میشود باید سهل الاقتضال باشد اگر مثل ابله تعبدی است ماده را از قبیل چوب یا آهن پول متداول دهند که در حجم زیاد ارزش کم داشته باشد از برای تجارت

خیض ضرر دارد و اگر چنین شبها را بجای استعمال کند هرگاه شخص بخورد از خیر مختصری بگذرد  
اسب و غراده همراه خود بردارد تا پول بسیار برود ازین گفتگو معلوم شد که واجبست  
ماده را که برای پول خستیا میکنند طلا یا نقره باشد و اینکه عمل متدین آنها را خراب کرده اند برای  
اینست که تا یکد رج تمام شرایطی را که لازمه وسیله معاد و تناس از رزش بسیار است و اگر چه  
چنانکه عقرب خوابیم دید  
اگر چه عموما طلا و نقره برای پول خراب شده است لکن بعضی مالک شبها دیگر برای این کار  
استعمال کرده اند مثلا چینی ما در قدیم جای خسرده را بجای پول معمول میدهند طوط  
افریضانی قسمی صدف را استعمال میکنند بزنانیاد و جراب و بسیاری از مل قدیم خنار را بجا  
میسرند در حقیقت نکت بهم باینکه زر و نقره بعضی جا بهم پست و جرم استعمال کرده اند ولی متوان  
گفت تجربه معلوم شده که طلا و نقره بهتر از هر ماده صلاحیت اینکار را دارد جهت اینکه ماده  
برای پول خستیا میشود اولاً با بیزیران کلی برای رزش شبها و ثانیاً وسیله عمومی را بسیار  
یکی از معیّن کتابی در باب پول زشتی در بخا ذکر کرده که ماده که برای پول خراب میشود با قیمت  
صفت داشته باشد از نظر اولانی نفسه رزش داشته باشد تا نیا قابل حمل و نقل باشد  
ثالثاً زود ضایع نشود رابعاً شبها را با باشد خامساً تقسیم پذیر باشد ششمناً از رزش آن

ثابت و متین باشد سابعاً قابل تشخیص نباشد اجمت شرط اول سهولت مفهوم میگردد که  
شئی که برای پول خراب میشود با لذات یا بد رزش داشته باشد و چهارم آن نقطه باین باشد که  
وسیل معاد و تناس از رزش شبها است اگر پول از ماده ساخته میشد که از رزش نداشتند  
عموم آن سه معاد شبها مقبول نمی فکاو حال ممکن است گان برود که رواج نکند بر این  
قاعده استشنا است لی چنین نیست و این استشنا خاطر می است زیرا که نکند قائم مقام  
طلا یا نقره است و حکم سند دارد که بروقت بخواهند از داد طلا دریافت میکنند و این  
نکند رواج پیدا میکنند مگر قسماً مردم آنها پیدا کنند که بروقت نکند پس باید پول  
خواهند گرفت  
طلا و نقره بجمات چند همیشه در نظر مردم رزش یا داشته حتی در ولایات بسیار حشی  
وزمانهای بسیار قدیم و چون در خنده و دوام و قابل چکش خوردن شبها در همه از ندر  
رفت و تحمل مقبول مل بوده با بنواسطه شرط اولی را که ماده پول باید ارا باشد یعنی با لذت  
ارزش داشته باشد این دو فله در کل خبری دار استینه  
شرط دوم ماده پول نیست که قابل تنال باشد یعنی در حجم کم از رزش یا داشته باشد و ظاهر  
که طلا و نقره بیک جزای این خاصیت میباشد زیرا که بدست آوردن طلا و نقره سهل است



و بنا بر این کیس باید همیشه در دو حالت مطلوب است یا بجهت صفا که از تمام ارزشش زیاد  
 دارد مواد دیگر نیز از قبیل الماس و سایر جواهر هستند که در حجم کم ارزش زیادتری دارند لکن  
 الماس برای پول مناسب نیست زیرا که یک الماس که بقدر رسوخاتی باشد چهار سال  
 تومان ارزش دارد و معلوم است که دست بست کردن این قسم شاید کوچک خلی حتی سیاه  
 زیرا که زود کم میشود این مانع است که الماس را پول مستعار بپوشد معلوم شد که هر چند در  
 برای پول شتاب میکند به در حجم کم ارزش زیاد داشته باشد لکن این اختلاف بین حجم و ارزش  
 نباید از حد بگذرد چنانکه طلا هم برای او دستهای مختصر است مثلاً اگر پنج ابریم پول طلا  
 سکه بزرگ که پشایی ارزش داشته خلی کوچک ریزه میشود همان مایه پول الماس پیدا میکند  
 در تصور طلا نیز اندکی نقره را بکشد و همین قسم نقره هم مستواند جای سکه های سی را بکشد  
 برعکس اگر پول طلا هم نباشد شکل میشود چنانکه در مهندستان پول طلا نیست حل و نقل پول برای  
 خارج معمولی خلی مشکل دارد و اغلب مردم مجبورند که عوض کتیبه پول فخره شک همراه بردارند  
 در موقع بجای پول سهندند

شرط سیم ماده پول نیست که زود ضایع نشود این شرط را تمام شرایط دیگر لازم است اگر شخص  
 بدستی فکر کند تلفت میشود که چند ابریمت دارد که ماده که برای پول شتاب میشود باقی ضایع و باقی

نموده مثلاً اگر تخم مرغ یا سر شیر بجای پول استعمال کنند این قسم خیر یا محض اینکه زمین بقصد باقی  
 با آن بجز در غراب میشود و اگر سبب را ساطع میکند طلا بیک انداز فضا نام پذیر است اگر چه صبح ماده  
 که بکلی فضا نام پذیر باشد اینقدر دست کاتب آتش طیار ضایع میکند چنانکه این دو حسن فضا  
 و زخارفی پیدا کرده اند که چند هزار سال نیز زمین موقوف بوده و مهندسان طلائی تا روز چهل و پنجم  
 شرط چهارم مشابه جز است یعنی ماده که برای پول خستیا میشود اجزایش باید همیشه هم جا  
 یک قسم باشد و الا ارزش آن تفاوت میکند طلا و نقره که حاصل باشد ده ششم جایگشت  
 یعنی هر جا کثافت طلائی ضایع را بگیرد دست سعاد و مشابه است کثافت طلائی دیگر که از بجای  
 برداشته ببار چه حسره طلا و نقره حاصل خوب بدندار که ارزش آن تغییر کند و سنگهای  
 اینطور نیستند یعنی اجزای آنها در همه جا نیست مثلاً اسپات و رنگشان تفاوت دارد و همین  
 باعث مرغوبی نامرغوبی آن میشود بطوری که نمیتوان دانست اسپات بیک زن اندازید  
 کرد که تمیضان یکی باشد

شرط پنجم ماده پول نیست که تقسیم پذیر باشد بدون اینکه ارزش آن تفاوت کند مثلاً در ممال  
 طلا دار ارزش سعاد کثافت است اما بسیاری از مواد هست که بواسطه خورد کردن در  
 کم میشود مثلاً وقتی که میخواهند ارزش الماس تراشید را معلوم کنند رسم نیست که عددی آنها

وزن آن را بخند و میکنند و قیمت یک قیراط آن ضرب میکنند چنانکه اگر ارزش یک قیراط یک  
دو تومان باشد لاس شش قیراطی بقضاوت آن و الماس و ازده قیراطی و دست و شش ماه و  
تومان ارزش دارد پس معلوم میشود که اگر الماس و ازده قیراطی را خورد بکنند ارزش  
خیلی تخفیف پیدا میکند حال آنکه طلا حالت ندارد

شرط ششم دانه پول نیست که ارزش آن ثابت برقرار باشد و چون پول با مقیاس ارزش  
آسیا باشد این شرط خیلی اهمیت دارد لکن چیزی که است اینست که تمام شهاب طبعی طوری باشد  
یکی از معایب کنونی تبسیر و نظیر سید بود که کار مقیاس ارزش شهاب قرار بدین بود  
که همیشه یک است یا مبلغ معینی ارزش داشته لکن بهیچ است که ارزش کار تمام شهاب  
بیشتر است و هیچ عقل و انصافی مستول نمیکند که ارزش یک است که ارزش بزرگی معادل  
ارزش یک است کار سینه و زری باشد لهذا تبسیر انحصار نفع و چون تمام معی  
در ارزش تبسیر تبدیل پیدا میکنند پس کاری که بتوانیم کنیم نیست که ماده را برای پول شهاب کنیم  
که تغییر ارزش آن ضعیف تر دیگری باشد اگر تغییر ارزش آن ماده سریع باشد تمام شرایط معادلات  
مسکوکات بهم میخورد مثلا فرض کنیم که کم در مقیاس ارزش شهاب قرار دهند در مقیاس  
اگر شخص ده هزار خریدار کند کم زود دیگری فرض کند و ماده دای ارزشش ده بعد قرار دهد

کفیون مقیاسی پیدا کرد که ارزش آن  
بجای تبسیر باشد

بعد از انصافی است ارزشش کند م بواسطه اتفاقات غیر محسوس کم یا زیاد شده باشد مثلا اگر  
ارزشش کند م صد بیت زیاد شده باشد شخص مترو ضعیف باید در هر صد حسنه اربیت خرد و اگر کمتر  
بر طبق خود بد پس اگر ماده که برای پول نجاب شود ارزشش سرعت تغییر با تمام معاملات است  
قار را پیدا میکند چرا که میچکس نیست و اندازش بگوید که ارزش فلان پول فلان وقت پنج ابرو  
ارزشش علاوه بر تقریبا از تمام مواد دیگر کمتر تغییر می پذیرد و از این راه همیشه این و نظیر برای  
پول از سایر مواد بهتر است

شرط هفتم ماده پول نیست که قابل تشخیص باشد یعنی بانی بتوان فهمید که آیا این پول خوب است  
یا قب است این خاصیت نیز در طلا و نقره هست چنانکه اگر آنها را بزین صعدانی سید که  
فوزاشان خسته میشود نه استن طعم و بوی هم علامت دیگری است ای تبسیر پول خوب از پول قب  
برای اینکه از خوبی پول همینان حاصل شود باید ماده که برای پول خستیا شود قابل سکه باشد و سکه  
دولت بزند و آن صورت اعتبار دولت ضامن است اینک وزن خلوص فلز پول صحیح بقایم است  
اگر شخص قدری تغیر کند قیمت میشود که وجود بعضی از این شرایط نقصان باعث وجود بعضی دیگر  
از همان شرایط است مثلا قابلیت شغال عدم خلاء سبب است برقراری ارزش آن شود  
برعکس هرگاه چیزی همین نسبت با ارزش خیلی کم باشد در آن مختلفه تقیض تفاوت پیدا میکند چنانکه

زغال در سراج معدن با قیمت کمی دارد ولی اگر خوب باشد با کم بید حاصل و نقل کنند غلج  
 برسد و قیمتش زیاد شود لکن اگر حمل و نقل شیء بیجا بختصر میسر شود حتی الامکان کاری میکنند  
 که به جا قیمتش یکسان باشد و این خاصیت در طلاست و همچنین است عدم فساد اشیا  
 نام اشیا یکد زود فاسد میشوند یا آنهاییکه هر قدر در سال حمل شود بمصرف میرسد ارزشش  
 خیلی تغییر پیدا میکند مثلاً ماهی از خیز بایست که زود فاسد میشود باید تا مدت خیلی نغزوش برسد  
 پس بهر قیمتی که بخرند باید زود فروخت لکن قیمتش در یک روز ممکن است تفاوت زیاد پیدا کند  
 از طرف دیگر کدوم اگر خوب از نگاه بداند زود فاسد میشود اما در سال هر چه کدوم است بیاید  
 صرف میشود و با نجات قیمتش خیلی تغییر می یابد زیرا که در یک سال در تمام دنیا حاصل کند کم نیست  
 کم شود چون کدوم چیزی است که احتیاج فوری بآن دارند قیمتش خیلی بالا میرود اما اگر مدتها  
 طلای وی زمین کیسالی یک شمش که طلا بهر چه در طلا چیزی نیست که مردم احتیاج فوری  
 بآن داشته باشند لهذا این نقصان محسوس نمیشود و قیمت طلا چندان نمیکنند  
 کای و قات بعضی شخاص بخریدارند که دو مقیاس ای ارزش سشیا را باید قرار داد یعنی  
 دو رقم پول واجب داشته باشد که مثلاً هر گاه کسی بی یک بگیری بهر مقدار باشد که پول طلا یا پول  
 نقره بهر دولی بنویسند معایب و اشکال دارد مثلاً اگر شخصی در موقعی بیت لیر طلا از دیگری

قرض کند که پس از نقضای آن او کند ممکن است بعد از نقضای آن مدت ارزشش نقره نسبت  
 بار ارزشش طلا خیلی تنزل کرده باشد و بنصورت اگر شخص مقروض مختار باشد که بهر پولی که میخواهد  
 قرضش او کند شاید ملاحظه صرفه خود را کرده بطلب کار پول نقره بدهد یا بعکس اگر ارزشش  
 طلا تنزل کرده پول طلا بهر چه معلوم شد که اگر برای مقیاس ارزشش سشیا را دو مقیاس  
 قرار بدهند چنانکه در بعضی ممالک بمینظور است ممکن است بواسطه تغییراتیکه در ارزش آن دو  
 ماده پیدا میشود ترتیب و نظم پول بهم بخورد  
 حال شاید بعضی گمان میکنند که چون در مملکت انگلیس پول نقره و مسی هست در آن مملکت دو یک  
 مقیاس برای ارزش اشیا دارند ولی بنظور نیست اصل مقیاس ارزشش سشیا را پول طلا  
 و پولهای نقره و مسی محض سهولت کار معمول شده که غالباً این ارزشی که دارند محمودی است  
 نه حقیقی مثلاً بیت شلینگ نقره در معادل یک لیره طلا قرار داده اند لکن اگر آن پول نقره را  
 ذوب کنند و ارزشش آنرا معلوم نمایند ظاهر میشود که بیت شلینگ معادل یک لیره نیست و در  
 دو هزار پول انگلیس که یک آنش نقره دارد و شصت پول سیاه است در صورتیکه در تناسبت  
 یک آنش نقره به شصت پول رسیده و حال قیمت آن بیش از چهل دو پول نیست پس معلوم شد  
 که در انگلیس ارزش پول نقره و مسی تناسبت و مثل سکناس است که در اصل هیچ قیمت ندارد

کلن اسم از یک تومان دو تومان و پنج تومان می کند از پول نقره و مس هم ارزش حقیقی آن  
 بقدر ارزش اسمی آن نیست این ضرری است از زیاده که پول نقره و مس مقیاس ارزش اشیا را  
 و جهت اینکه آنها را همول کرده اند نیست که کار معاملات آسان شود در موقع معاملات  
 شخص محسوب نباشد که پول طلا بکار برده و دست پول نقره و مس هم حدیسی از پول  
 دیگر را مجبور کند که بیش از چهل شلینگ پول نقره در ازای طلب خود بگیرد و همچنین فرضی که از یک  
 شلینگ یعنی دوازده شاهی تجاوز کند نشود آن پول مس را کرد اگر قرار بیکدشتند که در  
 دست پول نقره و مس تا هر درجه چهارست خلی بقاعده بود ولی بطوریکه حالات در مملکت انگلیس  
 رسم است ضرری است از یک شلینگ نقره انگلیسی دوازده شاهی مس است یک لیره طلا  
 بیست شلینگ است پس یک لیره دو بیست و چهل شاهی است حال اگر نخواستند پول  
 مس را طوری بکنند که دو بیست و چهل عدد آن است معادل یک لیره شود و ارزش نا  
 یسه و حمل و نقل آن شکل پیدا میکند حالا چون او دست پول نقره و مس از حدیسی  
 تجاوز نمیکنند لزومی است که دو بیست و چهل پول مس دست معادل یک لیره شود چون  
 ضرری که مردم از آن می بینند آن قابل نیست از آن طرف دولت صرف حاصل میکند که بواسطه  
 آن خرج ضرر بخانه در می آید در عوض پول طلا را دست بکنند ایضا حسن دیگر هم در

و آن این است که بکنند ارزش حقیقی پول نقره و مس با ارزش اسمی آن معادل نشود پول نقره و مس  
 حکم کلن را پیدا میکند که کسی با ارزش حقیقی آن کار ندارد چون دولت بخواهد آن را بکشد  
 اسم که داشته مردم هم از یک شاهی میخوانند همیشه ویست و چهل عدد از معادل یک لیره  
 میداند اما اگر بنا بود ارزش حقیقی پول مس ملاحظه میکرد و با ارزش اسمی آن معادل نمیداد  
 آنوقت چون ارزش مس و نقره نسبت به طلا همیشه یک قسم نیست هر روز با ما بیست و چهل  
 کم و زیاد کنند که دو بیست و چهل عدد آن همیشه معادل یک لیره باشد یا اینکه اگر بکنند  
 وزن پول تغییر دهند یک و زیاد دو بیست و چهل عدد پول را یک لیره بدانند روز دیگر  
 که ارزش مس متغیر شد که دو بیست و چهل عدد آن را روز دیگر که ارزش مس متغیر کرد و بیست  
 بیست عدد آن معادل یک لیره میشود و این وضع آفتاب نقیاش است  
 بعضی شخاص طالب این هستند که ارزش اشیا را در مقیاس اشتباه باشد و بگویند خوب است  
 ممالک متفق شوند بر اینکه ارزش طلا و نقره را نسبت بهم ثابت کنند یعنی قسمه را بر بکنند  
 مثلاً پانزده شغال و نیم نقره معادل یک شغال طلا باشد در انصورت بروقت هم ارزش این فلز  
 تغییر کرد مردم صرفه خودشان را در این می بینند که قرضهاشان را با آن فلزی که تنزل کرده  
 اد کنند پس این فلز تنزل کرده را اجتناب از فلز دیگر میشود و با این واسطه ارزش آن فلز

ترقی میکند و بازار ارزش آن و قوت جهان نسبت سابق می آید ببار آخری ارزش آن  
و قوت نسبت بهم تغییر نمیکند و میتوان بر دو اقسام ارزش اشیا متصور بود

این نوع را قاعده نظری می نامند یعنی که دو فلز برای مقیاس ارزش اشیا هموار باشد لکن  
شخصی که طالب این نوع می باشد منتفت نیستند که تعیین ارزش شیئی بپای کسی نیست بجز  
شیئی که در شکل تر و پرخرج تر باشد ارزشش بیشتر است حال فرض کنیم که دولت فرانسه  
که پانزده شقال و نیم نقره معادل یک شقال طلا باشد آنوقت اگر یک سدن نقره کشود شد که  
بیش شقال نقره از تحصیل یک شقال طلا آسان و کم خرج تر شد در صورت دولت کلونی می توان  
مردم را راضی کند با اینکه پانزده شقال نیم نقره معادل یک شقال طلا باشد

این اصل را ندانند که یک مطلب ختم میکنیم چون بعضی اشخاص تصور کردند که فقط سرچشمه بکنند  
خیلی اشتباه است ای مردم مست و اذ و آرا بخندند که مردم خیال میکنند هر چه پول زیادتر  
داشته باشند متمول ترند و با نیا وسط کان کردند که هر چه میان جماعتی پول بیشتر باشد قول آنجا  
زیادتر خواهد بود و این اشتباه محض است و سبب با نسیات بواسطه یک شقال طلا  
آنها ثابت کرده است میگوید نقره بر زر توان پول داشته و نشتند که بر سر آن مبلغ باقی  
کنند بعد محض سهولت قرار دادند که هر کدام ده دانه ریک عوض پول صلح خود بکنند که هر یکی

معادل ده تومان باشد و هر دانه که با زنی تمام شد بر چسبند بر کس هر قدر ریکت ار و معادل  
هر یکی ده تومان و پول بر چسبند یکی از آن میان ملاحظه کرد که هر قدر ریکهایش زیاد میشود پول  
زیاد میشود پس بخران هم اظهار کرده و گفت وقتیکه حال من اینطور باشد حال شما هم اینطور  
باید باشد هر چه ریکه و کف نقره صدق بکنند در هر صدق خا که کرده پس متصور بود که همه یکمانی و  
ضعف کنند بخمال اینکه پول بر ضعف شود لکن آنست بازی که بر خاستند و نیکه که پویش آن قصد  
سابق است و چیزی بر آن امنه و ده شده آنوقت منتفت شد که سرمایه شان زیاد نشد و بقیات  
قیمت شده و اگر چه هر کدام ریکهایشان ضعف شد بود ولی چون سرمایه جهان باقی بود  
ریکی بجای دیگری نیکه ده تومان قیمت داشته باشد بخوبی قیمت برداشته بود و آخر آنرا معلوم شد  
که آنچه در یک نقره صدق میکنند همیشه در تمام صدق میکنند

**فصل سیم**

**در باب ارزش اشیا**

اگر اشیا را از حیث ارزش آنها ملاحظه کنیم سه قسم منقسم میشود  
اول آنهاییکه قیمت مخصوص معینی دارند و آن اشیا را نمیتوان یا در مثل تصور ریالی کار  
نقاشی که مرسوم شده باشد

دویم اشیا نیکه اگر بخواهیم مقدار زیادی از آن تحصیل کنیم باید مخارج را زیاد کنیم و در تحصیل محصول  
 زراعتی و معدنی و شال آنها  
 سیم اشیا نیکه می توانیم شمار زیاد کنیم بدون اینکه مخارج تحصیل آن همان نسبت زیاد شود مثل  
 اشیا نیکه در کارخانه یا ساخته شود

مال بخوابیم بدین مخارج تحصیل اشیا چه چیز است **بیشتر** میل میگوید مخارج تحصیل اشیا  
 عبارتست از مزد و منفعت ولی یکی از بهترین تعریف دیگر اختیار کرده که با وضع حایه مناسب  
 تر است میگوید که اصل این مخارج تحصیل اشیا کار است اما کار و خطر کاره ای یعنی کار بر عهده دارد  
 دویم یعنی سهک بر صاحب است **و** سیمی نیز خطر بهر دو اما این دو تعریف در معنی چندان  
 فرق ندارد بجهت اینکه اجر کار و خطر عبارتست از مزد و اجر اما صاحب یا به عبارت  
 از منفعت و اگر برای کار و سرمایه طوری باشد که مزد و منفعت متناسب با کار و خطر و سهک عمل  
 و صاحب یا باشد در صورت مزد و منفعت همان مخارج تحصیل اشیا میشود و فرقی نمیکند چه  
 بگویم مخارج تحصیل اشیا عبارتست از مزد و منفعت چه بگویم عبارتست از کار و سهک و خطر  
 چه ازین هر دو عبارت مفهوم میشود که برای تحصیل اشیا اول کار عمل لازم است ثانیاً اما  
 صاحب یا ثانیاً تحمل بعضی خطر از جانب هر دو قبل از اینکه با یکدیگر کنیم که ارزش اشیا را بگذراند

و فوق از روی چپترین میشود لازم است شرح بدیم که طلب اشیا را در مدارک آنها با ارزش آنها  
 چه نسبت دارد و از برای سهولت کار بجای کلمه ارزش لفظ قیمت را استعمال میکنیم و ضرری  
 ندارد زیرا که ما بکنشیم قیمت هم نوعی از ارزش است بجهت باید در نظر داشت که اگر قیمت  
 شیئی تغییر کند بواسطه تغییر ارزش خود آن شیئی است نه بواسطه تغییر ارزش طلا مثلاً اگر کوبیم قیمت  
 چای ترقی کرده مقصود اینست که ارزش چای زیاد شده است لکن طلا کم شده است

**تحقیق آنکه طلب و مدارک اشیا بر قیمت آنها اثر دارد**

غالب اوقات میگویند که قیمت شیئی بتدریج است طلب و مدارک آن این طلب است لکن  
 کای شخاصی که آنرا میگویند یعنی آزاد است نمیدانند پس بطور مختصراً میگویم قیمت اشیا  
 باید طوری باشد که طلب آنها را بتدریجشان متعادل کند باین معنی که هر وقت قیمت شیئی کمتر باشد  
 بیشتر آنرا طلب میکنند و هر قدر قیمت آن ترقی کند مردم آنرا کمتر میطلبند مثلاً فرض میکنیم که  
 بخواهند مراح کنند و شش نفر طالب خرید آن شوند پس در نتیجه آن باید که کور قنات میکنند  
 و قیمت خانه را کم ببالا میبرند تا بجای یکدیگر پنج نفر از شش هزار یا بر سر و ند خانه در تصرف کسی  
 می آید که از سایرین قیمت گرانتر میخواهد پس این قیمت باید طوری باشد که آن پنج نفر شش نفر  
 از خیال حسنه آن غایب منصرف کند بجهت اینکه اگر اینطور نباشد و برای غایب قیمتی بگذارد

شتر میا آن قیمت بکلیت اعلی تر طالب بشنند و آن صورت نزاع مابین آنها چند نمیرسد  
 بنا بر این قیمت باید طوری باشد که طلب شی را با تدارک آن معادل کند در این مثال شش نفر  
 طالب خانه شدند پس قیمت را بدینجه بالا بردند که پنج نفر آنها دست از طلب برداشتن و یکی  
 بیشتر نماند پس طلب با تدارک معادل شد یعنی یک خانه بود و یک طالب بمرساند که قیمت آن  
 طوری بود که بیش از یک طالب پیدا نمیکند  
 برهمنی است که در این قسم موافق مکن است قیمت خانه بقدری باشد که بیش از آنچه در فروش خانه  
 معمول است بصاحب خانه منفعت برسد و در این صورت مردم بخمال فروش خانه می افتند  
 و اگر موقع پیدا شد خانه زیاد تدارک میکنند لکن زیاد شدن خانه سبب تنزل قیمت آن میگردد  
 تا بدینجه که منفعتی که عاید صاحبان آن میشود همیزان معمولی برسد و برعکس اگر قیمت خانه طوری  
 باشد که فروش آن کمتر از سایر معاملات نفع بدینسمار با و عملیات سرمایه و کارشان زیاد  
 و بیکر صرف میکنند آنوقت تدارک خانه کم میشود و قیمت آن ترقی میکند تا آنجا که فروشدگان  
 آن منفعت معمولی را حاصل کنند خلاصه مقصود اینست که همیشه قیمت شی باید طوری باشد  
 که طلب تدارک آن معادل شود و اگر غیر از این باشد آن قیمت اینقدر کم یا زیاد میشود و طلب  
 و تدارک شی معادل نشود و این تغییرات را همی قیمت بازاری اشیا را نسبت قیمت اصلی

اشیا نسبت به خارجی که برای آنها شده مستیر میل تشبیه کرده است بحرکت امواج دریا میگویی  
 همه جا مایل است که سطح باشد هر وقت که بادی آید امواج را پست و بلند میکند لکن مسطح  
 در دریاست که همیشه از یک نقطه دیگر بلند تر باشد تا م نقاط متوالی با او پائین میروند ولی  
 در سطح دریا تفاوتی پیدا نمیشود  
 در فوق گفتیم که هرگاه فروش شی منفعت زیادی کرده مردم بخمال می افتند که از آن شی  
 زیاد تدارک کنند و آخر الامر نتیجه این شود که منفعت او قیمت او باره و نرخ طبیعی میرسد  
 لکن بعضی اشیا هست که هر قدر قیمت آن زیاد شود تدارک آنرا نمیتوان زیاد کرد از این  
 قبیل است پاره های نقاشی کار استادان قدیم و تجار بهای قدیم و بعضی نسخه های کهنه  
 کیاب پس قیمت این قسم اشیا هرگز با معنی که خرج آنها شده مناسبتی ندارد شاید یک نسخه  
 کهنه را ابتدا ده تومان خرج آن کرده باشند و حال حاضر ده تومان بفروش رسد پس با قیمت این  
 اشیا از روی چه معنی شود جواب اینست که پیش گفتیم قیمت شی باید طوری باشد که طلب آن  
 با تدارک آن موافق شود شاید بعضی کارکنند که چنین چیزی حال است بجهت اینکه همه کس طلب  
 که یک پاره کار نفایس داشته باشد و در اینصورت طالب آن بسیار است و تدارک آن  
 کم و محدود برای دفع این شبهه باید معلوم کنیم که معنی طلب چه چیز است طلب شی فقط این نیست

که شخصی میل نکند بودن از او هشته باشد اگر شخص علاوه بر میل خود هشته یا زانم داشته باشد  
 از او طلب حقیقی میگوید و فقط این طلب حقیقی مستویا بر قیمت اثر داشته باشد پس بی شک  
 طلب و قیمت هر کدام به دیگری منوط و متعلق است مثلا طلب منوط است بقیمت بجهت اینکه  
 اگر قیمت زیاد شود طلب کم میشود و بچنین قیمت هم منوط است بطلب حال در اینجا  
 تا اگر کسی میخواهد برای تعادل طلب تا اگر قیمت تا اگر قیمت تا اگر قیمت تا اگر قیمت  
 باید با لایس بریم بدرجه که طلبین بدست بکشند و طلب معادل تا اگر شود مثلا فرض کنیم  
 که تصویری از یکی از نقاشهای قدیم بخواهند بفروشند و قیمت آنرا صد تومان بخواهند  
 در این صورت ممکن است هزار نفر برای خرید آن حاضر شوند ولی اگر قیمت را پانصد تومان کنند  
 احتمال دارد طلبین بیش از پنجاه نفر نباشند اگر با قیمت را ترقی بدهند هزار تومان شود  
 صد طلبین بخواهند بخرند که با کمال سختی برای خرید آن تصویر باید کمر رقابت میکنند آخر  
 اگر قیمت را هزار و هشتصد تومان برسانند و در غیر شتر نمی ماند آنوقت ممکن است که یکی از آنها  
 بیش از هزار و نهصد تومان برای تصویر بدهد و دیگری دو هزار تومان هم راضی باشد قیمت  
 تصویر را با این هزار و نهصد و دو هزار تومان بخواهند بخرند و اینجا بقول آدم نسبت جا  
 چنانچه زن بازاری است اگر صاحب تصویر بداند که یکی از این شترها تا دو هزار تومان حاضر

و این شتر هم خبرند هشته باشد که دیگری بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد در این صورت  
 تصویر موع رغبت شترده تصویر را بدو هزار تومان میفروشد اما اگر مدعی بداند که شتری دیگر  
 بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد صاحب تصویر هم بصرم فروش است لابد چنانچه نیزند که  
 حتی الامکان کمتر از دو هزار تومان بدهد فرض میکنیم ظرفین هزار و نهصد و دو تومان را  
 شوند آنوقت در این قیمت طلب حقیقی تا اگر معادل شده است بجهت اینکه یکی از آن  
 شترها بیاید دید قیمت از هزار و نهصد تومان تجاوز کرده سید و دو یک شتری شترها  
 و او مالک تصویر میشود  
 حال ممکن است سوال کنند که چرا یکی از این دو طلب راضی است که دو هزار تومان  
 دیگری بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد برای جواب این سوال باید بیشتر در حال از  
 اشتباهات سخن کنیم ارزش معاطه هر شیئی به سبب اختلاف پیدا میکند کی فایده خود آن شیئی  
 فایده استعمالی آن میگویند دیگری شکل تحصیل آن شیئی  
 فایده استعمالی آن صناعی است از آن شیئی که حاجتی را برآورده میکند یا لذتی را میبخشد  
 و هر شیئی که ارزش معاطه داشته باشد یعنی بتوان آنرا معامله کرد باید هم فایده استعمالی داشته  
 باشد هم تحصیل آن شکل باشد چنانکه اگر تحصیل شیئی شکل نباشد هر چند هم خوب لازم و مفید باشد



ارزش معامله ندارد یعنی کسی از اسامه نمیکند از این قبیل است هوا که اگر چه برای زنده گی لازم را دارد ولی چون هر کس بر قدر آن را لازم داشته باشد بدون شکل است و نمیکند با واسطه ارزش معامله ندارد اما در مواقع و نقاطی که تحصیل هوا شکل پیدا میکند و برای تحصیل آن باید کار و سرمایه خرج کرد آنوقت بواسطه ارزش معامله دارد همچون قشک زین گلهها و چمنها و چکما که میروند ارزش معامله ندارد بجهت اینکه هر کس بر قدر آنهارا نخواهد در نجای بر میدارد اما وقتیکه آنها را بشهری آورند چون تحصیل آنها باین شکل پیدا کرد ارزش آنها پیدا میکنند

از طرف دیگر اگر شیئی فایده استعمالی نداشته باشد بر قدر تحصیل آن شکل باشد ارزش معامله ندارد بجهت اینکه چیزی که از رفع حاجتی نمیکند استعمالی از آن میشود بچکس از آن خبر داده ابرود و بالای بخاری ممکن است تحصیل خیلی شکل باشد ولی چون فایده اش بیش از اجزای معمولی نیست ارزش معامله آنم بیشتر از اجزای معمولی نیست

خلاصه و سبب که در قیمت اشیا اثرهای مختلف میکند غالباً شکل تحصیل شیئی بیش از فایده استعمالی آن در تعیین قیمت آن اثر دارد مثلاً فایده استعمالی کفش قدری زیاد است که اگر جنسی نخبه مان هم باشد غالب مردم محسور آنرا از آن خبرند ولی قیمت شیئی بیشتر از روی

شکل تحصیل آن معین میشود اما باید بخاطر داشت که فایده استعمالی باید باشد و الا شیئی بچ قیمت برنمیدارد سابقاً بیان کردیم که طلب حقیقی شیئی عبارتست از میل ملک آن با قوه خرید آن پس میگوئیم که این طلب حقیقی است که بر قیمت اشیا اثر دارد و واضح است که شیئی هر چه فایده استعمالی آن زیاد تر باشد مردم بیشتر میل به ملک آن میباشند از طرف هر چه شکل تحصیل آن زیاد تر باشد قوه مردم برای حسیه آن کمتر میشود مثلاً اگر مردی پیش من بیاید و بخواهد صد عدد تابوت من بفروشد اگر چه این تجارت بزرگی است تا من میل بان نخواهم بود چرا که تابوت برای من فایده استعمالی ندارد از طرف دیگر اگر بشنوم که روزی تصویرهای کالی را بفروشی معرونی را میفروشد هر چند خیلی میل ملک آن تصویر با شتم بخال حسیه آن آسانی تمام زیرا که قوه خرید آنرا مردم بجهت اینکه چون تدارک تحصیل آن تصویر با خیلی شکل است معیناً قیمت آنها را بدرجهت ار می دهند که از قوه من خارج است

در حال قبل یعنی بابت تعیین قیمت تصویر کار در فایده استعمالی آن شیئی بیش از شکل تحصیل آن اثر دارد بجهت اینکه شکل تحصیل برای هر دو مشتری یکی است زیرا که تدارک آن بکلی محدود است و تا بر این قیمت آن تصویر معین میشود بواسطه اینکه هر یک از این دو نفر بجهت حاضر اند که با فایده آنرا از آن پرده میزنند پول بدهند اینجا هستی و انیم گوئیم که هر مشتری اول

درازی نایده و حتی که از تصویر سیر و راضی است که دو هزار تومان به مشتری دویم شش از  
هزار و نه صد تومان فید به یکی ازین جبات مکن است این باشد که مشتری دویم شش  
کتر باشد و مصلحت خود را نداند که دو هزار تومان به پرده نقاشی بخرد

پس قیمت شی که تدارک آن مطلقا محدود است یعنی نسیوان جنس آن را زیاد کرد و زمین  
بواسطه اینکه شترها تا چه درجه حاصل کنند که درازی نایده آن پل به بندگی در انصورت  
باز شکل تحصیل در کار صحت بجهت اینکه هر چه شکل تحصیل شی کم شود قیمت آن نیز تنزل  
و اگر شکل تحصیل کلی از میان بود قیمت شی بی هیچ مشکلی

**در باب تقسیم قیمت محصولات زراعی**

حال باید بین قیمت آن اشیائی که میتوان تدارک آنها را زیاد کرد و بواسطه از دیدار  
و سرمایه و بنا برین هر چه خوبتر است تدارک آنها را زیاد کنیم باید بیشتر مخارج بناییم محصولات زراعی  
عمده این قسم اشیاء میباشد که محصولات معدنی و ماسی و ماشالی نیز از این قسمند  
برای اینکه میان کنیم که چقدر بعضی اشیاء را اگر خوبتر است تدارک بناییم باید مخارج را زیاد  
یک مثال نیز بنویسیم فرض میکنیم که چاه نهرها جرد بکند و شکل دهند و برای یک زمین حاصل خیزی را  
اتخاب نمایند و زمین فرض میکنیم که تمام آذوقه خود را از اراضی اطراف بکند و بر او زمین حاصل

مکن است بعد از چند سال جمعیت بکند از چاه نهر بصد و پنجاه نفر برسد در انصورت بهی  
که سکه برابر سابق غذا و آذوقه لازم خواهند داشت این زیادتی آذوقه را از کجا باید براندازد  
چند فرسخ از دهمکه دور شوند و در اراضی حاصل خیز آنجا زراعت کنند اما آن آذوقه که در چند  
فرسخ دور از دهمکه به عمل باید جمعیت آذوقه که نزدیک دهمکه دست میدهند بازار نمی آید  
اینکه حمل و نقل آن آذوقه از چند فرسخ تا دهمکه مخارج برسد و حال فرض میکنیم که یک  
دزد یکی دهمکه به عمل می آید چسبند واری بختومان به فروش رسیده باشد در زمین حاصل خیزی  
که دور از دهمکه باشد نیز اگر کندم عمل آید همان قیمت نفروش میرسد اما چون عمل آن بکند  
مخارج دارد فرض میکنیم که بختومان نیم قیمت برای آن بکند از آنوقت قیمت تمام کند می که  
در دهمکه صرف میشود تری میکند بجهت اینکه آنها نیکو دزد یکی دهمکه زراعت میکنند نخوا  
گفت چه میلی دارد که دیگران همین کندم را پنج تومان نیم نفروشند و پنج تومان پس آنها  
کندم خود را کمتر از پنج تومان نیم نخواهند داد در این مثال فرض کردیم که در اطراف دهمکه  
زمین حاصل خیز باشد و برای زیاد کردن آذوقه فقط مخارج کرایه بر آن هستند و نه خود  
مکن است اراضی حول دهمکه و همه بیکرجه حاصل خیز باشند و در بعضی از آنها بیشتر باید مخارج  
تا آن حاصل عمل آید

یک حالت دیگر ممکن است است بد که زیاد کردن ترک آذوقه زیاد و خارج لازم باشد فرض میکنیم و مکه در جنبه بره که چکی یا در ده کوی که اطراف آنرا تخت سنگ گرفته واقع باشد که اراضی اطراف آن یا در وسیع نباشد در این صورت اگر زیادتی غذا لازم باشد چاره نیست جز اینکه همان نمیشی را که زراعت میکنند در ترقی و حاصلخیزی آن بکوشند و این ممکن میشود که بواسطه زیاد کردن سرمایه و کاری که در آن بین مصروف میشود لکن هم کسی میداند که تا حد معینی که از زمین حاصل برداشتند دیگر هر چه آلات و وسایل و علم زراعت هم تکمیل شود نمیتوان بواسطه خارج زیاد محصول زمین را حسی زیاد کرد

**د باب اینکه زیاد شدن جمعیت سبب ترقی قیمت اجناس میشود**

از مثالهای فوق معلوم شد که هرگاه جمعیت یک مکانی زیاد شود و بخواهند تا آنکه آذوقه زیاد کنند ممکن نیست مگر اینکه خارج آنرا زیاد تر نمایند یعنی عبارته اجتنابی هر جا که جمعیت زیاد قیمت اجناس بالا میرود حالا اگر بخواهند مانع این ترقی قیمت شوند به دو طریق میتوانند یکی اینکه از ممالک خارج جنس داخل بیاورند و دیگر اینکه آلات ادوات فلاحه را ترقی دهند و نایجی که ترقی علم شیمی بست می به معمول بماند چنانکه این و آخر بواسطه علم شیمی طرفیه خوبی برای رسوخ دادن اراضی پیدا کرده

اما وارد کردن جنس خارج بملکت در آنکست آن خیلی اهمیت دارد مثلاً با وجود اینکه از سال هزاره هشتصد و چهل و یک تا یکال جمعیت خیلی زیاد شده معنی قیمت کندم تمی زیاد کرده است سابقاً جنسی که از خارج بملکت نقل میشد کم و عوارض زیاد داشت با نوسان از خارج جنسی کم جنس آن بملکت میزد و اصل آنجا مجبور بود که از کندم تمی کم و شایان کند و بنا بر این همینکه جمعیت زیاد میشد فی الفور قیمت اجناس بالا میرفت در سنه ۱۶۳۰ این کم و عوارض را برداشتند و این عیب مرتفع شد و اگر چنین نمیکردند بیاسی نمیکردند جمعیت مملکت زیاد شود و الا اجناس فقط میشد چنانکه می بینیم اجناسی را که نمیتوان از خارج آورد ابرئیل شیر و کره و تخم مرغ در این و آخر ترقی قیمت پیدا کرده و اگر جمعیت هم زیاد شود و قیمت این اجناس گران تر خواهد شد مگر اینکه از راه علم بر ما معلوم شود که چگونه آنها را حفظ و نگاهداری کنیم چنانکه سابق بر این قیمت گوشت متصل بالا میرفت و بیم آن بود که خیلی گران شود لکن چون حالا از امریکا و سایر ولایات بگلن گوشت میبرند و دیگر ترقی قیمت پیدا میکند جمعیت اینکه حالا برای حفظ گوشت نه آنرا نمک سود میکنند نه در یخ میگذارند نه در حبس جلی میسند و در بین راه آنرا در محلی میگذارند که متصل هوای در آن حبس مان داشته باشد که درجه حرارتش قدری بیشتر از درجه بخار آب باشد و بواسطه خارج حمل و نقل آن را بر نهند

حال بطور خلاصه چیزی را که قیمت محصولات زراعی زمین میکند و گرنه میایم  
 مابین طلب و تدارک شیئی باید تعادل باشد در محصولات غیر زراعی وقتیکه تدارک شیئی کمتر  
 از طلب آن باشد مستوان عدّه طلبین آن کم کرد مکن محصولات زراعی چون محتاج  
 زندگی میباشد نمیتوان طلبین آنرا کم کرد مردم را باین مجبورند یا میبندند خواه قیمت آنها  
 ارزان باشد خواه گران بنا بر این ترقی قیمت اجناس طلبین آنرا کم نمیکند زیرا که تدارک  
 قیمت آنها بالا برود مردم برای خاطر آنها دست از سایر مخارج میکشند و اگر آن قیمت جز  
 بالا رفت که فوق طاقت مردم شد از کسب کسب میبرند و جمعیت کم میشود بنا بر این باید  
 و دیگر برای تعادل طلب و تدارک این اجناس نمود بنا بر این وقتیکه طلب محصولات زراعی  
 از تدارک آن زیاد تر میشود تعادل را بواسطه زیاد کردن تدارک باید حاصل کرد و بواسطه کم کردن  
 طلب بر این زیاد کردن تدارک محصولات ناچار باید از اضی را که کمتر حاصل میباشند یا در  
 جایای غیر مناسب واقع هستند زراعت کرد در این صورت یا داتی تهیه آذوقه و خوراک  
 زیادتی کار و سرمایه لازم دارد و بعبارة حسنی مخارج تحصیل آنها زیاد میشود و قیمت آنها  
 ترقی میکند پس دیدیم که در محصولات زراعی طلب بسته قیمت نیست بلکه قیمت بسته است  
 یعنی اگر جهات خارجی در میان نباشد قیمت محصولات زراعی بسته بعد و نه خاص است

ولی باید دانست که گاهی بعضی وقایع اتفاق می افتد که در محلی با وجود این که عدد اشخاص  
 زیاد شود قیمت اجناس ترقی پیدا نمیکند از آنجمله است آزادی تجارت یا ترقی و سایل  
 و نقل اجناس و چیزیهای دیگر که در این باب حسنه مانع شده که در مملکت انگلیس قیمت  
 اجناس بواسطه زیاد شدن جمعیت ترقی کند  
 آنچه در باب محصولات زراعی گفتیم در باب محصولات معدنی و اجناس دیگر مثل ماهی  
 و امثال آن نیز صدق میکند مثلاً وقتیکه طلب ماهی زیاد شود بهتر و در حدیست و باید  
 علاوه بر آن قاطعی که سابقه صید ماهی میکردند بنقاط دور دست نیز بروند یا قاطعی که  
 کتر ماهی دارد و بهر حال مخارج تحصیل آن زیاد میشود و بنا بر این قیمت بلا سیه و در چنانچه  
 ترقی قیمتی که در سال در زغال سنگ پیدا شد قدری بهین سبب بود  
 توضیح آنکه در این سال و سال قبل آن در کارخانه ای که این کار میکردند ترقی زیاد  
 حاصل شد و زغال سنگ زیاد لازم آمد باین واسطه مجبور شدند که معادن زغال سنگی را  
 که کم حاصل تر بود بکار بندازند در این معادن زغال سنگ به شوری بست میآید  
 و جنس زیاد لازم داشت بنا بر این قیمت زغال سنگ ترقی کرد و بعضی در وقت  
 خیال کردند که این ترقی قیمت بواسطه این بود که نزد عمل جات معادن زغال سنگ

زیاد کرده اند ولی اگر سبب ترقی قیمت نحصیر همین بودیجاست در هر احسنه وارد و در آن  
 تفاوت پیدا شود حال آنکه دو تومان تفاوت کرده بود در سال این طلبی بادی حال  
 شک شروع بپیشنهاد کرده وقت زغال سنگ هم کم کم پائین آمد و آن معدنهای  
 کم حاصل که در وقت گرانی زغال هم چندانی نماند و متروک شد زیرا که کار کردن آنها  
 صرف منسکود

ان قیمت محصولات کارخانه وقتیکه قاعده عمومی قیمت اشیاء را ذکر میکردیم قیمت  
 مصنوعات کارخانه نیز اشاره نمودیم ولی خوبست که آن مطلب را قدری بیشتر بگویم  
 بجهت اینکه مصنوعات کارخانه از تقسیم بستند که میتوان آنها را زیاد کرده بدون آنکه  
 مخارج یعنی طبقه ثالث اشیاء میباشد

سابق گفتیم که قیمت این اشیاء بواسطه مخارج تحصیل آنها متین میشود و صورتیکه باین  
 گفته گمان آنها رقابت آزاد باشد حالا لازم است بیان کنیم که مخارج تحصیل این اشیاء  
 عبارت از چیست ممکن است بعضی خیال کنند که تعیین قیمت محصولات کارخانه در تحت  
 همان قواعد قیمت محصولات زراعی است بجهت اینکه مصالحتی که این اشیاء را از آنها  
 میسازند همیشه از زمین گرفته میشود و شکل گمان در پیجه اشال آن پس نکند خیال کنند که چون

پارچه گانی زیاد شد مخارج تحصیل آنها زیاد میشود بجهت اینکه گمان محصول زراعی است  
 حال سیکویم تنگی نیست که قیمت مصالح اشیاء هم جزئی از قیمت تمام شیئی است لکن در  
 محصولات کارخانه این جنبه خیلی ناقابل است برای توضیح آن پارچه پنبه را مثال میزنیم  
 پنبه خام در امریکا عمل میاید و باید آنرا کشتی بار کرده و از دریای عبور داده به پوز بول آید  
 و وقتیکه با نخ میسازد انواع و اقسام کارها بر سر آن می آورند و در دست چندین طبقه عده  
 میکردند و پارچه میشود و اینها همه فرود می آورند و مخارج دارند علاوه بر این گنسی هم که سر  
 خرج اینکار میکند باید سرمایه خودش را ببلاده و مبلغی نفع بدست می آورد حال پسندید  
 قیمت پنبه خام در جنب این مخارج چند ناقابل است سابق هم در اوایل کتاب  
 مثل ندیم که کفقطه فولاد بواسطه اعمالی که در کارخانه با آن میکنند و از آن فرساعت  
 میسازند قیمتش چهار برابر بر قیمت اصلی میشود

بنابر این معلوم شد که جنبه رده مخارج تحصیل اشیاء کارخانه کار است اما کجا  
 سرمایه هم یک جزو متبذرات قیمت مصالح محصولات کارخانه را با آنها میسازند بنسبه  
 بخارج کار و اساک سرمایه در جنبه ناقابل است چنانکه سابق گفتیم قیمت اشیاء کارخانه  
 باید طور می باشد که صاحب سرمایه نرسد و نرسد بتواند کار دیگری از عملیات کارخانه کند

بعضی اوقات اتفاق می افتد که چون تبارک محصولات کارخانه زیاد میشود مخارج تحصیل آنها  
 زیاد میشود سهل است کم میشود چسب که وقتی در کارخانه مقدار زیادی شیار بسازد  
 بسیاری از مخارج میتوانند صرفه جویی کنند مثلا اگر کارخانه بزرگ باشد مقدار زیاد  
 اتمه بسیار میتواند خرج بخار استعمال کند و استعمال خرج بخار معلوم است که چسب بسیار  
 سولت و صرفه در کار میشود ولی اگر تبارک شیار زیاد نباشد نمیتواند خرج بخار استعمال نماید  
 خلاصه یادتی کار سبب یادتی مخارج نمیشود زیرا که غالباً در یک کارخانه میتوان  
 زیادی از عملیات بکار داشت در صورتیکه توسیع کارخانه هم لازم نباشد همچنین  
 خواه عدد عملیات کم باشد خواه زیاد کیفیت برای سرکشی بیشتر لازم ندارد و همیشه  
 و فرود و محاسب علاوه بر آنها واضح است که اگر کارخانه وسیع باشد و کار زیاد  
 داشته باشد بیشتر میتوان تقسیم کار را مجری کرد یعنی میتوان کار را با چند سهم کرد و هر سهم  
 یک طبقه از عملیات را گذار نمود مثلا تا وقتیکه کارگاه دستی معمول بود هر کارگاه  
 از یک نفر میبایست انجام دهد لکن حالاً هر جزه کار را یک دسته از عملیات میکنند  
 بانواعی که در حین پیشرفت پیدا میکنند صاحب کار اگر سرمایه اش کم و کارخانه  
 کوچک باشد نمیتواند چرخه آلات بزرگ پر مخارج بخشد و بجهت اینکه کار را منجور

و اینکه کار ندارد که با آن چسبها انجام دهد بعضی اشیاء هم هست که طالب کم بود  
 و اگر طالبین زیاد میشوند و زیاد از آن ارک میگردند مخارج تحصیل آن خیلی کمتر میشود  
 از این جملات است ورق های کوچک چند سال پیش آلتی اختراع کردند برای ساختن  
 این ورقها که خیلی سرعت میساخت و مخارج آنهم یک ثلث کمتر میشد معینا از ورق  
 سازان آنرا قبول نکردند بجهت اینکه آن آلت چنان سرعت کار میکرد که در مدت کمی  
 بیش از آنچه در تمام سال ورق لازم است ساخته میشد آنوقت اگر میخواهند این  
 آلت را معمول بدارند میبایست در سال یک ماه بیشتر کار کنند و در مدت یازده  
 ماه دیگر آن آلت بکار میماند و مالک آن نماید از آن نمیرود پس حتمال میرود که آن  
 آلت همچوقت معمول شود مگر اینکه طلب ورق خیلی زیاد شود یا اینکه قرار بگذارند همیشه  
 قایم باینکه در مالک متعدده لازم است کیفیت بازو  
 باید موقت بود که همیشه مخارج کار مبلغی که بعد جات میدهد یک نسبت نیست یعنی نباید  
 گفت هر کس مزد عمل جات یا در رسید هر دو سر کار بیشتر تصرف میشود ضرر صاحب سرمایه  
 بقدر است بازنش کار و فروز یک بعد جات میدهد مثلا معلوم است که عمل باهنر که فروز  
 زیاد میکند و صنعتی مثل ساعت سازی چهل کارشش از عمل بنیر است و میتوان

گفت ضررش کمتر است هر چند عمل بهتر نصفت عمل با نبرزد بکسیر و چنانکه وقتی ابتدا  
 در مملکت فرانسه میخواستند راه بن سازند با شراکتیکار و بدین صورت در آنست که از مملکت  
 انگلیس عمل بیاورد و در برابر آن در برابر عمل جات فرانسه مزد می گرفتند مگر آنکه  
 پیش از دو هفته آنها کار سازی داشتند پس عمل جات انگلیس با وجود اینکه نصف عمل  
 جات فرانسی فرد می گرفتند ضررشان کمتر بود

بهر عمل جات یعنی منفید بودن کار یک حال دیگر هم دارد که باید گفت بود و آن آنست  
 که بحال خود عمل جات فایده زیاد دارد بحجت اینکه وقتی عمل با نبر باشد با یک مقدار  
 سرمایه و کار پیش از دیگران می تواند ثروت تحصیل کند بنا بر این بهر عمل می تواند باعث  
 منفعت صاحب سرمایه و فرد خودش شود فرض میکنیم که در اینها از تربیت کند بطوریکه  
 عمل جات زراعت بهر نشان یا در کارشان منفید تر شود آنوقت مملکت بهین دست  
 این تر و غلبه تر گردد و در آن صورت صاحب کار می تواند بدون اینکه تحمل ضرری شود  
 یا قیمت اجناس بالا برود و مزد را بکند

**در باب منافعی که باید بصاحب سرمایه برسد**

عواملی در کار است که همیشه منافع منفعت سرمایه را در همه جا و همه کسب با یک درجه متوسط نگاه

میدارد در اینجا می توانیم بگویم که آن عوامل سهید و از نیم در قسمت دیگر این کتاب در بیان  
 تقسیم ثروت گفتگویی از آن خواهیم کرد در اینجا همیشه شماره از آن کافیت و باید دانست  
 که هرگاه به بینیم که یک کسی است که پیش از سایر کسب با نفع می بیند یا از نافع سرمایه بسیار  
 کنیم بلکه در حقیقت آنچه که نظر ما زیادتی نفع می آید یا فرد عمل جات است یا اجر مخاطرات  
 که در آن شغل دست میدهد یا بحجت کلیتی سنتی و دشواری و ناپذیر می آن جسته است یا  
 آنست که آن شیشه بامی بی آبروی دارد یا نیست و یک خصایط طبیعی مصنوعی است خلاصه  
 این یادتی نفع از سرمایه حاصل شده چه سرمایه همیشه در همه جا و همیشه با منفعت یکسان  
 مشاهده می شود پس همیشه که هر چه کند در دنیا است بخند پس از آنکه اینکار را کرده اند از آن  
 منافع نمودند و فواید زیاد بر او این شالی بود از فایده زیادتی که بواسطه انحصار و آن  
 در کار حاصل میشود ولی اگر بحقیقت از باعث آنکه در فوق ذکر شد نباشد دیده میشود که همه جا  
 منفعت سرمایه یکسان است

حقیقت سرمایه را سابقان کردیم حالا کافی است یا کنیم که منفعت سرمایه بحیثیت پس  
 کویم هرگاه زمین کار و سرمایه بسم اتفاق کردند از آن وقت حاصل میشود آن جزو از آن  
 ثروت را که بحجت اجر سرمایه میدهند آن منفعت سرمایه است مبلغ این منفعت در زمان های

مختلفه و مالک مختلفه تفاوت پیدا میکند در بعضی مالک صاحبان سرمایه در حال زهره صدق  
سرمایه که در تجارت میکند زنده و تومان منفعت میسرند علاوه آنچه که بجهت تمامی مخاطرات و مزه  
سرکشی کار و غیره دریافت میکنند در صورت میگویند نرخ منفعت صد و هشتاد و پنج  
اگر مالک نرخ متوسط منفعت خیلی کمتر از اینست مثلاً در انگلیس از صد سده هم کمتر است

**نسبت با بین منفعتها و قیمتها**

بیشتر باید بخاطر داشت که حسب صاحب سرمایه و علم نبی منفعت سرمایه و مزد کار باید بیشتر باشد  
در قیمت شئی که آن سرمایه و کار آنرا ساخته است و اگر بخوابند آن تجارت بی منفعت باز آید  
باید قیمت محصولات آن نرخ معمولی مزد و منفعت باشد و اگر کمتر از این بود در صورت حساب  
سرمایه و علم بصنعتهای دیگر مشغول میشوند و آن صنعت متروک میگردد بنابراین در مملکتی اگر  
چیزی باعث شود که نرخ منفعت از نرخ معمولی بالاتر رود یا اینکه مزد عملیات زیاد شود  
صورتیکه اثر و فائده کار با حال سابق باشد لابد قیمت شئی هم ترقی میکند

ولی اگر شخص قدر نبی نشکر کند منفعت میشود که بر قدر سرمایه و کار در تدارک اشیا مقررتر باشد  
نرخ منفعتها و مزد با بیشتر است در آن صورت مخارج تحصیل اشیا کم شده و فرد با منفعتها ترقی  
کرده و منفعت آنها اشیا با لافزفته است پس معلوم شد که همیشه زیادتی منفعت با ضرورت

بمراه زیادتی قیمت نیست و همچنین کمی منفعت بواسطه تنزل قیمت دست نمیدهد مثلاً فرض  
میکنیم تجاری آلتی اختراع کند که بواسطه آن حاصل سرمایه و کارش یک ابرو نیم شود یعنی  
اگر سابقاً یک مقدار سرمایه و کار در دست میساخته اما با همان مخارج پانزده میزیارند  
پس واضح است که اگر قیمت نیز تنزل کند سرمایه و کار آن تجار یک ابرو نیم منفعت دریافت  
خواهد کرد پس منفعت فردش زیاد شد و مخارج تحصیل نیز نیم نقصان یافته است مکن  
نمیوان گفت که این زیادتی منفعت آنها برای او خواهد ماند زیرا که چون ارک نیز هستند  
و مثال آن زیاد شدن چار عاقبت قیمت آنها تنزل میکند بجهت اینکه طلب با بیاد و تدارک  
پس در خیالات که تدارک این اشیا در پنج زیاد شده و سابق بر نیم طلب تدارک آنها در  
بوده اگر تجار بخوابند برای شمع خود شتری بیدار کند با قیمت آنرا تنزل بد و مثلاً از روی  
میفهمد که اگر دو یک از قیمت کم کند شمعها بفروشد پس از این دو یک چشم پوش  
دود چهار دیکر با سودگی دریافت میکند و در خیال فرد و منفعت هر دو زیاد شد در صورتیکه  
مخارج تحصیل اشیا و عاقبت قیمت اشیا تنزل یافته است

در این مثال فرض کردیم که شخص تجاری که آن آلت را اختراع میکند در آن مکان قسیمی  
باشد ولی ممکن است که در باغیا علیاً چهار نفر تجار دیگر هم باشند آنوقت آنها هم بزودی



از همان آلت تحصیل میکنند پس اگر نبرد و سندی و شال آن خیلی زیاد میشود وقت  
 هر که از تجارت برای اینکه مشتری پیدا کند مجبور میشود که از سایرین ارز استر نفروشد  
 اما کار بجائی میرسد که آن خسترا عاید چندانی بجای آنها نمیرساند و صرفه آن تمام  
 عایدشتر میماند پس فردا و منفعتهای تجارتان با نفع حاصل خود بر میگردود و قیمتها  
 میشود ازین شال معلوم شود که اول هر وقت ثمره کار و سرمایه زیاد شد فردا و منفعتها بالا  
 میرود و مخارج تحصیل شئی زیاد میشود  
 ثانیاً وقتیکه ثمره کار و سرمایه زیاد شد ممکن است فردا و منفعتاترئی کند و در همان ضمن قیمتها  
 تنزل نماید  
 ثالثاً آنجا که ما بین صاحبان سرمایه و عملجات رقابت آزادی باشد تا منفعتی که از زیادتی  
 ثمره کار و سرمایه حاصل میشود غالباً عایدشتر میماند یعنی زیادتی ثمره کار قیمت بار  
 تنزل میدهد ولی فردا و منفعتها کار و سرمایه را ترقی دائم نمیدهد  
 در اینجا باید اشاره کنیم که هر چند زیادتی ثمره کار غالباً قیمت شئی را تنزل میدهد و فردا  
 و منفعتها را ترقی از آن حاصل نمیشود لکن اگر آن شئی ارزان شده چیزی باشد که عملجات  
 صاحبان سرمایه نیز بآن محتاج باشند آنوقت در حقیقت اجبر کار و سرمایه نیز زیاد شده یعنی

پولی که برای فرد عملجات یا منفعت سرمایه ارزان تقسیم میشود قوه معادل آن زیاد شده است  
 مثلاً اگر آن شئی ارزان شد کفش باشد آنوقت چون خود کفش و زهر هم مجبور است کفش بپوشد  
 ارزان شدن کفش برای خود او هم صرفه دارد بسیاری از صاحبان سرمایه و عملجات  
 بواسطه استعمال تجارت بهین طریق فایده بردارند اگر چه فایده بزرگی که از این ترقی قیمت  
 حاصل شد تمام عاید آنها نکند رقابت سایر عملجات و سرمایه ارزان مانع آن شد ولی  
 چون بواسطه استعمال تجارت تقریباً قیمت تمام محصولات کارخانه تنزل کرد و لکن ایشان  
 در ضمن منتفع شدند این مطلب را بعد از تفصیل بیان خواهیم کرد  
 حال بطور مختصر بیان میکنیم که طلب تدارک چگونه بر قیمت طبقات ثمره شیان مذکور در فوق اثر دارد  
 باید بخاطر داشت که در تمام این اشیا قیمت باید بطوری ترقیب داده شود که طلب را  
 با تدارک شئی معادل نماید  
 در اشیا و طبقات اول یعنی آنها که تدارکشان محدود است تعادل ما بین طلب و تدارک از نظر  
 دست میدهد که قیمت آنها را بدرجه باهیر کند که زیادتی طلب بر طرف شود و طلبین تدارک میکنند  
 در اشیا و طبقات ثانی یعنی آنها که تدارکشان نامستوان زیاد کرد و مگر بواسطه زیاد کردن  
 آنها چون این اشیا غالباً لازم نمند کی میباشد نمیتوان طلب آنرا کم کرد بنا بر این

طلب یا از تدارک است باید تدارک را زیاد نمود و بحسب ممکن نشود مگر بواسطه آنکه  
 مخارج آنرا زیاد کنند و با نواسطه قیمت آنها بالا بیرون  
 در اشیاء طبقات ثالث یعنی آنها که تدارکشان در دسترس است و چون زیاد و مخارج زیاد کرد  
 و قیمت طلب از تدارک زیاد تر باشد قیمت را ترقی میدهند و غالبین کم میشود اما اگر قیمت  
 کردن طلب با تدارک موقوفی است و قیمت که قیمت شئی بدرجه رسید که بیش از نرخ معمولی  
 میبویجات و سرمایه داران منفعت رسانند در ضرورت خیلی اشخاص بطبع می افتند و از آنجا  
 زیاد تدارک میکنند آنوقت محبوب میشوند که قیمت را پایین بیاورند پس حسن الامر معا و این  
 طلب تدارک است نه او مگر بواسطه زیاد کردن تدارک اشیاء  
 اکنون که با تیسرین قیمت اشیاء طبقات ثلثه را بیان کردیم در فصل آینده در باب ارزش

پول گفتگو خواهیم کرد  
**فصل چهارم**  
**در باب ارزش پول**

بسیار اتفاق می افتد که مردم در باب قیمت پول گفتگو کنند ولی غالباً مقصودشان از قیمت  
 پول نرخ منفعت است مثلاً وقتیکه شخص متروض در ازای پولی که قرض گرفته مقدار زیادی

باید منفعت به هم بگویند قیمت پول با نرخ منفعت زیاد است ولی باید دانست که گذشته از این  
 تجارتی قیمت پول منفی ندارد زیرا که سابق گفته ایم که ارزش شئی عبارتست از قوه معاوضه آن  
 و نیز شرح دادیم که قیمت نیز نوعی از ارزش است یعنی هر وقت ارزش اشیاء را بپول  
 بجهت قیمت میشود پس اگر بخواهند قیمت پول را معین کنند باید از آنجا خوش بجنبند و این باطلست  
 چرا که معمول نیست بگوئیم یک تومان ده قسطنطنیه ارزش دارد یا یک قران ده صد تومان ارزش  
 دارد و بعبارة حسنه ای ارزش شئی را بواسطه سنجیدن آن خوش نیستیم معلوم کرد پس ارزش  
 پول عبارتست از قوه معاوضه آن یعنی هر وقت یک مبلغ پول را با مقدار زیادی اشیاء  
 بتوانیم معاوضه کنیم ارزش پول زیاد است اگر با یک مبلغ پول مقدار کمی اشیاء معاوضه  
 ارزش پول کم است

بعضی اشخاص گمان میکنند که ارزش پول تغییر ناپذیر است بحسب اینکه همیشه در ضربات یک ارزش  
 طلا را به سکه لیره و سکه شلنگیک میدارند خواه قیمت اجناس گران باشد خواه ارزان ولی  
 اشخاصیکه این خیال را میکنند ملاحظه میکنند که پول خود از ضرب طلاست چنانکه همیشه یک خود را  
 گندم معاوضه است با صد من گندم همانطور هم یک انس طلا معاوضه است با صد لیره و چنانچه  
 پس باید دانست که ارزش فلزات قیمتی هم تغییر میکند و تیسرین آن بواسطه همان قواعد است

کتابخانه  
 مجلس معارف عالی  
 خرداد ۱۳۰۲

که ارزش سایر معیّنات را همین نماید بنا بر این ارزش نفقات قیمتی معین میشود بر وسط  
 معادل کردن طلب آنها با مدارکشان بر قدر طلب یا در شود ارزش ترقی میکند و مردم بخواب  
 می افتند که تا در آن زیاد کنند و اگر برای زیاد مدارک مجبور شوند که در معده نهایی  
 کم حاصل تر کار کنند معارج تحصیل آن یا میشود و قیمت ترقی میکند اما اگر معده نهایی  
 حاصل جدید کشف کنند معارج تحصیل کم میشود و قیمت نفقات تنزل نماید چنانکه این در  
 معده نهایی بر حاصل فقره در امر یکا کثوف شد و فقره زیاد می بست آمد از سال تا سال<sup>۱۸۵۰</sup>  
 فقره که از معده نهایی امر یکا بسته تمام سال قریب ۶ هزار لیره بود در<sup>۱۸۵۰</sup> شروع باره  
 کرد در<sup>۱۸۵۰</sup> چهارده کرده و صد و پنجاه هزار لیره رسید در<sup>۱۸۵۰</sup> بیست و سه کرده و رسید  
 پنجاه هزار لیره بود و حالا تقریباً سالی چهل شش کرده لیره فقره از آن معادل رسید و آن سالی  
 اینست و بعضی چیزهای دیگر بست شد که ارزش فقره خیلی تنزل کرد و برای مالکی مثل بنده و ستان  
 که مانند پوستان فقره است خیلی اسباب تنبیش است ولی برای پول نکلیس هیچ ضرری  
 ندارد و جهت اینکه اصل پول در غایت است پولهای فقره کم است آنهم حکم کهناس دارد  
 شش معمول است که قیمت ششیک را با یک لیره معادله میکنند و حال آنکه مرکز قیمت ششیک  
 فقره معادل یک لیره خلافت در آن مملکت او دست اندیکه بیش از چهل ششیک باشد

نمیتوان پول فقره غلام داد زیرا که اصل پول خلافت بحال قیمت فقره تقریباً یک شش است  
 از سابق شده و بنا بر این بنده و ستان که باید در سال قریب می چهار کرده لیره بد دولت نکلیس  
 به به چون باید پول طلا به برای یک لیره عوض ۶ روپیه باید بسپرده روپیه و کند  
 و عیب کار را می بنده و ستان اینست که آنچه پول با بیع معارج به بنده طلا باشد که متصل در  
 ترقی است حال آنکه معاملات خودشان با پول فقره است که بیع در ترقی قیمت بلکه در  
 تنزل است  
 سابق برین گفته ایم که طلب شیئی بواسطه قیمت آن معین میشود حال سیکویم پول هم در تحت  
 همین قاعده است از آن مستثنی نیست از برای غلام کاری اگر بخوانند بجای طلا فقره طلا  
 کند باید بست و برابر آنچه طلا لازم است فقره طلا بر بست بجهت اینکه حالا فقره تقریباً  
 دو برابر قیمتش کمتر از طلاست مقدار پولی که در مملکت لازم است قدری بسته است معارج  
 تحصیل آن قدری سرعت روح آن فایده حسلی طلا و فقره ساختن پول است لکن  
 در بسیاری زمینهای و کارخانجات نیز استعمال میشود بر طلب مملکت برای طلا و فقره بست است  
 بارش آنها و ثروت ملت و قیمت آن مملکت عده و همانیکه آنها خرید و فروش میشود  
 و بطور سرعت عمل کارخانه یک طلا و نقره کار میکنند

وقتیکه بگویم طلب پول بته است بر ثروت بنا بر تصور کرد که ثروت وقت مستحق  
 از روی طلا و نقره که در میان آنها درج است معلوم کرد چنانکه ثروت یک نفر را بنام  
 از مبلغ پولی که در دست دارد قیاس نمود چرا که در معاملات بزرگ بجای پول برات پند  
 و پکناس و مثال آنرا استعمال میکنند و پول در معاملات کوچک ابریل بواجب نکرده  
 و عملیات خارج یومیه بکار برسد ولی اگر چه پول نقدی که شخص در میزان ثروت  
 او نیست لکن طلب او برای پول تناسب است بر ثروت هر قدر ثروتش زیاد شود بیشتر  
 باید پول بزرگ را در عملیات بپردازد و سببهای طولی بر خارج میکند شاید که خارج پول  
 نیز زیاد شود

اکنون بگویم که حال یک وقت هم مثل حال یک شخص است طلب پول میزان صحیحی نیست  
 برای تعیین ثروت غنیانه همیشه نسبتی با ثروت و جمعیت مملکت دارد مثلا در مملکتی که  
 چهل کرد نفس باشد خیلی بیش از مملکتی که بیست کرد و جمعیت دارد و در عملیات او  
 اندک مملکت انگلیس درین جهت سال آهسته زیادتی طلب پول بزرگتر از جمعیت حاصل بوده است  
 یعنی آنقدری که مردم پول طلب کرده اند آنقدر جمعیت زیاد نشده و بیک سبب آنست  
 که حالا معاملات خیلی آسان شده چنانکه حسنه و فروشهای یاد امروزی در انگلستان بواسطه

استاد انجام می یابد و چون اینکه یک پول سکه رده قبول شود چنانکه گفته اند که در مملکت  
 انگلیس بازه وسعت تجارت پول سکه استعمال میکنند بعد با شرح خواهیم دید که چگونه  
 اسناد و بروات جایشین نقره و طلا میشود ولی نه طلب بقدری واضح است که حاجت  
 بتفصیل ندارد سابق برین اوسته های بزرگ بوسیله پول انجام میکردند مثلا در  
 کبشهری آمدند که جناس خودشان را بفروشدند همواره مترصد بودند که پول بگیرند یا بدین نظر  
 یک روز در شهر هزاران لسیه دست بست بگشت ولی حالا درین معاملات بزرگ پول  
 بکلی متروک ساخته اند و با تهاکات بچه های بروات خود را بازاری آوردند و بهمانها کال  
 میکند و پول استعمال نمیشود مگر در خارج بین سمر تبارین هر چند طلب پول با ثروت  
 و جمعیت مملکت تناسبی دارد لکن این نسبت ثابت و معین نیست بجهت اینکه هر چه استعمال  
 اسناد و بروات زیاد شود آن نسبت تغییر میکند

طلب فقرات قیمتی در هر مملکت نیز قیاسا است با غده و نه اینکه سببها پول خرید و فروش  
 میشود مثلا اگر یک پارچه گان بعد از آنکه از کارخانه درآمد بکنیف تا جرم مغیره نوشته و او را  
 بنا حسب نامی خرده فروش فروخت و خست بعد از آن فی از حسنه از آن لباس فروخت و آن  
 لباسها را فروخت در صورت آن پارچه گان قبل از آنکه مقصد بر سه چهار مرتبه بپول معانی

شده و واضح است که اینقدر داد و ستد بیشتر پول لازم آرد تا وقتیکه با آنچه از کارخانه  
 درآمده بیشتر برسد اگرچه حالا معمول شد که در معاملات بزرگ پول داد و ستد نمکنند  
 مثلاً تا جر معتبر در وقت خرید بزرگ از کارخانه بجای پول سند میدهند و تا جر خورد و فرو  
 بماند با هم بیسطلو میکنند و بانو اسطه در دست بست کشتن پول خیلی صرفه جویی میشود  
 از آن مثال معلوم شد که طلب پول قدری تعیین میشود بواسطه عده و نهایتاً اشیاء بفروش  
 میرسد قبل از آنکه در محل استعمال درآیند

استه لازم نیست شرح دیم که مقدار طلا و نقره که در کارخانه استعمال میشود چه اثری  
 بر طلب این فلزات آرد سابق برین گفتیم که ارزش طلا و نقره تعیین میشود بهمان قوائید  
 سایر محصولات معدنی قیمتشان معلوم میگردد پس هرگاه در کارخانجات مقدار طلا و نقره  
 که بکار میرود زیاد شود در صورتیکه سایر چیزها بحال خود باشد طلب طلا و نقره راز زیاد میکنند  
 سبب ترقی قیمت آنها میشود حال برای اینکه بهتر از طلب برابر ارزش طلا و نقره معلوم کنیم  
 فرض کنیم ما یکم که سند و بروات اسکناس سایر چیزها یکسان تمام پول میشود در میان  
 نباشد و نیز بواسطه کشف معادن جدید نتوانیم که طلا و نقره راز زیاد کرد پس فرض کنیم  
 که ملکاتی که بحال را وارد تحصیل ثروتش زیاد شود کارخانه با ضعیف کرد و جمعیت ترقی

در انصورت داد و ستد با ضعیف شده و حال آنکه مقدار پولی که در دست مردم است  
 حال اول با قیمت پس با قیمت اشیاء تا نصف شده باشد یا عبارتی هندسی از ارزش طلا  
 و نقره نصف شده است

مثال دیگر نیز هم فرض میکنیم که در میان جامعی تجارت کارخانجات و جمعیت مردم بحال خود  
 باشد و تمام داد و ستد با هم پول بشود و مقدار پولی هم که در میان آنها رواج است بیست  
 کرو لیره باشد آنوقت معدنهای جدید طلا و نقره کشف میکنند یا اینکه از خارج طلا  
 و نقره زیاد بیاورند تا مقدار پول بیست چهار کرو لیره شود مقدار اشیاء بحال  
 خود با قیمت داد و ستد با هم زیاد نشده جمعیت هم مثل سابق است لکن پول رواج  
 یکدس نسیا شده در انصورت با قیمت اشیاء و مزد عیالات هم همین نسبت ترقی کند  
 بجهت اینکه ارزش طلا یکدس تنزل کرده ازین مثال معلوم میشود که هر وقت مقدار طلا  
 و نقره ملکات زیاد شود اگر از راه دیگری تالی آن نشود ارزش آن تنزل نمائید از مثال  
 اولی معلوم شد که اگر ثروت قمت زیاد شود در صورتیکه مقدار پول بحال اول باقی باشد  
 ارزش طلا و نقره ترقی میکنند بنا بر این زیادتی قیمت بطور لزوم دلیل بر زیادتی ثروت  
 و خوشی مردم نیست

پس معلوم میشود که هرگاه ثروت زیاد شود پول رواج بهم آید و پدید آید اثری در ارزش طلا و نقره ظاهر میشود در شایستگی فوق هم چنین فرض کردیم که در مقابل آن وقایع خیر بای دیگر روند که با آنها کار نمائید حال آنکه غالباً برعکس نیست مثلاً در مثال اول فرض کردیم که کارخانه تجارت و جمعیت مملکت زیاد شود و مقدار طلا و نقره که رواج است بحال خود بماند و در تصور نگفتیم که ارزش طلا و نقره خیلی زیاد میشود حال آنکه هر وقت ارزش پول زیاد شود مردم تمایل دارند که بپروازند یا هر وقت تجارت و صنعت بسیار خیر یا قائم تمام می کنند و این وقایع غالباً میسر می آید

**اثر کشف معادن طلای کالیفرنیا و استرالیا**

در مثال دوم فرض کردیم که مقدار طلا و نقره رواج زیاد شود بدون زیادتی جمعیت ثروت چنانکه در مثال معادن طلای یاقوت کالیفرنیا و استرالیا کشف شد و بر مقدار طلای رواج خیلی حسنه و در وقت قبل از سال مقدار طلای که در تمام معادن دنیا گرفته میشد تقریباً بیست و یک هزار پونده بود اما بعد از آن سنه در ظرف پنج سال معادن طلای کالیفرنیا و استرالیا هر کدام که پاره طلا دادند بنا بر این مردم خیال میکردند که این مقدار فوق العاده طلا سرعت ارزش آنرا تنزل خواهد داد و قیمت اشیا ارتقی فاش خواهد کرد لکن این پیش بینیها انجام نماند زیرا که

معلوم نشد که آیا کشف این معادن اثری بر ارزش طلا داشته یا نه پس اگر کشف معادن متنوعی که در معلوم شد در سنه ارزش طلا نسبت به پیشه در صد تومان نوزده تومان تنزل کرد و حال آنکه این تنزل نسبت به زیادتی تدارک طلا هیچ است پس خوبست بفهمیم چه است این تدارک فوق العاده سالیانه طلا اینقدر برابر ارزش آن کم اثر داشته است یکی از جهات این مسئله عدم فساد طلاست راست است که تدارک سالیانه طلا سکه برابر زیاد شده بود لکن این تدارک نسبت به مقدار کلی طلا سکه در دنیا موجود بوده بهر شیئی معلوم نیست ولی تخمیناً برآورد صد و بیست و یک پونده بوده است پس این معادن طلای جدید سالیانه بیش از صد پونجه برای مقدار نقره رسیده و پیش از بیست سال لازم است تا براسطه این معادن مقدار طلای دنیا تنزل بشود از آن طرف این تدارک فوق العاده طلا چند سالی طول نکشد و همان معادن کم کم تمام شد و تدارک سالیانه طلا که در سنه بیست و یک پونجه چهار کرد و بر پاره رسید بود در سنه بیست و یک پونجه کرد و بر پاره بر گشت در سنه چهل و یک پونجه کرد و بر پاره بود اما جهت عدم اینکه تدارک فوق العاده طلا چندین برابر ارزش آن اثر نکرد این بود که در همان وقت وقایعی است که در تجارت و صنعت را وسعت داد و طلا سکه را بدست مردم فراهم بود بکار رفت بدون اینکه قیمت اشیا ارتقی پیدا کند و وقایعی که

سبب این دست تجارت صنعت شد از غیر راست اولاً تازه استعمال بخار در چرخها  
 و اعمال صنعتی و حمل و نقل افعال در مملکت انگلیس سایر جنبه ای تمدن عالم معمول شد  
 بود ثانیاً در مملکت انگلیس تجارت آزاد شد و دست مخمق العاده پیدا کرده بود چنانکه  
 در سال ۱۸۳۱ تا سال ۱۸۶۰ استعد که از انگلیس خارج میرفت از ضعف هم بیشتر شد یعنی اول صید  
 کرد و برده بود و دست متفاد کرده بر سر شده و در ۱۸۶۰ به چهار صد بیست چهار رسید  
 استعد و اردو آن مملکت نیز همین نسبت ترقی کرده بود و معلوم است که این دست زیاد  
 در دست میزد و فروش تمام طلا با راجد میکند  
 تا اثر راههای آهن و سایر چیزها از این قبیل در هندستان شروع شد که در آن نقره بان  
 مملکت رفت برای اینکه حملجات و غیره را فرود بدهد و این نقره را غالباً از فرانسه میآید  
 ممالک اروپا بر تو و بجای آن طلا کده هستند چنانکه حساب کرده اند که در ظرف بیست  
 سال بشاد و شش کرد و سرمایه انگلیس با تقسیم در هندستان بخرج رفت  
 را بعداً علاوه بر اینها فرانسه و المان سایر ممالک که سابق پول اصلی آنها نقره بود در جهان  
 او ان طلا را نماند پول مستر او بود و ابطالی و ممالک متحد امریکا که سابقاً در این  
 معمول میدهند پول نکه قبول کرده پس با داتی طلا از این جهت هم لازم شده بود

عقیده و بعضی اشخاص معتبر نیست که مجموع وقایع مذکور در فوق برای اینکه مانع تزلزل زمین  
 طلا شود کافی بلکه زیاد است و میگویند که از ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۶ مردم طلا حاصل نمیداشتند  
 بلکه باقی آورده و ارزش آن ترقی کرده و همین جهت قیمت اشیاء تزلزل نموده و با بیستفت بود  
 که وقایع چهارگانه مذکور در فوق که زیادتی طلا را جذب کرده و تعلق بر کشتای معادن طلا  
 نداشته است این معادن را کشف میشدند خواه میشد بهر حال ترقی ثروت و جمعیت که  
 بواسطه آزادی تجارت در مملکت انگلیس پیدا شد و همچنین دست تجارت مشرق زمین  
 میداد و بیسج وجه داخلی زیاد و کمی ارک طلا نداشتند آنها اینک کشف این معادن در موقع  
 خوشی اتفاق افتاد و الا اگر وقتی این معادن کشف میشد که تجارت صنعت و جمعیت  
 بود فایده از آن حاصل نمی آمد مگر برای مالکی که دارای آن معادن بودند و این ممالک هم فایده  
 میبردند این بود که قوه حسنه ترقی داد و دست پیدا میکرد چنانکه کمی از مغلوب ثابت کرده اند  
 که کالیفرنیا و استرالیا از طلا می خود بر تو این بود که آن طلا را از خود دور کردند و در عوض  
 آن اشیائی را که در سایر ممالک ساخته میشدند و تحصیل نموده یک فایده دیگر هم حاصل میشد  
 که بواسطه کشف این معادن مردم بان ممالک کردند زیرا که مردم همینکه شنیدند در آن  
 معادن جدید طلا پیدا شد و جود جود بان سرزمین شتافتند و در ظرف شش سال جمعیت آن

ناحیه از بقا و هفت هزار به چهار صد ده هزار نفر رسید و این یاد آتی جمعیت آن  
 حال خیر کم جمعیتی مثل استرالی باعث وسعت ثروت و تجارت صنعت آن گشت  
 پس کثافت معادن طلا برای تجارت دنیا خیلی مفید بوده بجهت اینکه در همان وقتی که  
 تجارت حبس باج بطلا داشت این معادن کشف شد و اگر این کثافت در وقتی  
 اتفاق می افتاد که تجارت متوقف بود و سبب صدمه جیرانی میشد و چون ارزش طلا  
 تغییر میکرد دستار داد با نفع و سود و کسب با فروشش میشد پول مردم زیاد حاصل میکرد و کثرت  
 معادن آن منزل نمیزد چرا که همه کس میدانند که اگر قیمت اشیا ر ضعیف شد باشد حاکم کثافت  
 یک تومان فرد میکرفت حالا اگر دو تومان فرد کسب میشد و در حال او پیدا نشود بجهت  
 حالا دو تومان همانقدر چسبیده بند که آنوقت با یکتومان میدادند یعنی که دو تومان  
 حالا معادل با یکتومان آنوقت است مثالی که در فصل دوم همین قسمت از قول سید  
 باستیاث ذکر کردیم حقیقت این مطلب را ظاهر میازد

**(صفت ثلث)**  
**تقسیم ثروت**  
**(مقدمات)**

در باب حصول ثروت باز نمودیم که عوامل حصول ثروت این است کار و سرمایه  
 پس واضح است که چون ثروت تحصیل شد باید تقسیم شود و این بین سه عامل یعنی زمین حساب  
 زمین کارگر و صاحب سرمایه سهم صاحب زمین با کار این سه سهم کارگر را فرد میکند  
 سهم صاحب سرمایه را منفعت بخوانند بنا بر این ثروت تقسیم میشود و به نسبت گرای زمین  
 فرد کار و منفعت سرمایه در حصول سهم کار خواهد بود این سه حساب با هم یکدیگر  
 پیوستگی دارند و چطور میشود که گاهی یکی نقصان می یابد و دیگری منفعتش مثلثا بیان میکنیم  
 که چرا وقتیکه منفعتا عموم منزل کرد گرایه ترقی میکند از برای فهم این مطالب بسیاری  
 مطالب دیگر را کنونی باید تو این تقسیم ثروت را بخوانی فهمید  
 در ملکات انگلیس گرایه فرد و منفعت هر کدام بصفات ممتاز تعلق می گیرد یعنی گرایه حساب  
 ملک و فرد بکارکرد منفعت بصاحب سرمایه لکن باید منفعت بود که در ملک دیگر طرفه های  
 دیگر نیز معمول است در بسیاری از اماکن اروپا غالباً بکنفرداری هر سه نوع عامل حصول



ثروت است یعنی بگیریم صاحب ملک است هم کارگزار است هم صاحب سرمایه  
و بنا برین نام ثروتی هم که حاصل میشود نصیب خودش میگردد چه کرایه و چه مزد و چه منفعت  
در این امانده و بندگان بسیار اتفاق می افتد که کار و سرمایه را بگیرند و در انصورت  
مزد و منفعت حق اوست و کرایه حق دیگری از این است معلوم شد که در ملک مختلف

طریقهای دیگر در فلاح معمول است

**(فصل اول)**

**در باب کرایه زمین**

**(تعریف کرایه)** کرایه آن قسمی از ثروت است که حق صاحب ملک است  
یعنی حقی است که باد داده میشود و دارای سه ملک در بار کار گرفته اند در بعضی ملک  
کرایه زمین را از روی عادت رسم تعیین میکنند ولی در مالک دیگری مثل نخس از روی  
رقابت است تعیین کرایه زمین از روی رقابت بطریق است که صاحب ملک نظر  
چند ملک خود را بهرستما جری که از هم بیشتر کرایه میدهد و آنرا میکند و در انصورت تعیین کرایه  
مثل سایر جنس و فروش است

پس خوب است ابتدا قواعدی که کرایه زمین را بواسطه رقابت تعیین میکنند شرح داده شود بعد از آن

باخصار ملکی بائیرا که از روی رسم عادت مجری میشود میان کنیم در جای لازم است  
بگوئیم که صاحبان املاک بتدلیجطور آنها را تصرف کنند در صورتیکه خودشان برای  
حصول آن ملک زحمت کشیده اند نه دیگری بمنیتد کافیت که فرض کنیم اراضی در تصرف  
اشخاص چند است کرایه که صاحبان املاک میکنند در حقیقت ثمره یک قسم چهار قسمی است  
بجست اینکه دست زمین محدود است همه کس هم آن محتاج است بنا بر این همیشه صاحبان  
املاک از اراضی و کرایه خواهند گرفت یکی از علل گفته است که دلیل بر اینکه صاحبان املاک  
کرایه میکنند اینست که زمین خیزی است که بعد از آن محتاج اند و از جای دیگر هم نمیتوانند  
بکنند که از صاحبان املاک

کرایه زمین را رعیتی از روی او چیز معلوم میشود یکی حاصل خیزی آن دیگر موقع آن در محل  
مناسب و قبیله زمین یکی ازین دو چیز فایده باشد کرایه ندارد مثلا اگر زمین چنان حاصل  
که زراعت آن نفی سرمایه دارد و عمل زسانند بچس آن زمین را کرایه میکند از نظر بعضی  
از اراضی هست که بسیار حاصلخیز است مهندا کرایه ندارد و جهت اینکه در محل مناسبی واقع  
مثلا در امریکا و استرالیا اراضی بسیار است که این حالت را دارد زیرا که از آبادی است  
راه آهین و سایر وسایل حمل و نقل هم موجود نیست بنا بر این کسی نمیتواند از حاصل آن بی فواید

آن اراضی بهره بسیار پس چنین زمین کرایه ندارد بعضی اراضی دیگر هست که هم خیلی حاصل  
 دوم در جای مناسب واقع است مانند کرایه ندارد بواسطه اینکه حیوانات از پیش خرگوش  
 و غیره حاصل آراضی میکنند چنانکه سالها پیش بسیاری از اراضی نکلیس کرایه پیش  
 کرد بواسطه اینکه حیوانات حاصل آنها را خراب میکردند و این خسارت تنها بصاحب ملک  
 بلکه تمام وقت وارد و مثل این بود که حاصلغیزی زمین کم شد باشد تا اگر چند خانقاری  
 نمی بینند چه مبلغ کرایه پیش را کم میکنند لکن مشتریها و صرف کنندگان محصولات زراعتی  
 منفرد میشوند از اینکه قیمت آنها ترقی میکند

در تمام ممالک اراضی بواسطه حاصلغیزی و مناسب محل وقوعشان خسارت دارند و جز  
 که تعیین کرایه از روی قایت باشد و چه کرایه تناسب است با حاصلغیزی زمین خوش  
 محلی آن مثلا اگر در نزد باشد که یکی بواسطه حاصلغیزی خوش وضعی از دیگری حاصلغیزی  
 باشد البته همان نسبتی که حاصل آن فرود نیاید تراست کرایه پیش هم بیشتر است حاصل  
 کسی که بوی خیلی خوب واقع است که فرود حاصل ترا کرایه پیش بیشتر است لکن از روی چه چند  
 باید کرایه آنها را تعیین کرد که کرایه زمین کم حاصل ترا چند قرار بدیم تا از روی آن کرایه زمین  
 بر حاصل تر معلوم شود در جواب این سؤال باید قانونی که در پیکادو برای کرایه قرار داده شده است

**قانونیکه در پیکادو برای کرایه وضع کرده است**

در پیکادو و سیکوید در بر مملکتی یک زمین هست که بقدری حاصل است چنانچه حاصل است  
 که اگر در آن زراعت کند خط سرمایه که در آن بکار فرستد اگر عمدا که در آن زراعت کرده  
 از آن حاصل میشود و نفعی برای کسی که آنرا کرایه میکند ندارد در اینصورت چنین زمین کرایه  
 یعنی چون نفعی ندارد کسی آنرا کرایه میکند و محسوب آنرا برای کرایه بدینند پس هر وقت میخواهند  
 بر زمین کرایه بدهند معلوم میکنند که این زمین نسبت آن زمین کم حاصلی که کرایه ندارد و چند  
 حاصلغیزی زیاد تراست کرایه آنرا از روی آن نسبت معلوم میکنند در پیکادو آن زمین کم  
 حاصل بی کرایه را حد زراعت نماید بجهت اینکه اگر زمین کم حاصل ترا از آن باشد اگر کم کرایه  
 بر آن ندهند باز کسی در آن کار نمیکند زیرا که مخارجی که در آن میکنند در میرود

بهی است که حاصلغیزی زمین کرایه در حد زراعت است همه جا و همه وقت یکی قیمت  
 محصولات زراعتی هم از روی مخارج چسبج ترین آنها معلوم میشود یعنی بسیار چه چندی  
 از وضع حاصلغیزی زمین کرایه در حد زراعت است پس باید معلوم کرد که تعیین زمین کرایه  
 زراعت باشد و کرایه نه در از روی چه قاعده است و دیگر اگر چه زمین کرایه در حد زراعت  
 لکن در نکلیس بود کرایه زیادی داشت برای جواب این سؤال باید بقدری در محصولات

زراعتی تحقیق کنیم این سلسله را باید دانست که در هر مملکت تعیین زمینهای که در حد زراعت  
 باشد از روی حراج جمعیت آن مملکت است و سالی که برای رفع آن حراج دارند مثلا اگر  
 جائی وسعت اراضی محدود باشد و یک مرتبه جمعیت زیاد شود و محسوس شود که در همان وسعت  
 کم حاصلخیزی که سابق بکار بود در جمع کنند در انصورت حد زراعت پائین می رود و جمعیت  
 زراعتی و همچنین در کارهای ترقی میکنند از طرف دیگر اگر زمینهای که آذوقه از آن حاصل  
 محدود نباشد اگر جمعیت زیاد شود و با ذوق زیاد احتیاج پیدا کند راه با وسایل ارتباط  
 که ترقی دادند و با خارج بر بوط شد رفع حاجت شود بدون اینکه حد زراعت پائین بیاید  
 چنانکه در مملکت انگلیس در سال ۱۸۵۵ آهسته آهسته همین قسم اتفاق افتاد جمعیت  
 زیاد شد و با ذوق زیاد احتیاج پیدا کرده بود در عوض وسایل ارتباط ترقی دادند و بواسطه  
 مراد و با خارج رفع احتیاج نمود علاوه بر این قیمتها تنزل کرده و حد زراعت با رفت  
 بجهت اینکه بعضی اراضی از زراعت افتاد و کلیه کارهای زراعتی تنزل کرد  
 هر چه قیمت محصولات زراعتی ارزان باشد حد زراعت مرتفع است مثل استرالیا که در اینجا  
 تا زمین حاصلخیز نباشد نفع ندارد هر چه محصولات زراعتی گرانتر شوند حد زراعت پائین  
 بجهت اینکه زراعت اراضی کم حاصل نفع میدهد حقیقت این سلسله از روی مثال معلوم می شود

که قیمت محصولات زراعتی ناگهان یک شت ترقی کند معلوم است که داخل استناجرین  
 یعنی قدر زیاد خواهد شد آنوقت سایر مردم طبع می افشند و با استناجرین رقابت میکنند و مزایای  
 بیمنهائی زیاد تر گرای میکنند و بنا بر این اراضی که سابق در حد زراعت بود حالا گرای بر میداد  
 و با تقسیم حد زراعت پائین می آید  
 یکی از دلایل واضح برای اینکه بواسطه تغییر جزئی در قیمت محصولات زراعتی حد زراعت  
 سال بسال تفاوت پیدا میکند حالت اراضی ناپسپوری است در آن احوال قطعه زمینها  
 چنان لم یزرع که برای استناجر زراعت آنها صرف نماند و گویا قیمت محصولات خیلی  
 عالی باشد بنا بر این وقتیکه قیمت اجناس ترقی میکند بعضی از آن اراضی خیلی کم حاصل  
 بکار می اندازند و حسب سرمایه زحمت خود را بر میدارند اما وقتیکه قیمت اجناس تنزل  
 کرد و باره متروک می شود بجهت اینکه اینقدر حاصل نمید که فروش آن نفسی مجال زراعت داشته  
 باشد در یکی از فصول سابق ترقی قیمتی که در سال ۱۸۶۲ در زغال سنگ پیدا شد اشاره کردیم  
 و باز نمودیم که آن ترقی قیمت باعث شد که معادن کم حاصل را بکار نزنند و چون قیمت زغال  
 سنگ تنزل کرد فی الفور آن معادن منسوخ متروک شد محصولات زراعتی هم همان حال دارد  
 هر وقت قیمتشان ترقی کند حد زراعت پائین می آید یعنی محسوس شود زمینهای کم حاصل

زراعت کند و قیمت آن ترقی قیمت موقوف شده آن اراضی کم حاصل خیز تر و کم می شود  
 پس معلوم شد که حد زراعت پائین نمی آید مگر بواسطه ترقی قیمت اجناس بجهت اینکه  
 تا اجناس گران نباشد زراعت زمین کم حاصل نفی نمیدهد سابق هم گفته ایم که اگر برای  
 ترقی کردن قیمت اجناس هیچ چیز مؤثرتر از این نیست که طلب آن اجناس زیاد شود  
 و زیادتی طلب قیمت چیز زیادتی قیمت است یا داشتن جمعیت بطور لزوم متضمن زیادتی  
 طلب محصولات راضی است و این زیادتی باعث ترقی قیمت آنها میشود قیمت که ترقی  
 کرد زراعت زمینهای کم حاصل نیز فایده می بخشد پس معلوم شد که زیاد شدن جمعیت که طلب  
 اجناس زیاد میکند قیمت آنها را ترقی میدهد و حد زراعت را پائین می آورد  
 زیادتی جمعیت به طریق سبب ترقی گراید شود یکی اینکه طلب محصولات راضی را زیاد  
 کرده قیمت آنها را ترقی میدهد و دیگر اینکه چون حد زراعت پائین میرد اراضی فرورود  
 دست می آید و سهم صاحب ملک که عبارتست از گراید زیاد میشود بجهت اینکه سابق هم  
 که گراید زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن زمین حاصل خیزی زمینسی که در حد زراعت باشد  
 و گراید آید آشته باشد پس هر چه این حد زراعت پست تر باشد معلوم است که گراید آن زمین  
 بالاتر است فرض کنیم که مقدار حاصلخیزی فرورود مخصوصی را بدهد ۱۰۰ بنا هم دست

حاصلخیزی زمینسی که در حد زراعت است ۳۰ باشد در آن صورت گراید فرورود اولی ۳۰ می شود  
 اما اگر حد زراعت تنزل کرد بطوریکه مقدار حاصلخیزی زمینسی که در حد زراعت است بعد از  
 فرورود شود آنوقت گراید فرورود اول هم به ۸۰ میرسد  
 حال قانون پلکان در خلاصه کرده گوئیم که گراید هر زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن زمین  
 بدترین اراضی فرورود که گراید آشته باشد یعنی در حد زراعت باشد بنا بر این هر واقعه که  
 سبب تنزل حد زراعت شود گراید را ترقی میدهد بجهت اینکه فضل حاصلخیزی آن زمین بدترین  
 اراضی فرورود که در حد زراعت باشد زیاد میشود  
 از قانون پلکان چنین مستفاد میگردد که از بعضی حیثیات باین منافع صاحب املاک  
 و سایر طبقات مردم تقاضی هست یا داشتن جمعیت در ترقی گراید اثر زیاد می آید  
 اما اگر زیاد باز حد جمعیت زیاد شود برای منافع عمومی مردم مضرت است برای کلین  
 نافع در مملکت انگلیس رسم است که از برای دستگیری فقرا از املاک مالیات مخصوصی میکنند  
 و اگر این رسم نبود تقاضات باین منافع کلین سایر مردم خلی بیش از این بود بجهت اینکه  
 آنوقت ضرر کلین زمین بود که مردم زرو حیوانی زن بکسب غیر و طفلان یا دیوانه بندگان جمعیت  
 زیاد شود و گراید املاک ترقی کند از این معلوم میشود که خوب کرده اند که کلین را هم در خارج

زیادتی محبت شریک نمود و اندیم در نایح جان اگر مایات دستگیری فقر از اراک مالک بیکر  
 فاکین بواسطه بی احتیاطی فقر اخی شده و در حقیقت همان چیزیکه باعث فقر میخانه شده  
 غنای فرد و کمیکت فاکین و زبر و زرمول ترشیده و سخی امور مشرف منصل در زیاد بود  
 مایات دستگیری فقر از این حیثیت نفاصت مین شافع ملاکین سایر طبقات بر شست  
 و از حسن اتفاق انضبی جات دیگر هم شافع این و طبقه مردم کمین است با وجودیکه  
 زیادتی مشرف و ترنی کرایه کی است مهند بنا به تصور کرد که شافع صاحب ملک حساب  
 سرمایه سایر طبقات به حال انقضی کدی کدی باشد بلکه بر عکس شافع خاک و سرمایه ارا و کارگر  
 از بعضی جات یکسان است مثلا ضرر همه این است که زمین را بقدر امکان چنان  
 چنانکه اگر فرض کنیم یک سید حاصل ملکی زیاد شود آنوقت آن زرفی که ما بین آنست  
 میشود زیاد تر است یعنی بصاحب ملک کرایه زیاد تر میرسد بصاحب سرمایه بیصفت زیاد  
 و بکارگر زود بیشتر چندان قبل در مالک جنوبی انگلستان فرد عله جات چنان کم و قیمت  
 ارزاق بالنسبه چنان کران بود که محسوس شد که کار سازی عله جات جنسی کم شده است  
 بجهت اینکه غالباً غذا و لباس دستی ایشان نمیرسید بنواسطه زود پریشیده و اگر سابقاً  
 بطوریکه بعضی میگفتند که اگر ما برود بودیم حیوان بارکش بودیم صاحب ارا بر ارضی

خودش بهتر با غذا و لباس منزل میدو تا حال که باید زود کار خود مان ندکی کنیم پس  
 گفتگو کرد که اگر بعد احوال زود زیاد تر بدند کار سازی او بیشتر میشود و صاحب کار بیشتر  
 ارا کار او منتفع گردد مهند ای بودی که این او حسد در حال عله جات پیدا شد بواسطه عقل و  
 دانائی صاحب کاران آنها نبوده بلکه جات خند باعث آن شد که از آنجمله کی منزل قیمت  
 ارزاق بود که از امریکا آورد و مهند او شد و خیلی اسباب فاه عله جات کشت و دیگران  
 چون تربیت عله جات تی کرده بود و دانا تر شده بود و خودشان منتفع شدند که حالشان  
 از تمام طبقات مردم تراست پس نمیرسید کی که میگفتند فاعث نکند و چون این  
 دکشی بخار هم مسئول شد بود سهولت نقل مکان کرده با ما کنی فرستند که در بخار بهتر بود  
 و همین مشرف تربیت اسباب قوت قلب و طمینان ایشان شد مثلاً تا چند سال قبل این  
 عله جات رقابت معمول نبود چنان حال و جان بود که عهشان نمیرسید از کجاست  
 بکشند و جای دیگر و مثل مناسب می پیدا کنند و حقیقت مثل دواب بودند که در یک  
 چرا میگرد و ابداً نمیشود تغییر وضع بد حال این اوضاع تغییر کرده و متصل دیده میشود که عله جات  
 مثلاً از زراعت دست میکشند و در کارخانه ها مستخدم میشوند و اگر چه هنوز زود است که  
 بگویم این تغییر وضع بر کار و منافع زار معین از خواهد کرد ولی امید دارم که چون حال

موتی بگذرد تمام طبقات از شرف تربیت و شعور عبادت مستغف خواهند شد و کمال هم  
 بر این مطلب هست و آن اینست که مدهاست عبادت لایات شمال انگلیس حاشان  
 از عبادت جنوبی بهتر بوده است از این جهت که ترقیشان بهتر و منزل مزد و سایر چیزها  
 مناسبتر بوده است و این او حسن معلوم شده که در آنها با کمزوری عبادت کران است  
 نه تنها گرایه یا زیاد تر و وضع امور زراعت بهتر است بلکه منفی که صرف مزد عبادت  
 میشود کمتر از آن لایاتی است که فرد آنها از زان است مثلاً حساب کرده اند دیدند که  
 دو ملک مساوی الوسعه که هر دو یک قسم کار لازم داشته یکی از آنها در شمال انگلیس واقع  
 بوده و دیگری در جنوب با وجود اینکه در شمال عبادت هفتت بیت شلیک مزد میدادند  
 و در جنوب چهارده شلیک مع بذار شمال مبلغیکه صرف مزد عبادت شده بود در سال  
 پانصد و دویست و سه بود و در جنوب هشتصد و سه و جهت این امر غریب اینست که در شمال  
 چون عبادت زرشان زیاد تر و حاشان بهتر است زیاد تر و بهتر از عبادت جنوب  
 میتواند کار کنند با نوب اسطه عمل کمتر لازم میشود و مزد هم کمتر داده میشود  
 کسانیکه قانون گرایه در پکاره و ران خوب نمیدانند بسیاری از مسائل الکنومی را مقبول اند  
 کسی که آن قانون را بداند و آن مطلبی را هم که در قسمت اول شرح دادیم که طلب شایا

طلب کار نیست مفت شده باشد میتواند بسیاری از شتابا تیرا که در میان مردم معمول است  
 و خیال میکنند حقیقت است معلوم کند و یکی از آن شتابا بات اینست که عباد در زنجبات جا  
 و گیر نیوسند که سعادت مملکت بر منی معلوم میشود از روی زیادتی جمعیت آنها یعنی که هر چه  
 مملکت زیاد تر باشد سعادت مملکت آن زیاد تر است و مطلب نایک صدی است است  
 مملکتی مثل انگلیس که کاراضی حاصلخیز زیاد و حراج زندگی مسهل و آن ارزانی است یا  
 جمعیت ثروت مملکت زیاد میکند بحدت اینکه کار زیاد لازم میشود اما در بعضی مملکت مثل  
 هندوستان جمعیت خیلی زیاد شده و اینست که ثروت مملکت زیاد شود بلکه راه مردم گشتند  
 و بسیاری از مردم دچار فقر و مشقت میشوند و بیج قسم ذخیره و آذوقه ندارند و کمال که حاصل آن  
 شود کار ممتد در جهتی میکند اضافات هم ندارند که در تنگ دستی آنها را دور کنند و لوازم  
 تحصیل نمایند در حقیقت در پست ترین درجه زندگی هستند و اگر یکدیگر را از این پستین تر بود  
 و غناست پس و صحت که در چنین مملکتی زیادتی جمعیت بیسبب و دلیل بر زیادتی ثروت  
 سعادت مملکت نیست  
 یکی دیگر از نتایج همت قانون پکاره و اینست که وجه گرایه بر قیمت محصولات زراعی نیست  
 یا بباره حسری اگر وجه گرایه را بطی از میان بردارند محصولات زراعی از زان نخواهد

سابق گفتیم که قیمت محصولات زراعتی از وضع حد زراعت معلوم میشود قیمت این محصولات  
 باید طوری باشد که تلفاتی سرمایه کاری را که در زراعت برترین زمین فرود بی کرایه مصرف  
 کند اگر قیمت از این کمتر باشد زمین از زراعت می افتد و حد زراعت بالا میرود و ممکن است  
 واقع نشود بجهت اینکه موقوف کردن کرایه طلب محصولات زراعتی را کم نمیکند و همانقدر که سابق  
 اجناس لازم بود حالا هم لازم است و چنانکه سابق گفتیم وضع حد زراعت و میزان  
 حاصلخیزی آن از روی طلب محصولات زراعتی معین میشود پس معلوم شد که کرایه در قیمت محصولات  
 مداحند ندارد

بعضی اوقات قانون پکلاد و ایراد میکنند که زمین فرود بی کرایه جزو اراضی کما  
 زارعین کرایه نیستند در جواب میگوئیم راست است که خیلی کم تفاوت می افتد مزرعه تا  
 چنان مجایل باشد که توان بر آن کرایه است اما در بسیاری از مزارع قطعاً از این قسم  
 اراضی است و اگر چه کرایه از روی تمام دست فرود معین میکنند ولی اگر آن قطعاً  
 از تمام مزرعه فرود نمایند باز کرایه آن فرود تا قدر است یعنی که در حقیقت آن زمین  
 کرایه ندارد

یکی دیگر از ایراد اینکه قانون پکلاد میکنند قیمت که صاحب ملک و مستاجر بچگونه

از این قانون اطلاع ندارند و معتمدان خرگرایه زمین را معین میکنند این ایراد مثل آنست که  
 کسی بگوید کثافت مشرفین غلط است بجهت اینکه همه مردم زندگی میکنند بدون اینکه از  
 ترکیب عینای بن خودشان مطلع باشند برای زندگی کردن لازم نیست شخص با ابزار آلات  
 باقیمه خودش بچیز تریب است طبیعت خود میفهمد و همچنین صاحبان املاک و مستاجران  
 لازم نیست از قانون پکلاد مطلع باشند همینابر وفق آن قانون رفتار میکنند

**د باب تعیین کرایه از روی عاود**

در این فصل چنین فرض کردیم که کرایه اراضی از روی قابت معین شود و در مالکات انگلیس  
 اینطور است ولی در بسیاری از مالکات کرایه بواسطه عادت معلوم میشود مثلاً در بعضی  
 قطعات خرمنه و اطالیار هم است که محصول زمین را نسبت به نسبتی با زمین صاحب ملک فرو  
 قیمت میکنند و غالباً سهم صاحب ملک نصف محصول است بعضی جا با هم دو مثلت سیر  
 در صورتی که کرایه از روی رسم عادت معین شده نه از روی قابت نیز از روی  
 عادت معین میشود که چند از مخارجی را که برای زراعت زمین لازم است صاحب ملک  
 بدهد در بعضی جا رسم است که باید بزرو آلات و حیواناتی را که برای زراعت لازم است  
 صاحب ملک بدهد در بعضی جا بی میکر صاحب ملک با حیوانات بزور رامیده و آلات

خود را در سه قسم میسازد این عادات نیز حسبی بی ترتیب بقاعده می آید بنا بر  
 ترتیب آن در خلق عالم کنونی بپستی که ارد معتمد بنیت که قدری معلوم کنیم  
 که این رسم بر کرایه چه اثر دارد  
 در جاهای که کرایه از روی عادت رسم متین شود نه از روی قابت همان احوال نقصان  
 کمتر است مثلاً در فلکان از ایالات اطالیه کرایه ملک و ثلث محصول زمین است هر چه  
 حاصلخیزی که بنوعی باشد حال اگر آن زمین کم حاصل باشد چیزی عاید استناجر میشود و بهینقدر  
 که مخارجی که در آن کرده با نفع مختصری عایدش میشود اما اگر زمین پر حاصل باشد تا چیزی  
 نفع میرسد پس در این صورت مشاجره و تفکیک از حاصلخیزی زمین عاید میشود صاحب ملک نسبت  
 و حال آنکه در تعیین کرایه بواسطه قابت هر چه که از زمین عاید میشود صاحب ملک سبوان آن  
 استناجر بگیرد و او چندین بهره از پر حاصلی زمین میرسد پس در صورتیکه کرایه از روی عادت  
 باشد چون مشاجره و نفع حاصلخیزی زمین شریک است صرف خود را در زمین می بیند که زمین  
 ترقی بدو بشاید که این طلب حرکت شود که سعی کند در راحت و ترقی بدو روى همزده  
 اگر چه برای صاحب ملک نفع نیست برای عاقل مردم مفید است اما معایب کنونی این نفع  
 نیکند از سرمایه ای ترقی زمین صرف بشود مثلاً فرغ آتش کم است صاحب ملک هم

میداند که اگر مقداری سرمایه خرج کند و آب ای آن زمین بیاید و حاصل ملک زیاد شود  
 اما چون می بیند به حال نصف یا دو ثلث حاصل مشیر عاید و نمیشود احوال میکند و با کمال تیرام  
 نمی نماید و ممکن است مشاجره بین طحانات کاری نکند ولی باید بیخاسته داشت که در مکانی  
 که کرایه از روی قابت متین میشود با زستناجر حرکتی ندارد که سرمایه با ترقی زمین سبب  
 کمزری بقیه باشد که ملک مت طویلی در تحت اجاره او خواهد بود و مستوانه از بکار آمدن  
 سرمایه بهره برده  
 در بعضی از جاهای ایرانند مخصوصاً در ناحیه آستر مقدار کرایه که صاحب ملک بگیرد برود  
 قاعده کم میشود و آن قاعده نیست که وقتی یک مشاجره از ملک سبب زمین میرود و مشاجره دیگر  
 دارد میشود مشاجره دارد با مبلغی مشاجره بگیرد زمین میرود و دیگر چیزی از این مبلغ  
 سر قسطی است جز در یک جهت نه حاقی است که مشاجره سابق کشید و بهره از آن برداشت آن  
 مبلغیکه بجهت سر قسطی میدهد در حقیقت چیزی از کرایه است بجهت اینکه اگر این مبلغ را بجهت  
 کرایه را زیاد کند پس در این صورت چه کرایه از روی عادت تقسیم بدو جنبه شد که  
 که سرمایه شد مشاجره بدینا جرعه قدیم شد و جنبه دیگر که بطریق معمول بیاید بصاحب  
 ملک داده میشود فایده این رسم آنست که مشاجره مطمئن است که تقسیم حق ملکیت در زمین دارد



ولی بعضی میگویند که این رسم خیلی مضرت است بجهت اینکه تا جرود در همان ابتدای کار که خیلی  
 بر سرمایه محتاج است مجبوس است مبلغی از سرمایه خود را بجهت ما بر تقدیم کند در جواب این ایراد  
 میگویند که تا جبران مبلغی که در آن ملک فسخ میشود و اطمینان پیدا کند و اگر این  
 اطمینان را پیدا نمیکرد هیچ سرمایه خود را صرف آن زمین نمی نمود خلاصه وقتی بپوشید این  
 رسم بر بنویسیم می بینیم که خیلی مفید و خوبست آن قسمتهای ایراد که این رسم در آنست  
 حاشا آن خیلی بهتر از آنجائی است که طرق دیگر تداول است اگر چه این رسم خیلی معمول است  
 ولی سابقا از روی قانون صحیح بوده در گذشته این رسم را هم جزو قانون شمرده اند و آنرا  
 حق الاجاره اشتر نامیده زیرا که در آن ناحیه بیشتر از همه جا تداول بود بعد از آن سال<sup>۱۹۸۱</sup>  
 خواستند مدت اجاره املاک را ثابت و تغییر ناپذیر کنند باز در سال<sup>۱۹۸۱</sup> تسلیم شد  
 کرد زیرا که چیزی که بایش بر تغییر است نمیتوان آنرا تغییر ناپذیر کرد و مثل امنیت که دولت  
 بخواهد حکم کند که باران نیاید  
 در ایراد نمیکند رسم دیگر هم بود که بواسطه رقابت و جگرایی را مبلغ خیلی زیادی می رسانید  
 بطوریکه گاهی جگرایی از حاصل ملک زیادتر میشد این رسم را طریقه کانی میسند و بجای  
 مستاجر بر کز نمینو است تمام و جگرایی رسم پاره در حقیقت تجانی کار میکرد و صاحب ملک

وقت لایوت از بس منشی بود کاش میداد و معلوم است که در چنین جائی مستاجر هیچ  
 سعی نمیکند که زمین را ترقی بدهد بجهت اینکه میداند تمام بهره را صاحب ملک میبرد و حال  
 تفاوتی پیدا نمیشود و از آنطرف موافق نخواهد خود جمال میگرفت و اصل میآورد چه میداند  
 که بهر حال صاحب ملک وقت لایوت با او کناش میسازد بیس طریقی بر از این نظر نیست  
 و همه قسم ضررهای کنونی و خطی و غیره دارد بیکت رسم دیگر هم در ایراد معمول است که آنرا  
 رسم کانی میسند این طریقه عبارت از آنست که صاحب ملک عودجات بکار و میدهد  
 و در ازای کارشان قطعه منشی را بی کرایه بایشان میسپارد  
 اکنون که قسم و انواع تعیین کرایه را معین کردیم حال سیر و این شرح فرد عودجات  
**( فصل دوم )**  
**مزد کار**  
 آن قسمتی از ثروت را که در ازای کار داده میشود فرد میسند سابقا اشاره کردیم که مستغزیری  
 بفرج ایراد کرده است که فرد عودجات از سرمایه داده نمیشود بلکه از حاصل خود کار داده میشود  
 راست است که هر چه صلی فرد و منفعت بیان ارزشش شیئی است که سرمایه کار را زیاد  
 کند چون صاحب سرمایه قبل از آنکه آن محصول مستیاید بوی شرح میکند و از عودجات میدارد

میانید و باید تقاضا بکنند تا اینکه محصول مستعد و برای فروش حاضر شود با نواسطه است  
 که فردا جزو سطره و از خارجی که برای منتهایم کردن محصولات لازم است محسوب میسر  
**در باب اینکه فردا از روی قابت تعیین شود**  
 فردا ترمانند گریه یا از روی عادت تعیین شود یا از روی قابت لی غالباً تعیین آن از روی قابت  
 یعنی عداوتش میکند که بقدر امکان باید فردا بکسب و صاحب کار می آرد که حتی المقدور عمل  
 ارزان پیدا کند البته درین امر هم استثنائات مثلاً بسیاری از عملیات هستند که برای  
 خاطر از دید فردا دست از صاحب کار حدیثان نمیکشد و نیز بسیار اتفاق می افتد که صاحب کار  
 در نگاه پاری عمل یک قصدش ثواب و خیرات است برای خاطر ارزان کردن کار آنها را اجناس  
 میگوید ولی این قسم اتفاق است ثبات بقاعده و در حقیقت میتوان صاحب کار و عداوتی  
 بلع و شتر می خواند بجهت اینکه صاحب کاران شتر می کار میکنند و عداوت با این کار  
 صاحب کاران میکنند که تا میتوانند کار را ارزان بخرند و عداوت با هم بخوابند تا ممکن است  
 کار خودشان را کاران بفروشند حال فرض کنیم که تجارت و صنعت وستی پیدا کرده و عداوت  
 لازم شود یعنی که طلب کار زیاد شده است در صورت صاحب کاران برای اینکه کارکردهایشان  
 از دستشان رود و حاشیه کار خودشان را زیاد کنند و عداوت با هم که گفتند این سلسله میشود

می میکنند که حتی الامکان کارشان را کاران بفروشند اما آنوقت قابت خودشان است  
 تزلزل فردا شود مثلاً اگر صاحب کاری کمتر کار لازم داشته و عداوت او طلب باشد و صورت  
 کار سازی هر یک یک قسم باشد و در قابت آزاد باشد یعنی صاحب کار آن عملگر از جمله کمتر  
 بگیرد و قبول میکند از طرف دیگر هرگاه در نفر صاحب کار طلب باشد و یک کارگر بیشتر  
 نباشد ناچار آنکه پیش از همه فردا در کار کار را خواهد برد پس معلوم شد که چگونه قابت تعیین  
 نرخ فردا میکند کهن باید گفت بود که تمام کارگرهای یک ناحیه تیر اندازند با شرط اینکه  
 رقابت کنند بلکه منقسم طبقات مراتب میباشند که عداوت با یکدیگر میسر است و اندر  
 کند ولی یک طبقه با طبقه دیگر رقابت ندارد مثلاً طبقات پست عملیات با صنعتگران  
 نمیتوانند رقابت کند و صنعتگران هم با طبقات اعلی تر یعنی هنرمندان قابتی ندارند  
 مانع بزرگی است برای مست قابت باعث میشود که طبقات مختلفه عملیات فردا  
 مختلف داشته باشند  
 بعضی صنایع است که در آنها پیش از سایر صنایع سرمایه خرج عملیات میشود یعنی که کار بیشتر  
 لازم دارد مثلاً سرمایه که بجهت خود عملیات زمین راحت لازم است پیش از زمین  
 مزدیست که برای عملیات زمین معنی لازم است بجهت اینکه زمین راحت پیش از زمین

موقع کار لازم دارد بنا برین اختلاف صنایع در ممالک باحث میشود که سرمایه فردی  
 آن سرمایه که صرف مزد عملیات شود در ممالک مختلف است یعنی در ممالکی که صنایع آنها  
 کار زیادتر لازم آید سرمایه فردی بیشتر میخواهد و نرخ مزد عملیات در هر ولایت بستگی  
 سرمایه که آن ولایت برای مزد حاکم دارد و بعد آن عملیات تغییر حالت در وضع  
 بر مملکت وضع مزد و نرخ آنرا بهم نیزند مثلاً در ماه اخیر در پاکستان بواسطه استعمال خرچ  
 نقاب کفی در امور صنعت پیدا شد یعنی بخارجای غالب عملیات را گرفت و با نواسطه  
 بازار آنها کساد شد و جنسی ضرر با ایشان خورد لکن باید دانست که این ضرر موقتی بود  
 بجهت اینکه استعمال خرچ بخارجان صنعت را وسعت و ترقی داد و اسباب تحصیل ثروت  
 سهل نمود که مردم سرمایه های جدید را و آن تحصیل کرده و جو هستند آن سرمایه داران بکارند  
 از آسینه و طلب کار زیاد شد و مقدار سرمایه که صرف مزد عملیات عوض آنیکم شود  
 خیلی از دایه پذیرفت سابق اگر کردیم که از دسته اما بحال استعمال خرچها که بجای  
 انسان کار میکند با جنسی متداول شد و شاید که بین طلب کبی از اسباب بکاری طلبت  
 زیاد می آید و متقاضی باشد ولی باز سیمو انیم کجوم که این ضرر عملیات بهم مثل ضرر  
 سابق موقتی است و ایشان هم عاقبت مثل سایر مردم از ارزانی قیمت شیار که بواسطه

استعمال خرچ بخارجا حاصل شده نفع خود را منبسط و مختصر شکی نیست در اینکه متداول شدن  
 خرچ بخارجا بحال عملیات نافع بوده است

**نچیندی**

بعضی اوقات ایراد میکنند که در صورتیکه نرخ فرد از روی مسلخ سرمایه فرد و تعدد عملیات  
 میتن میشود پس نچیندی برای نرخ فرد باید بیفایده و بی اثر باشد ولی چنین نیست  
 ترقیب بندگان نچیندی کلیه امور صنعت و تجارت خودشان را ملاحظه میکنند و میدانند  
 که چه وقت موقع نیست که فرد را از ترقی بد بند یا لازم است که تشریحی در آن میکنند  
 مثلاً اگر در قیمت اجناس ترقی پیدا شود بدون اینکه تهنه آنها زیاد شد باشد چنانکه در تجارت  
 زغال سنگ در دسته اتفاق افتاد در صورت نچیندی میدانند که اجزای ایشان  
 حق زیادی فرد دارند و ترتیبی قرار داد اند که زود تر و بهتر متوانند فرد را با کابل  
 تا آنیکه صبر کنند تا طلب کار زیاد شود مثلاً تمام عملیات نچیندی بستند یک مرتبه دست  
 از کار میکنند تا صاحب کاران مجبور شوند فرد آنها را زیاد کنند چنانکه در دسته  
 در تجارت زغال سنگ بین فحم کرم و فرد ایکه عشر زیاد شدن دلیل است نیکو  
 آنوقت وضع قضا و هشتم است که عملیات ادعای زیادی فرد میکنند در یکی از

فصول شرح خواهیم داد که بچیندی بر فرد عملجات چا اثر دارد  
 بزرگترین مانعی که تا بحال برای بسبودی حال عملجات بوده این است که هر وقت که  
 فرد زیاد شده بسراه آن عده عملجات هم زیاد پذیرفته است و گذشته است  
 که عملجات از ترزاید سرمایه برده بریند مثلا در زمانیکه در انگلیس مالیات رازری  
 گندم برداشته بعضی از شخاص که خود باعث ایگارشده بود بخال میگردد ارزانی  
 که بواسطه برداشتن مالیات واقع میشود بسبب بسبودی حال کارگرهای فقیر خواهد  
 و میگفتند دیگر فقیر نخواهیم دید و مردم از کسبکلی خواهند مرد و نیز فقین دستند که خانانیکه  
 دولت برای نگاهداری و مشغول کردن مشغول بر پا کرده خالی خواهد شد لکن نتیجه کلی  
 خلاف این ظاهر شد ارزانی از رزاق که از برداشتن مالیات حاصل شد باعث این  
 که جمعیت زیاد شود و گذشته است که مردم از ارزانی بهره بریند پس معلوم میشود که بسبودی  
 حسابی در حال عملجات پیدا نخواهد شد مگر بواسطه قایمی که از بد جمعیت همراه است با  
 بهترین وسیله مانع شدن ترزاید نفوس است که راحت طبعی مردم را زیاد کنند و وسیله  
 راحت ایشان را فراهم آورند چرا که وقتی مردم باسودگی و راحت عادت کرده حتی اگر  
 سعی میکنند که از آن حالت منزل نمایند و چون این ادعیه درجه آموده کی و راحت طبعی

عملجات در انگلیس زیاد شده است و اینم امیدوار باشیم که بسبودی حال آنها دوام داشته  
 باشد زیرا که جوانان در این زمان حاضرند که تغییر مکان بسند برای اینکه بسجی بدانشان  
 زندگانی نکنند در این بازنده حال آنست چندین عده بسبب یادی راحتی در  
 طبعی عملجات شده و مهم تر از همه قانونی است که در دست در باب تربیت مردم وضع  
 وقتیکه مردم تربیت شده تا قوه دارند از تبلیغ و خیمه زیادتی جمعیت احتراز میکنند  
 آثار تربیت باعث بزرگی بوده است بر تهنید حشلاق مردم قسیمیکه بواسطه کم شدن  
 استعمال مسکرات سیالانده کرده و بریر با ز عوارضی که از مشروبات گرفته میشد که کرده  
 و فقین است که تهنید حشلاق درجه راحت مردم را بالا میرد آثار تربیت آنجست  
 دیگر هم بحال عملجات نافع بوده است و آن اینست که چون شمارشان از زیاد میگردد  
 ایشان بشیر میشود و میتوانند خودشان را زیاد کنند بدون اینکه صاحب کار ضرر وارز  
 آورند سهولت مسایل حل و نقل و مسافرت و طباع بر احوال عملجات استرالی در آن  
 جدید و امریکای کانادا اینست راحت طبعی ایشان را زیاد کرده مثلا کینفر تاج چون از کبی  
 از همکارهای خود که با استرالی سفر کرده بشنود که در آن ولایت میتوان سهولت روزی  
 دو تومان تحصیل کرد و فقین است که راضی نشود با اینکه در آن نزد خیلی سعی میکنند

تفحص نفس در باب جمعیت

تفحص رساله در باب جمعیت بدان نوشته ثابت نموده است که حیوان و انسان  
متصل و بکثرت میباشند و پیش از آنچه آذوقه دارند عدو شان ترقی میکند و اگر جلوه گیری نکند  
کنند متوجه کار بجائی میرسد که آذوقه کفایت یا محتاج نیاز نمیکند بعضی گفته اند که نفس  
در این باب خیلی اشتباه کرده زیرا بنظر حسین نماید که مفاش دم و وی بین بر جبهه  
که کفایت آنها را کند ولی بدین خاطر داشت که مقصود نفس این بوده که اگر از ترانه نمود پس  
جلوه گیری نکند این عدم کفایت آذوقه مکننت در غالب جا واقع شود حال آنکه ما می بینیم  
که این جلوه گیری در همه ممالک است یعنی که در هر مملکتی یا عده مولودینی که بقا عده باقی بماند  
بشوند میشوند یا اینکه عده زیادی از آنها بیکم نموده شده اند میزند و همیشه یا نهی جمعیت  
یا بند آید جلوه گیری کرده میشود یا بواسطه بعضی سایل از قبیل جنگ و قتل و غل و اراحت  
اگر لطف های موجودات نباتی و حیوانی با زادی غیر میرسد چنانکه نفس گفته بود در  
چند نرساله کرد در احوال را بر جمعیت نموده ولی خود نفس میگوید حسابی که یکی از قوای  
بزرگ طبیعت است همه ترقیات عالم را بهم میریزد نمونبات و حیوانات را هم عده و  
بعد وی نموده است در نباتات و حیوانات بی شور فم منطلب است آنست زیرا که هر جا

ازادی باشد قوه توالد و تناسل بطبع عمل میکند و بعد بواسطه نبودن آذوقه زیاد می  
تفت میشود پس از آن مصنف گفته که بر مین میازد که نهان هم مثل حیوانات پیش از  
آنچه آذوقه دارند تناسل میکند و اگر بیس مانع دیگر هم داشته باشد همان شکل تحصیل غذا  
عده از آن کم میکند یا امراض سایر و قایمیکه باعث سختی گذران میشود ولی علاوه بر این  
موانع طبیعی موانع تدبیری و ایستادگی هم در کار است و انشع در رساله خود ملاحظه حال است  
از ممالک را کرده است برای اینکه به بنده ای موانع طبیعی بیشتر نوشته است یا موانع تدبیری  
و دیده است که در اغلب ایالت هر دو مانع موجود است در لندن عده طفالی که از  
بیوقوفی و بی لباسی بی موفقی زیاد می جمعیت تفت میشود حساب است یکی از نمکهای  
تدن آن ایالت است زیرا که بر همه کس معلوم است که هر چه تمدن پیشرفت حاصل میکند  
تدبیری تر از جمعیت زیاد و موانع طبیعی کم میشود چنانکه تمدن بر مملکت مستوی معلوم  
کرد بواسطه سنجیدن زیادتی موانع تدبیری جمعیت آن نسبت به موانع طبیعی  
تفت شدن اجمیت جمعیت ای فیه دن و سایل نصین نزد مملجات خیلی لازم است  
اگر جمعیت زیاد شود و از جای دیگر تلافی آن نشود بدو قسم بر وضع عمل می کند از یک طرف  
چون راضی کم حاصل تر بر کار می اندازد قیمت اخذیه ترقی میکند و از طرف دیگر چون طبقات

عملجات زیاد میکنند رقابت ایشان مینماید که گویا زیاد میشود و با این اسطه مزه با منزل میکنند  
 و این هر دو قسم بحال عملجات مضرات  
 بعضی چنین گمان کرده اند که مهاجرت برای رفع از دیاد جمعیت کافیت علی از ذکر بعضی  
 ایرادات معلوم میشود که مهاجرت نمیتواند تنهایی مانع کثرت جمعیت شود اول اشخاص  
 خیلی فقیر و منو هستند بید مهاجرت از نه اگر هم دولت بخارج بجز آنهارا بدهد یا آنکه  
 مردم برای آنها پول جمع میکنند که هر چه فقیر و بیچاره در اروپا است آنجا برود چنانکه دولت  
 آما زونی در ششده اشکارا مانع شد از اینکه خانواده های فقیر را لاندی که در کشی نشسته با  
 رفتن بود از کشی پیاده شده و در آن خاک نشین گمراشته اشخاص صیقل خرج راه آن منقرار داده  
 بود تا مدتی تهیه آذوقه هم برای آنها میکنند در صورت مسئول میگردد پس معلوم میشود که  
 آنها می راکمایل در ایم از سر خود مان با کسبیم ممالک و یکم هم از روی مسئول میکنند و از  
 طرف دیگر لاندی خوشحفت در وطن و مثل کار دارند چینی ندارد که از آن دست میکنند ثانی  
 در صورتی هم که مهاجرت ممکن باشد اگر موانع تدبیری برای از دیاد جمعیت نباشد بزودی  
 جای آنها نیکو رفند اندر پر شود ثالثا مهاجرت را همیشه میتوان برای رفع از دیاد جمعیت  
 علاج قرار داد زیرا که تمام کج نشین با هم جمعیتان بقدر جمعیت عالی و لایات قریب هم برود

ممکن است ممالک کوچ  
 نشینی قبول کنند

میشود و فایده اصلی مهاجرت از میان سیر و دولی با وجود اینکه مهاجرت برای رفع از دیاد  
 جمعیت کافی نیست باز حال خیلی خوبت بشرط اینکه موانع تدبیری از دیاد جمعیت را کم  
 زیاد میکنند تا مدتی بعد از این بر عملها بسیار کم با ریکای استرالی میرود از برای آن عمل  
 اسبابش و ت میشود و رقابت یاده از حد که در اروپا این عملجات بست نقصانی با  
 پس شکی نیست در اینکه مهاجرت خست بسیاری عملجات از ایر لاند به امریکا برای هر دو دولت  
 نافع بوده است و همچنین از کی چنین تهاقی برای عملجات تراعی انگلیس واقع شده که  
 با تشبیه خیلی مختصر بود با این معنی که جمعی از عملجات با سر یگانا و آما زونی و ز لاند جمعیت  
 رفتند و در آنها آنها را در کمال خوبی پذیرفتند و همین اسطه عملجات نیکو در انگلیس ماندند  
 رفای پیدا کرده چاشن بسبودی یافت  
 اگر قدری تاریخ رجوع کنیم گفت میشود که در همه ممالک هر وقت ثروت و جمعیت زیاد  
 شده نرخ منفعت تنزل یافته است در فصل آینده سبب این تنزل عمومی نرخ منفعت را بیان  
 خواهیم نمود اینجا بهین قدر کافیت ذکر کنیم که تنزل نرخ منفعت در محل مخصوص بر بزرگ اثر  
 دارد فرض کنید که عملجات نیکو در تجارت مخصوص چه میباشند قدری مزه بگیرند که حساب  
 سرمایه فقط نرخ متوسط منفعت را از سرمایه خود حاصل ببرد پس اگر این عملجات ادعای مزه

زیادتر میکنند و او عاقلان پیشین بود در انصورت صاحب سرمایه در آن کار ضرر نخواهد کرد  
 یعنی کمتر از تجارت های دیگر فایده خواهد برد بنا بر این در توسط این تجارت سعی کوشش میکنند  
 و اگر همچنین ضرر او دائمی شد کم سرمایه خود را سپردن آورده صرف تجارت دیگر  
 نماید پس یاد شدن مزد عملیات که نفع صاحب سرمایه را کمتر از نرخ متوسط کرده  
 فایده اش برای آن عملیات موقتی بوده است چند سال قبل عملیات را حتی این  
 دست از کار کشید اذعای از زیاد مزد کردند و حرفشان پیشرفت کرد میگویند قبل از  
 این واقعه نفع متاجر بر قدری کمتر از نرخ معمولی نفع سرمایه بود و اگر این راست باشد  
 پیشرفت عملیات در گرفتن مزد زیاد باید در وضع زراعت تغییر می دادند چه اگر متاجر  
 سرمایه خود سازاد کاری که کمتر از کارهای دیگر نفع بهم در صرف نخواهند کرد بیک  
 استعمال می رود که زیاد شدن مزد عملیات سبب زیادتی کار سازی و نیز مندی آنهاست  
 در انصورت مغانی ضرر متاجر در می آید از این راه که با حاصلش بیشتر میشود یا عملگر میکند  
 نیز استعمال می رود که زیاد شدن مزد عملیات متاجر را مجبور نماید که پیش از آنچه چرخ  
 و اسباب استعمال میکرد بکند و دست فرزند خود را زیاد کند پس استعمال آن تخم خجالت  
 دولت در و بنجار و سایر آلات تجاری میسوزانند و در انصورت متاجر عده کمی

عملیات بکار و امیدارد و آنکس نیز که بکار و امیدارد عملیات را حتی خیلی با  
 خواهند بود که نزار و از زیاد میکنند بهر حال از کار فادان عملیات قدیمی خیلی با  
 ریخ و عذاب آنها و دل سوختن سایرین میشود زیرا که آن عملیات نمیتوانند بزودی مهارت  
 کنند و نیز مندی شوند بهنجی این عملیات مغانی خوشتر آن عملیاتی میشود که به نفع استند  
 و در زیاد میکنند

اگر بواسطه مزد زیاد عملیات نفع متاجر از نرخ معمولی پائین تر باید از راه دیگر  
 میتواند مغانی ضرر خود را بکند و آن نیست که گرایه را که صاحب ملک میدهد و اگر بتواند  
 اینکار را بکند آن عیبی که گفتیم بسیاری از عملیات و چار بکار می بردنجی میشوند و در  
 نخواهد کرد

کم میکنند

و سبب دیگر برای ترقی دادن مزد اینست که کار سازی عمل را زیاد میکنند اگر بواسطه  
 اتفاق زمین کار و سرمایه طوری شود که بتوان یاد تر ثروت دست آورد معلوم است  
 که صاحب ملک گرایه بیشتر میتواند بگیرد علم هم بیشتر مزد دریافت میکند صاحب سرمایه هم  
 شغلش زیاد تر میشود مثلاً اگر تربیت باعث دیگر سبب شود که عمل بهتر کار بکند و مندی  
 باشد اثر کارش زیاد تر میشود و آلات و مصالح خودش را بیشتر بکار می اندازد و در این

کس نیز امتیاز کنند که موافقت و سرکشی آنها را بکنند پس بنویسند فرد مستیوان یاد کرده  
بجهت اینکه ثروت بیشتر بدست می آید و حسنحصولات کم میشود و حسنحج گله داری  
اشخاصی که باید موافقت و سرکشی عمل جات را بکنند نیز در میان نیست

تمام تمهیدات مختلفه که کار برده اند برای اینکه اثر کار عمل را زیاد بکنند تا از سایر افراد  
بیشتر شود معنی بر این قاعده است که اگر عمل جات با آن منفعت مالی خودشان مناسب باشد  
کار سازی خودشان است البته بیشتر از روی غیرت و هوش و صرف جوی کار میکنند  
و بنا بر این کارشان بیشتر ارزش خواهد داشت و این زیادتی ارزش کار را تقسیم شود  
بقتضا اینکه ارزش میان عمل و صاحب کار معادله شده است بعضی از انواع متداول  
مفید تقسیم منفعت را در فصل چهارم همین باب ذکر خواهیم کرد

از مطالب فوق بطور عموم معلوم شد با عثمای تنظیم مزد عمل چه چیز است اما با این منفعت بود  
که بعضی وقایع عقلی و موقتی هم هست که متصل نرخ فرد را در تغییر دارد همچنانکه قیمت اشیاء  
نسبت آن قیمتی که برای تهیه نرخ معمولی مزد و منفعت صاحبان سرمایه لازم است متصل  
ترقی و تنزل میکند با نظریه قیمت تمام مختلفه کار متصل در ترقی و تنزل است نسبت به نرخ  
متوسط معمولی که تناسب است با طلب کار و عده کارکنان

**در باب اینکه آیا ترقی قیمت اشیاء مزد را ترقی میدهد یا نه**

بدانند اگر نسبت به این سرمایه فرد و عده مزد بگیر باقی تغییر با تدریج جز در وضع عمل جات  
تغییر داده و امی غنید به حال غنایب در نظر داشته باشیم و ملاحظه کنیم بعضی اشیاء را که میکنند  
در آن حالات ترقی قیمت سبب از زیاد فرد میشود و تنزل قیمت فرد را کم میکند بسیار حالات  
هست که در آن حالات ترقی قیمت هیچ اثری بر مزد ندارد قیمت اشیاء یکسانند آنها را نتوان  
زیاد کرد و بسته است بخارج حصول آنها و مخارج حصول جارت از کار و وساک و خطر  
بجکس نیست که یکی از این شرایط مخارج حصول اشیاء عمل کند و اجری دریافت نماید یا  
نرخ معمولی مزد و منفعت را قیمت اشیاء با تعیین کند اگر برای تحصیل شیئی کار و وساک  
و خطر زیاد لازم باشد قیمتش زیاد میشود و همچنین اگر واقعه سبب شود که صاحبان سرمایه  
بخوانند بجهت نجات خود حسب زیاد دریافت کنند با قیمت باید ترقی کند در صورت  
اول که فرض کردیم برای تحصیل شیئی کار و وساک و خطر زیاد تر لازم باشد معلوم است  
که قیمت زیاد میشود بدون اینکه منفعت سرمایه یا مزد عمل زیاد شود ممکن است قیمت شیئی بود  
بستن ایات زیاد شود و در این صورت نیز فرد عمل ترقی نمیکند ولی بعضی وقایع هست که  
در آن صورت ترقی قیمت اثر موقتی بر ترقی فرد میکند فرض میکنیم که وقتی معامی مثل باران

بعضی اوقات میگویند ترقی قیمت اشیاء  
مزد را زیاد میکند معنی این عبارت را  
کسانی نمیفهمند که  
صحیح



پس زیاد مطلوب شود پس نایک متری برای تعادل با این طلب تهیه آن با قیمت پاره  
 چند ترقی کند و این قیمت بجهت ممکن است اتفاقاً نفع زیادی برای کارخانه بکند و اینو آهسته  
 شود که پاره چند زیاد تهیه کنند بجهت نگار باید سرمایه جیه صرف نمود و ممکن است  
 کارخانه آسیا با هم بیدر بمانند و سرمایه جدید برای راه انداختن این چرخه عمدتاً  
 لازم میشود و زیادتی طلب کار مزد بالاتر می آید پس در این صورت ترقی قیمت سبب ترقی  
 مزد باشد است ولی این ترقی قیمت و مزد هم همین است که سایر کارخانه ها و عمدتاً با  
 می آورد و خیالی می افشند که بتوانند از این زیادتی منفعت و مزد سهمی ببرند پس بواسطه  
 سرمایه داران دیگر محصولات باز زیاد میشود و بواسطه رقابت عملیات دیگر تهیه کار از پیش  
 پیدا میکند و زیادتی تهیه باعث میشود که پاره چند و باره قیمت بسیار قیمت اول بازگشت کند  
 بلکه ممکن است قیمت آن کمتر از آن نخی شود که قبل از وقوع این واقعه بود و منفعتها و مزدها  
 بهم همان مرتبه تنزل بد و در حال تنزل قیمت مزد با منفعتها را هم متنزل خواهد داد <sup>تنزل</sup> و منفعت  
 مزد را استیوان تقرباً ذیل میان نمود که

کارخانه از نفع

حصول اشیا متوقف میگردد و کارخانه منتفعان کم میشود و شاید کمتر از نرخ معمولی  
 منفعت بکنند بنابراین سعی میمانند که تهیه اشیا را کم کنند کارخانه های خود را دست

نیدهند و شاید عملیات خود را به نصف مت جبر نمایند در این صورت مزد عمل چاه پیدا  
 خواهد کرد آینه منقض گماده بودیم که زیادتی مزدی که بسیار زیادتی تهیه اشیا بود عمدتاً  
 زیادتی از عملیات را که میل داشتند در منفعت آن تجارت شرکت باشند با کارخانه های دیگر  
 تجارت کساد باشد و کارخانه های بل باشند که تهیه اشیا را کم کنند عده زیادتی از عملیات  
 پایداری میکنند و تنزل مزد را قبول نمایند صاحب کارخانه در صورتیکه کمتر از نرخ معمولی  
 منفعت ببرد صرفه اش نیست که کارخانه خود را ببندهد و در این صورت هم هزاران  
 عملیات میمانند شاید که همیشه کار این درجه نخی رسد ولی در هر حال هر وقت با این عملیات  
 رقابت باشد بعضی است که مزد با ترقی کند بواسطه رقابت آنها تهیه کار زیاد میشود و مزد با  
 دیر باز و دیر باز نرخ سابق خود را برگشت میمانند این شالی بود از وضع تهیه و طلب اشیا  
 چنانکه در قسمت سابق شرح داده بودیم و قسماً طلب کار بیش از تهیه آن باشد تعادل با این  
 تهیه و طلب حاصل میشود بواسطه زیاد کردن قیمت کار و چون مزد زیاد شد تهیه کار هم زیاد  
 میشود و حسن لامر تعادل نرخ پست تر کار مزد قرار میگیرد میتوان برای توضیح اثر ترقی  
 قیمت بر مزد مثال زد ترقی زیاد را اگر <sup>۱۸۷۶</sup> <sup>۱۸۷۷</sup> <sup>۱۸۷۸</sup> در قیمت زغال سنگ قمشه  
 و مزد معینان زغال را بالا برد در زغال معینان مستند درجه منفعت را میوه هستند بر بند

چستی کل جاشند و در قی  
 اسباب تنزل مزد را میگردانند  
 اگر عملیات

و حقیقتاً اختیار کار در دست ایشان بود و جهت اینکه دارای خبری بود که در تجارت مضر  
بودشان بود زیرا عمل جات دیگر که از آن کار سر زشته نشدند نیز آستند آنها را نگینند  
و فرد تر ارسال میند و چون یکا مخصر ایشان بود میبایستند تا مدتی مانع ترزل قیمت نه خالی  
باین معنی که مقدار زغالی را که غیر عمد باید در بنفقه حاضر کند محدد و سنا و بانو اسط  
زیادی برود

و قتی که فرد دست تر از نرخ متوسط باشد تجارت کساد باشد که فرد با منفعتها بحال صلی خود  
بازگشت نماید کارخانه چون معا شان ضرر میکند دیگر از آن نیسانند و عمل جات  
با هر چون فردشان کم است جای دیگر میرود بنا بر این مقدار سرمایه کار که در آن تجارت  
کساد شد صرف میشد کم میشود و تنید آن اشیا نقصان می باید و چون تنید اشیا کم قیمت  
آن ترقی میکند و فرد با نرخ سابق خود میرسد پس معلوم شد که اگر رقابت در کار باشد کساد جات

از مشرب فرد با نونجی است

**در باب اینکه خیرات و تبرات باید بوضع نمود که سبب سهولت اجراء  
قوانین الگومی شوند نه اینکه مانع و جکوسه آن گردد**

غالب اتفاق می افتد که وقتی وضعی کم تر میشود و منافع و فردانی که در آن کار میرود

نقصان می یابد موقتاً در حال عمل جات سختی حاصل میشود و بسیاری از آنها از کار می افتند  
بر جارات آزاد باشد و برای منع آن کوششی نکنند بسیاری از عمل جات در صورت  
بکار بای دیگر میرود از نذو بکار بای دیگر میرود در این حالت برای فاجه عمل جات حساسی  
بخیرات و دستگیری نیست ولی بسیاری از مواقع عمل جات اسط خیرات و صدق که  
در یافت میکنند خود در محتاج نمی بینند که بکار دیگر برود از نذو در همانجا بیکه بازار صنعت  
کساد شده میمانند و در صد و دستگیری کار تازه بر نمی آید مثلاً جای شهر شمشال که  
که بادست کار میکرد مدتی با نسا جای بیکه چسب کار میکرد و مقابل نمود و بواسطه اینکه  
قوة تحصیل فردشان کم بود و سختیهای زیاد کشید و بهترین یکی که در حق این مردمان قصر  
مکن بود این بود که با ایشان معلوم نمایند این تغییر یکد صنعت آنها واقع شده و این تغییر  
بود و نیز بطوری از آنها دستگیری کرده و سیله فراجم آورند که تجارت هر صدی  
یاد بگیرند یا بجای دیگر مهاجرت نمایند

و همچنین بهترین وضع دستگیری و باقیان منرب ایر لاند است که بقدری سبب می  
بمانند تقسیم نمایند که در همان جای باقیان کشف توانند زنده کنند بیکه باید آسانی برای  
ایشان فراجم آورد که رحمت خودشان را در جابهای بهتر بکار ببرند

رقابت آزاد ما بین عملجات همیشه مزدهائی را که فوق العاده زیاد شده کم میکند و نهایتاً  
 که فوق العاده تنهنگی کرده ترقی میدهد ولی رقابت اثرش بیشتر در تنظیم قیمت بسیار است  
 نه در کسان نمودن قیمت کار در اکتفا و نه مثلاً تفاوت ما بین قیمت کندم در لندن  
 و در جابای و در دست نخلیس مرکز پیش از مخرجی که برای حمل و نقل آن لازم است  
 میشود و این در قیمت کارانقدر مؤثر نیست ممکن است عمل مطلق باشد که اگر بولایت مجاز  
 برود هفته پنجاه بیشتر دخل میکند اما از طرف دیگر باید مصلحتی خرج نقل مکان خود و اهل  
 و عیال و اسباب خود کند و نیز شاید میل نه داشته باشد از وطن با رفت که تمام عمر در آنجا  
 بسر برده برود و از دوستان قدیم مفارقت نماید

تا همین اوج این قسم خیالات در میان عملجات راضی خیلی متداول بود بسیاری  
 از ایشان مردمان جاهل بودند که هرگز از حدود محل خود تجاوز ننموده بودند و شهر یکوست فرسخ  
 از محل ایشان دور بود برای آنها مجهول الحال تر از مرکز افریقا بود برای مردمان با  
 بنا بر این رقابت که همیشه در قیمت کار کمتر اثر دارد تا در قیمت بسیار در بسیاری از نواحی  
 ز راضی تقریباً کلبجی می اثر بود ولی چنانکه سابق ذکر کردیم این موضع متدرجاً منسوخ میشود  
 راههای آهن چاه پارازان جابای حسنی و در دست مملکتی مثل نخلیس را بهم نزدیک

کرده و عملجات راضی کم کم از جا بایکد فرد با رخس کم است بجا بایکد نرخ فرد  
 بالاتر است میرود و در اینجا مثل صنعتگران مسوولی آزاد و مختار میشهند  
 کابوی اوقات اتفاق می افتد که عملجات راضی دست از کار میکشند و ادعای زیاد  
 کردن نزد میکشند و یکی از اثرهای دیگر اینست که باعث مهاجرت های بسیار شد  
 و عملجات را جابجا نموده است و شکلی نیست که بین که در یک محل عملجات توقع از زیاد  
 فرد کرده برودی مردم تمام ولایات سر بلند میکنند و چون در بقاع مختلف شد که  
 در وضع خود بسبودی به مهاجرت میکنند و تغییر مکان میدهند

در میان عملجات زمانه بسنوز رقابت اثرش کم است زنها بیکد فرد بکیرتنبند  
 معمول انداختن رقابت از عملجات راضی بیشتر سختی دیده اند در بعضی نواحی نخلیس  
 مخصوصاً در اکتفا نواحی کاکاشیر و کیرشیر فرد زنها بقدر فرد مرد باست حال  
 در لندن و جابای دیگر شنیدیم که زنها هستند که در هفته پیش از پنج الی هشت شلینگ فرد  
 ندارند مستربوث که در وضع صنعتی نور هفتت تقشش کرده میکوید حتی در جابای خیلی  
 نزدیک بهم فرد زنها بیکد در یک صنعت کار میکنند مثلاً به نیست و این بواسطه نبودن  
 تربیت و علم است اگر زنها هم بچوبندی حسابی داشتند مطلق میشد که در چه تجارتها

علمه های نه خست بول میکنند و بنا بر این از یک کار یک فردشان کم بود دست کشیدند  
دیگر سپرداختند که بیشتر فرد بگیرند و نور در یک جا و یک تجارت با این حالات و اوضاع  
تعادل پیدا می شد

اگر رقابت آزادی در میان عملیات معمول بود بی اعتدالیهای مزه با که در یک جا  
در جای مختلف پیدا می شود بر طرف می شد ولی در کارهای مختلف بعضی اختلافات در  
بست که مثلا دائمی است آدم سمیت چهارچنگ که در کارهای متفاوت سبب  
فرد می شود چنین بیان نموده است

اولا مطبوعیت و مطبوعیت خود کارها

ثانیا آسانی و آسانی یا شکل و شرح یا در قرن آن کارها

ثالثا دوام و عدم دوام اشتغال در آن کارها

رابعا اعتماد و عدم اعتماد کجا نیکو انکارها را میکنند

خامسا احتمال یا عدم احتمال پیشرفت در آن کارها

بر این جهات باید افزود نمی گذاریم که عملیات طبقات عالی و ذمی منقسمند و طبقات انزوی طبقات  
عالی رقابت نمایند مثلا بگیرند از دست می شود مثل محررونی اخبار کنند و اینها با صدراعوزان

پیش از این است و در پیش از این است

در صنعت معدن بسیار تقاضای می افتد که مطبوعیت و مطبوعیت کار بر فرد شما می کند  
انکار را بعد می گیرند اثر میکنند مثلا عملیاتیکه در زمین کار میکنند خیلی بیشتر میکنند  
تا آنجا نیکو کارها مشغول اند که خطرش کمتر و مطبوعیت آن بیشتر است از قبیل خورد کردن

و سخن و سخن خاک معدنیکه در روی زمین می توان کرد بی هیچ عمل کاری بعد می گیرند  
که خیلی خطرناک و با اذیت باشد کما اینکه در عوض بخوابند آخر جان خود فرد فوق العاده  
در یافت کند کسانیکه در معدن غل سسنگ کار میکنند علاوه بر فردیکه در آن حساب  
معمول است مبلغی می گیرند که بطبع آن توانند از سر جان خود گذشته کار با خطری معبد بگیرند  
و در صورتیکه با عثمای دیگر در میان نباشند معدن بر چه خطرش بیشتر است فرد کسانیکه در

آن کار میکنند یاد درست

کارهایی را که باعث افتخار و آبرو مندی یا خفت و حقارت شخصی می شود که با آنها مشغول

می شوند نیز می توان در جزو شغلها می محسوب داشت که مطبوع یا با مطبوع میباشد مثلا

اجر یکم برای خدمت صاحبان نظامی یا کشیها و قضاة داده میشود با نسبت خیلی کم است

و بسیاری هستند که داخل در کلیسا یا نظام میشوند فقط برای اینکه بفاخر عضویت آن

ادارات نایل شوند و در ضعیف شایسته از این کار حاصل میشود خود تملانی کمی اجرت

کار آنهاست ولی از طرف دیگر کارهایی میکنند که باعث تحیر شدن و مستنفر شدن مردم از آنها میگردد و باید در عوض حسرت زیاد دریافت کنند مثلاً بجای شغل مصلحتی اختیار میکنند مگر اینکه طمع دریافت مزد زیاد داشته باشد و بسیار نفاق میافند که مرد متحصی باشنیز خود بیشتر موجب میدهند مگر مخصوص خود و بسبب آن این است که شغل آشنی قدری تحیر و کم نشان است حال آنکه شغل محراب و وضع مکنیز مرد محترم ما تربیت مناسب است با نواسطه مگر تربیت نیز واضح است که زیادتی فرد آشنی قدری هم بواسطه بوی است که آدم اهمیت ذکر نموده در صورتیکه آسانی و ارزانی یا اشکال و مخارج یاد گرفتن هسنری در نرخ فرد کار را در آشته باشد معلوم است که آشنی با پیش از محراب اجرت بگیرد زیرا که بر آدمی که قدری تربیت شده باشد میسر است که کالیف محراب بجای آورد و حال آنکه برای تربیت کردن مکنیز آشنی فرجه اول قریب خیال بدت لازم است و بعد از آنهم باز در تمام عسر بید در شغل آشنی مشق میکند بسیاری صنایع است که مدت زمانی مشق لازم دارد تا شخص تواند بجزئی از عمده آن بر آید و بعضی صنایع دیگر است که مکنیز تازه کار هم میسر است مثل مکنیز کهنه کار بخام بدید و این اختلاف نیز باعث اختلاف نرخ فرد میشود مثلاً کشتی سازی یا شیشه کشیدن سال یا بدیش مکنیز با

نزد هم هر خود را یاد بگیرد و در نصف مدت ابتدائی ساگردی شایسته هم فردی بود آشنی و بنا بر این برای تحصیل مکنیز مصلحتی خرج باید کند و بجهت این مخارج و بواسطه نرخ و تمبی که در تحصیل آن مکنیز کشیده بعد باید بتلافی زیاد تر از عمده جانیکه هنر شان چندان اشکال و خرج ندارد فرد بگیرد مثلاً مثل جاروب کش و مگر تحصیلش خیلی آسان و ارزان است جاروب کش فقط خرجی که برای شغل خود دارد پول یک جاروب است و مگر خرج پیدا کردن سواد خواندن نوشتن با نخبه فرد این شخاص حسی کمتر از صنعتگران کارخانه است در کارهایی که تحصیل مکنیز مندی در آنها مشق زیاد لازم آرد و هم آشنی او خدا داد اشکال تحصیل آنها در همین نرخ نزد خیلی اهمیت دارد مثلاً اگر یک آواز خواندنی فرجه اول دریافت میکنند فقط برای مخارج تحصیل هنر آنهاست زیرا که خواننده درجه است هم مکن است برای مشق صدای دیهانقدر رحمت کشیده باشد و برای گرفتن تعلیم موسیقی هم با نقد خرج کرده باشد پس دلیل زیاد فرد گرفتن آواز خواندنی فرجه اول اینست که آنها دارای چیزی هستند که طبیعی موهوبی است آواز خوش خیلی مطلوب مرغوب است ولی کم پیدا میشود و همچنین است در بعضی از قسام عالی صنایع بدی از قبیل ساعت سازی که اعمال دقیق و مکنیز مندی یاد لازم آرد

دوام و عدم دوام کار در نرخ مزد آن اثر زیادی دارد چنانچه دخل در کاری نشود  
 که روی هر هفته در مدت سال سه بار بکار بکار نکند در مدت ماه دیگر مزد خیلی زیاد  
 بگیرد بعضی تجار تها را اجتناب از اجور سازی در هوای گرم میسوان کرده بعضی دیگر مثل  
 بتائی در زمستان در هوای سرد باید موقوف نمود عمل جا بجا که در کارخانه های بنا در کار  
 میکنند ممکن است در کارشان فاصله های زیاد واقع شود پس چنین عمل جات چه  
 اجور ساز و چه بنا و چه عمل جات بندری باید پیش از کسب کارشان ایامی است فرود  
 اعتماد و یک نسبت شخص سپرد کاری لازم است بر فرد آنها اثر زیادی دارد و هر چه  
 اعتماد زیاد تر لازم باشد مزد زیاد تر میشود مثلا اشخاصی مثل مباشرین یا کت مهندسی  
 داران و شاکردان و ابرساز و کالکچی های سپنج بخار و مستخفین ایهامی این  
 و چار با و پیمانها و شال آنها مردمانی باشند که توان با آنها درجه اعتماد را داشت کسی را  
 باین کار نامیکند از آنکه درستی راهی و صحت خلاق او مدلل ثابت باشد و چون  
 مستعد بودن خود را واضح کرده و میتوانند در ازای سونگی در کار پیدا میکنند فرود را و اعتماد  
 در بسیاری از تجار تها میتوان نصیب داشت که کار پشرفت حاصل میکند مثلا عمل زراعت  
 یا شاکر و خیاط شکست اردو که کاری را که خست بار کرده برای او فایده خواهد داشت

و این مسئله بیشتر بحرف و صنایع متعلق میگردد تا بکار عمل جات و بعضی حالات است که در جاه  
 پشرفت عدم حتمال پشرفت اثر زیادی بر نرخ فرود میکند مثلا مردیکه میخواهد مهاجرت  
 کند یقین ندارد که آیا آن موضع جدیدیکه میخواهد جستبار کند حاصلی خواهد داشت یا نه و نمیداند  
 که آیا در این کوچ نشینی که میخواهد برود کار پیدا خواهد کرد یا نه ولی یقین دارد که اگر کار پیدا  
 کند پیش از آنچه در وطن میکند فرود خواهد گرفت  
 باید گفت بود که غالب جهات پنج گانه که آدم سمیت ای اختلاف نرخ فرود کارهای مختلفه  
 ذکر نموده اثرش تا آن درجه است که رقابت در کارهای مختلفه را محدود میکند مثلا با مطبوع  
 بودن کار عده شخاصی را که در آن کار میکنند کم میکند و اگر این مطبوعیت با عملی درجه  
 باشد خیلی کم کسانی هستند که تحمل آنرا میکنند هر چند فرود آن زیاد باشد در خصوص این  
 چند نفر یک قسبول آن کار را نمیانند در حقیقت حق تخصاری ازند و در جایا بر میوزانیم  
 غصب شال بزیم و همچنین شغال و نجاج بحسب نهرها نقد که عده شخاصی را که در آن کار  
 میکنند محدود میکند یا نقد فرود آنکار را رتقی میدهد مثلا انتشار تربیت روز بروز در زمینها  
 کم میکند بجهت اینکه با تعدیکه شخاص بسواد کم بود آدهمائی بسواد فرودشان زیاد بود ولی  
 و قسبکه همه کس بسواد خواندن نوشتن داشته باشند این تخصاری بر طرف میشود و همچنین است

مستحق خودداری تا آنکه این صفات کیاست صاحب آنها فرزند میکند و علی  
 اگر وقتی این صفات در تمام مردم جود داشته باشد دیگر انحصاری ارد و فتنش کم  
 خواهد بود این نکاتیکه ذکر کردیم برای فهم جهات پنجگانه آدم اسمیت در باب اختلاف  
 نرخ فردا در کارهای مختلف لازم بود زیرا که اگر فی الواقع نامطبوعیت استواری در کار  
 بهر حال فرد زیاد لازم داشت در صورت کناسر معدنی زغال سنگ و کاپور  
 بخار و مکارخانه باید پیش از صد اعظم اجرت داشته باشند پس در وقتیکه جهات پنجگانه  
 آدم اسمیت را در باب اختلاف نرخ فردا در کارهای مختلف ملاحظه میکنید باید متفقت باشید  
 که این جهات بدرجه که رقابت را در کار با محدود میکند بر فردا اثر دارد

**(مصلحت سیم)**

**در باب منافع سرمایه**

منفعت اجری است که سرمایه میرسد بجهت خدا میکند حصول ثروت نماید سابقا  
 چنین تعریف کردیم که آن مستحق از ثروت است که کار میکند از برای اینکه در آینده  
 تحصیل ثروت امداد نماید بنا بر این سرمایه نتیجه پس انداز است اما برای اینکه از برای  
 کارسازی بشود باید تا تمام جنبهائی از آن خارج نمود واضح است که مالکین ثروت

راضی میشوند که ثروت خودشان را برای ملک تحصیل ثروت آینده بگذرانند و اگر در آن  
 ثروت آینده سهمی داشته باشند این سهم را منفعت سرمایه بنامند بعضی چنین کار میکنند  
 که ظلم است که سرمایه برای خودش در تحصیل ثروت سهمی داشته باشد و آن شما صاحبان  
 سرمایه را تنزیل غریبانی و خواه بخواهند و منفعتی که از سرمایه حاصل ایشان میشود دردی  
 از مال مردم میداند این عقاید وقتی در منافع خلی متداول بود و سیوا با سنیات  
 رشته از رسالات مخصوصه طبع نموده آن عقاید را رد نمود و بواسطه بعضی اشیا حقیقت  
 منفعت سرمایه معلوم نمود و ثابت کرد که موافق قانون شرع است باین که در کار  
 باید دائمی باشد خلاصه کلماتی از اشکالهای او از قرار ذیل است وقتی در دیکه بخانه  
 فقیری بود و جز نام داشت و از صبح تا شام با کمال سعی زحمت میکشید یک روز پیش خود  
 خیال کرد که با بر واره و کلشی که دارم با بهای بیست سیوانم بازم باین جهت کم  
 اجرت میکیرم اگر یک نده میداشتم کارم بیشتر مطبوع شتر بازم میشد و زیاد تر بمن پول  
 میدادند پس با بیعت کنم و یک نده برای خودم بازم پس از ده روز جز دارای  
 رنده بسیار خوبی گشت و بیشتر عزت آن در نزد او برای این بود که خودش از آنجا بود  
 در بین آنیکه پیش خود حساب میکرد که بواسطه استعمال این رنده چند رنانع میتوانم بجاری

از دکنده مجاور موسوم به ویلیام بدین و آمد و چون نده را تا شاکر و منفعت شد  
 که منافع بسیار از آن میوان حاصل کرد پس بجز گفت یک لغات در حق من مکنسید  
 رنده رکهای من عاریت بهید بجز جواب اد چلو رستوانید چنین ایشی از من مکنید  
 اگر من این خواہش شمارا انجام بدم در عوض ای من چه کار خواهد کرد ویلیام گفت  
 بیج کار مکنید نید قرض خوبت قرض بکنید بجز گفت چنین چیزی شنیدام مایدم  
 که اگر کسب رنده ام را بشا بدم مثل انست که از ایشا بخشید با ششم و بی رودستی میگویم  
 که من این نده را بجهت یکار ساختم ویلیام گفت خیلی خوب من که از شما تو قومی دارم  
 در عوض باید خدمتی بجا بکنم هر چه بگوئید خاتم بجز گفت اولانا کسب الیک این نده  
 ضایع میشود و بنا بر این شما باید رنده دیگر من بید که بدرتی شبیه همین باشد ویلیام  
 گفت صحیح است و من این شرط را قبول دارم و کان مکنیم شما هم همین قانع باشید و چیزی  
 نخواهید بجز گفت اینطور نیست من این نده را برای خودم ساخته بودم برای ایشا و خودم  
 فایده از آن بستم یعنی برای این ساختم که در حال کار خودم میبودی بدم و اگر شما  
 سرسالم قطعه رنده را من پس بید در انهدت فایده از شما میبرید و من مجبور شدم  
 چنین خدمتی بجا بکنم بدون اینکه در عوض چیزی دریافت نمایم بر این اگر شما رنده را

علاوه بر قرار دادی که گذشتیم باید در عوض ضرر یکدیگر مکنیم بقطعه نده نازم من  
 ویلیام این شرط را قبول کرد ولی عیب این است که سر سال وقتیکه رنده بستان  
 آمد دوباره آنرا امانت او و باز گرفت باز عاریت او و پس از آن بست پسرش  
 افتاد و او هم بسوز آنرا امانت میدهد  
 حال اگر در این قصه مقصد وقت کنیم منفعت میبویم که رنده معنی سرمایه است قطعه نده  
 منفعت پس اگر رسیدن آن نده از جانب من خواہد قرض با وجه صحیح عادلانه است  
 معلوم میشود که منفعت سرمایه از روی قانون عدالت است نیز میبویم معلوم کنیم  
 دادن منفعت برای قرض خواہ ضرری ندارد بجز ویلیام در باب سرسار و شرکای  
 آزاد و مختار باشند و رضایت ویلیام باین قسم قرض دلیل بر انست که آنرا برای خود  
 نافع میداند و چون این قسم قرض برای او فایده دارد قرض میکند  
 تنزیل سرمایه یعنی تنزیل منفعتی که قرض دهند بعنوان قسم قرض گیرنده فقط چیزی است  
 از منافع سرمایه منافع سرمایه مرکب از سه خرد است تنزیل سرمایه و طمانی خطر و در کشتی  
 تنزیل سرمایه در هر وقت و هر محل معین میشود بواسطه تنزیلی که در همان وقت و محل از سرمایه  
 خطر و زحمت مکنی از محل حاصل میشود در انکسین قرض دولت این خندر است پس باید



پول خود را بدولت قرض میدهند مستوانند مطمئن باشند که پوستان در معرض خطر سوخت نیست و گاه باری سرمایه هم چستی می آرد گسایک بدولت قرض میدهند تقریباً صد تنزیل بگیرند بنا بر این حال در آن مملکت نزع معسومی تنزیل سرمایه صد سیه یا قریب است و اگر در این مملکت سرمایه را پیش از این نفع نیند از آنست که قرض دهنده استمالی باشد به بیضاحت قرض گسیتر ندارد و بنا بر این تلافی خطر که برای سرمایه اش عمل است نزع تنزیل آزا با لایبرد اگر منافع سرمایه بیشتر از تنزیل سرمایه نبود کسی زحمت نیکشید وجود بختر نمی انداخت که شغلی پیش بگیرد اگر استعمال سرمایه در شغلی پیش از صد منفعت تجارت و گاه نادر با سرمایه خود را از شغلی که داشتند بیرون می آورند و بدولت قرض میدهند و کار با یک خطر سرمایه بیشتر و زحمت سرگشی گران تر است منفعت سرمایه بیشتر است از این و جز یعنی خطر سرمایه زحمت سرگشی در شغلهای مختلف باعث میشود که نزع سرمایه در مختلف تفاوت کند مثلاً صاحب از بزار بیشتر منفعت میبرد بجهت اینکه کار سرگشی او باطبیوع تر است و خطرش هم بیشتر است زیرا که در این مصلحیم یک طوفان رعد و برق با یک تغییر هوا تبدیل برودت به سارگت کافی است برای اینکه تمام سرمایه او گشت خراب کند

در ولایات غیر تمدن بواسطه عدم همسنان قسمت بزرگی از منافع سرمایه تلافی نظر است مسترسل در حال معاملات بعضی بای اسپایکویه کسانیکه در این دول نشوئش پول قرض میدهند سرمایه شان بسیار حمال آرد که سوخت شود در اغلب ولایات پولی بندگان وستان اول در جنج نفع سرمایه حتی در پولها یک بدولت قرض داده میشود بجهت که اگر چندان تنزیل پول برسد و اصل آن بکلی سوخت شود صاحب سرمایه تلافی خسارش بواسطه تنزیلها یک کرده است میشود واضح است که شخص اسراف کننده که بمال خود را تمام کرده قرض نمیشود اندک بکند که از نزع تنزیل را خیلی با لایبرد قرض دهند گان صد شصت صد شصت و از او تنزیل بگیرند بجهت اینکه میداند که حسنی محمل است اصل پول سوخت شود و اگر سوخت نشود منفعتش بقدری است که تلافی ضررهای متعدد دیگر سابق کشید با نسیما بد چندی پیش در روزنامه ذکر همین اتمه دیده شد که کینفر شاکر در قاضی تحصیل شده در شهر کامبرج پنج صد شصت و پنج پول قرض کرده بود و پیش قرضش را نداد و گفت سپرم وقتیکه این پول را قرض کرده با نفع نبوده است قانون هم تصدیق قول او نمود اما آن پول قرض دهنده چندان حرفی ندارد از اینکه اصل و فرع پول او سوخت شود زیرا که از این جوانان عقل بسیار پیدا میکند که باین نرجهای گرفتارند

قرض نمایند زیادتی نرخ تنزیل فقط بواسطه آنست که چیزی تحمل است قرض دهند پیش  
سخت شود بلکه سبب دیگر هم دارد و آن اینست که شغلش نجیب نیست مردمان بی دین  
شغل باوقابت میکنند و همچنین کسانی که قناعتند یا نباشند و مایل باشند با اینکه مردم  
در حق آنها حسن ظن داشته باشند با ایشان احترام را اقرار نکنند  
اگر چه خطر بنامی و سرکشی را از منافع بردارند بطوریکه فقط تنزیل سرمایه باید در صورت  
نرخ این تنزیل در یک محل یک زمان در تمام شغلها یکی شود و تنزیل سرمایه را از عطا  
و کارخانه و اوقاف در یک زمان یک محل مایل تبادل است و اختلاف منافع این شغلها  
بواسطه اختلاف در خطر بنامی نیک نامی است که در آن شغلهاست بواسطه اختلاف در  
مزدی است که برای سرکشی و مواظبت آنها لازم است پس باید گفت که منافع در شغلها  
مختلف مایل تبادل میباشد جهت اینکه در بعضی کارها خطر همیشه بیش از کارهای دیگر است  
و این خطر باید ملانی شود و بعضی کارها هم مواظبت زیادتر لازم دارد و فرد باید که در بعضی  
اقسام کار داده میشود و بعضیکه در فصل سابق بیان نمودیم تمیز میکند تا بر این کارهای  
مختلف در نرخ منافع اختلاف دائمی است و لی نرخ تنزیل سرمایه در یک جا و یک زمان  
در شغلها مختلف همیشه یکسان است

حالا باید قدری تحقیق کرد در اینکه چه سبب دارد که هر وقت ثروت و جمعیت زیاد میشود  
تنزیل پائین میآید این مسئله را بحث میشود بیان یکار دو در باب گرایه مقدار اجزای کل  
و سرمایه داده میشود و همانست بر اثر و خاصیت آنهاست یعنی هر واقعه که باعث شود  
که کار و سرمایه بیشتر ثروت به در صورتیکه شرایط دیگری تغییر باشد باید فرد و تنزیل  
سرمایه را هم ترقی دهد از طرف دیگر هر واقعه که سبب دگر ثروت حاصل از کار شود  
کم شود مقدار فرد و تنزیل را هم کم میکند اگر شخصی یک حال کندم صرف کند و دیگر  
نیم حاصل بردارد اجزای ثروت سرمایه او در صد پنجاه است اما اگر این شخص زمین کم حاصل  
برود که فقط یک حال ربع کندم حاصل بردارد در صورتیکه کجوال باید صرف کند در اینصورت  
مزد و منفعتش در صد بیت پنج میشود و هر قدر حد زراعت پائین باید یعنی هر قدر شخص  
شود که زمینهای کم حاصل تر زراعت کند برای اینکه حواج جمعیت را رفع نماید فرد و تنزیل  
تنزیل میکند و گرایه ترقی مسینه زیرا که گرایه عبارتست از فصل حاصلخیزی منسی بر بدترین  
زمین فروری که گرایه بیشتر باشد بیان یکار دو ثابت میماند که هر چه جمعیت زیاد شود  
تنزیل طلبند مردم را محسوس میکنند که زمینهای کم حاصل تر با صعب الوصول ترجیح میکنند  
پس باقی تحصیل غذای مطلوب سرمایه و کار زیاد تری با جزیج کرد به باره اخیری را

و کار کمتر از سابق ثروت میدهد و بنا بر این فرد منفعت منزل مستقیم  
 اگر بنا شود که زیادتی فدا کند بواسطه زیادتی جمعیت لازم شده از اراضی که سابقاً  
 مزروع بود گرفته شود و بر زمینهای دیگر رجوع نکنند باز همان نتیجه حاصل میشود و چنانکه در  
 یکدیگر ترقی بکنند و کثافتات جدیدی واقع نشود اگر در یک زمین مخصوص سرمایه کار را  
 زیاد کنند حاصل آن زمین بهمان نسبت زیاد میشود مثلاً اگر دو برابر سابق سرمایه و کار  
 صرف کنند حاصل زمین دو برابر میشود بباره آسری اگر بخواهند حاصل را مقداری زیاد  
 بکنند باید با نسبت پیش از آن مقدار سرمایه کار صرف نمایند و اگر خیر از این بودی قند  
 کار و سرمایه را زیاد میکرد حاصل هم بهمان نسبت زیاد میشد تمام تشبیهات کنونی عالم منجم  
 مثلاً فقط یک فرغ بر برای آذوقه دادن یک نمت کافی بود و در صورت مانعی برها  
 زیادتی جمعیت نداشتیم کمزنگ شدن جان و مکان  
 از آنچه در فوق در باب منزل حاصل خبری گفتیم معلوم میشود که چرا فرد با روز بروز منزل  
 و بجهت در ولایات جدید و زیاد تر از ولایات قدیم است برای اینکه حقیقتاً  
 معلوم شود کمال مزینیم در کلستانان فرد و منفعتا خیلی است در استرالی  
 و در آن مملکت حد زراعت خیلی منزل دارد چنانکه نسبتاً بر ابدت زراعت میکنند

اگر در استرالی بود بکنی متروک بود پس در استرالی کم مقدار سرمایه کار یک نفر میکنند  
 خیلی زیاد تر از کلستان ثروت از آن حاصل میشود با نخبه اجر کار و سرمایه منسی  
 و منفعت در استرالی زیاد تر از کلستان است پس معلوم شد که منفعتا بسته به فرد کار است  
 بلکه بسته به فرد کار سازی است یعنی که هر قدر با فرد کم کار زیاد ساخته شود منفعت  
 زیاد میشود در استرالی فرد با زیاد تر از کلستان است اما عاقبت که ملاحظه میکنیم  
 باز در خبا کار از آن تمام میشود بجهت اینکه انجا ثمره کار بیش از کلستان است و حقیقت  
 این مطلب از اینجا معلوم میشود که در استرالی فرد عملیات بیشتر است منفعت سرمایه  
 داران هم زیاد است  
**در باب اینکه ترقی قیمت دلیل بر زیادتی منفعت**  
 بعضی گمان میکنند که قیمت زیاد دلیل منفعت زیاد است و این خطاست راست است که  
 اوقات که طلب شیئی ناکمان زیاد میشود موقفاً قیمت آن بالا میرود و فرد و ششندگان این  
 نرخ متوسط منفعت میسرند ولی کمز ذکر کرده ایم که رقابت کار و سرمایه بودی سبب منزل  
 این منفعت خواهد شد بجهت اینکه هر جا رقابت آزاد باشد قیمت بسیار از روی غایب حاصل آنها  
 متعین میشود در فصل سابق معلوم کردیم که ترقی قیمت سبب ترقی فرد میشود و مطلب جارییم

بیان قسم می توان عسوان کرد مثلا قیمت پارچه های سپید را مثال مینیم مخارج شئی  
 جارت از کار و مساک و خطر و ممکن است که بواسطه عوارض دیوانی نیز آن مخارج زیاد  
 شود پس هر کدام از این حسب آنکه ترقی کند قیمت شئی بالا میرود مثلا ممکن است در شش  
 پنجاه فی و آرد آید و کار زیاد لازم شود یا اینکه برای سپید پارچه عوارض زیاد  
 قرار دهند در هر یک از این حالات قیمت پارچه نیز ترقی میکند بدون اینکه با عین آن  
 لغوی سیرند بلکه می توان گفت ترقی قیمت نزع منفعت با عین را کم میکند در زمان جنگ  
 تحصیل نیز شکل شده قیمت آن بالا رفت در همانوقت کارخانه جات جنسارتهای زیاد میکنند  
 و مزد با بقدری تنزل کرد که سپید قطعه خلاصه نزع منفعت بسته است با نریش اجزای  
 تحصیل شئی و چون مخم ترین این اجزا کار است عین می آرد که بگویم نزع منفعت بسته است  
 بقیت کار نیز مگر گفته ایم که قیمت شئی باید بطوری باشد که هم مزد یک خرج آن شده  
 هم سرمایه که کار آن زود است بنا بر این معلوم است که اگر مزد عمده زیاد شد برای صاحب  
 سرمایه نفع کمی باقی میماند بنا بر این از نریش کار برای صاحب سرمایه بسته است با نریش  
 محصولی که از اتفاق کار و سرمایه حاصل میشود  
 حالا خوبت بدستی معین کنیم که برای صاحب سرمایه از نریش کار بسته بچه خیر است مثل

بیان کرده است که سه چیز از نریش کار را برای صاحب سرمایه در نریش کار ساری  
 آن دیگری مزد عمده یعنی اجزای حقیقی او دیگری ارزانی یا کرانی اشیا بلکه باید آنها را در  
 مزد عمده داد و این سه چیز هم در نریش کار است اگر کار سازی عمده زیاد شود و مزد او  
 و حواج زندگی بحال سابق باشد از نریش کار برای صاحب سرمایه ارزان شد اگر مزد کار  
 زیاد شود بدون اینکه کار سازی او بیشتر باشد از نریش کار برای صاحب سرمایه کران  
 شده است نیز اگر اشیا یک باید در ارزی کار عمده او ارزان شود و مزد او با تخفیف یافته  
 و از نریش کار برای صاحب سرمایه کم شده است مثلا در مملکتی مثل استرالی کار سازی  
 عمده یعنی ثمره کار خیلی زیاد است زیرا که اراضی حاصلخیز وسیع در آنجا است به جهت حواج  
 زندگی در آنجا خیلی ارزان است بنا بر این در مملکت هم نزع مزد درجه عالی دارد هم نزع منفعت  
 در فصل سابق که نسبت با عین مزد و منفعت را بیان میکردیم اظهار داشتیم که اگر عمده جات  
 کران کنند بطوریکه نزع منفعت صاحبان سرمایه کمتر از نزع متوسط شود عاقبت بری  
 خودشان نفعی آرد حال شاید کسی ایراد کند و بگوید اگر تمام عمده جات کلیمس تنفی شوند که  
 ادعای زیادتی مزد نمایند حرقشان پیش میرود و نزع منفعت صاحبان سرمایه با عین  
 و برای عمده جات هم ضرر ندارد در جواب این ایراد گوئیم اولاً خیلی مشکل بحال است که تمام

عملیات یک مملکتی با هم انبساط می شود ثنائیا بر فرض اینکه چنین اتفاقی هم شود و اما  
 عملیات در زیاد کردن مزد پیش و در نزاع منفعت پائین باید و از صد سه صد و سه  
 در این صورت به وجه سرمایه مملکت و بتسلسل میگذارد و نیز همان باعث تسلسل می شود  
 یکی اینکه چون منفعت کم شد کسری خیال پس اندازی می افتد و همه در فکر این مسئله که اگر آن  
 نفع قبلی که میسر شده است شوند و اگر هم بخوابند پس اندازی کنند چیزی قابل نخواهد بود دیگر  
 اینکه بسیاری از اشخاص چون می بینند در حرفه که دارند نفع زیادی نیستند بخوبی خیال  
 می افتد که سرمایه خودشان را بخارج ببرند و بکاری بکنند از آنکه فایده حسابی داشته باشد  
 در قسمت اول این کتاب بیان کرده ایم که سرمایه دو قسم است یکی سرمایه متحرک و دیگری ثابت  
 ثابت بنا بر این اگر سرمایه مملکت تخفیف یابد این برود و جز نقصان یافته است و چون  
 فایده عمده سرمایه متحرک اینست که از عملیات نگاهداری میکند پس هرگاه سرمایه متحرک  
 کم شود ما چاره از عملیات تسلسل میکند پس معلوم شد که هر قدر که سبب تسلسل نفع منفعت  
 باعث بخارج بردن سرمایه نقصان یافتن آن میکند در سرمایه مملکت که کم شد سرمایه  
 متحرک هم بتسلسل کم می شود و مزد بتسلسل میکند اگر عملیات و دعای زیادی می کنند  
 و نفع منفعت بقاعده تسلسل نماید سرمایه متحرک نقصان خواهد یافت بطبقات عملیات

خسارت زیاد دارد خواهد آمد بحسب اینکه چون توقعاً فردشان زیاد شده و منفعت عاقبت کم  
 نیستند جمعیت زیاد تولید میکنند و چون مزد با شروع بتسلسل نمودن ایشان می بینند که  
 جمعیتشان زیاد شده و وسیله معاششان نقصان یافته است بدین معنی مثل شمشیر که برود  
 دم آن تیز باشد و از هر دو طرف برود با نوازوری آورد چنانکه چندان قبل عملیات  
 قسمت شرقی لندن همین گرفتاری چار شده بود در لندن مخارج کثیر عملیات  
 جابجایی دیگر بیشتر است چرا که گرانتر و حساس تر است از زان قبلی کران از این  
 بلاد است بنا برین فرد عملیات هم بطور لزوم در بخا بیشتر است نتیجتاً کرانی عمل  
 این شد که مدت زمانی یکی از کسب های قسمت شرقی لندن یعنی کشتی سازی را با هم  
 سرمایه ضرر کرد بنا بر این ایشان سرمایه خود را متدرجا از لندن بنا در مثل لاسکوت نقل  
 کردند که در بخا عمل و مصالح کار را از آن از لندن مستیوان تحصیل کرد از طرف  
 عملیات لندن فردشان زیاد بود جمعیتشان هم زیاد شده بود لهذا وقتیکه صنعت کشتی  
 سازی کم شد عملیات لندن چار صد و پنجاه شدند  
 از عمده بخارج بردن سرمایه اینست که میدان قابت را وسیع میکند سابق گفتیم که  
 هرگاه تجارتی منفعت زیاد داشته باشد سایر سرمایه داران در آن تجارت قابت میکنند

منفعت آن نفع معمولی میرسد و در نزد این سلسله در تجارت های بک ملکیت صحیح باشد  
 یقین است که در تجارت چندین ملکیت نیز صحیح خواهد بود هر چند صد آن کمتر و وسیع تر  
 بود و جهت اینکه رقابت در تجارت های خارج محدود تر است اینست که حمل و نقل سربا  
 بخارج احتمال ضرر و خسارت زیاد دارد مثلاً احتمال دارد که در وطن کمفروگانه از تجارت  
 زیاد باشد و نفع کمی از تجارت خود برده و نفع مطلق باشد که اگر سرمایه اش با استرالی بر  
 پنج برابر حال منفعت آن برسد و معذک شکل تحصیل طلاعات صحیح و دوری او و صحیح  
 مسافرت و بی ملاحظات دیگر مانع است که با استرالی مهاجرت نماید لکن این مواع روز  
 از این بدست میشود بجهت اینکه اطلاع و بوشن دم کم کم زیاد میشود و وسیله مسافرت  
 سهل میگردد و حمل و نقل سرمایه بخارج آسان میشود چنانکه بحال بسیاری از ماکن اروپا  
 کارخانه انگلیسی است با سرمایه انگلیس کار میکند صد سال پیش صاحبان کارخانه  
 با نجا غیر سید که کار و حرف خودشان را از یک ولایت به ولایت دیگر میبرد لکن حال  
 می رود که روز بروز این رسم متداول شود تا آنکه نفع منفعت تمام ملکیت خیلی بزرگ  
 سهیمت بزرگی را که ثروت آن منقسم شود شرح اویم لکن قبل از آنکه این باب اتمام  
 خوبت میان کنیم که نخبه بندی دست کشیدن عملیات از کار بجهت از دیدن فرد و آنها

فرد با منفعت چنانچه بر سرمایه دارد لکن اصل آئینده مخصوص این مطالب از رسم  
**( فصل چهارم )**  
**نخبه بندی و ادعای زیاد و مرد عمکه جات و نخبه های آریق**  
**( خاصیت نخبه بندی )** نخبه بندی عبارتست از نگاه و نگاه یک عملیات کم  
 بایکدیگر میکنند و آن دو خاصیت دارد یکی اینکه فایده حسبه ای آن میرساند از نخبه  
 که بر خصوی از خصای این نگاه مجبور است که در مال مملکتی حسبه و از این سخن بدست  
 اگر وقتی ناخوشند یا یک یا مانده از زمین حسبه و مملکتی با عانت میشود و اگر کسی از  
 میرد مملکتی حیال او را او میداند فایده این رسم ظاهر است چنانکه در انگلستان عملیات  
 نخبه بندی در آنند و دیده نشده که بکمالی و تصدق گرفتن مملکت شود  
 خاصیت دیگر نخبه بندی اینست که حقوق عملیات را حفظ میکند یعنی هر وقت فرد عملیات  
 کم باشد مستویان آنرا زیاد کند یا اگر کم نیکه عملیات در روز کار میکنند زیاد باشد آن  
 کسر نماید و همین اسطه حساب سرمایه با نخبه بندی ضمیمه می دارند چنانچه نخبه بندی ناسطه  
 عملیات در از دیدن فرد پیشرفت میکند  
**دست کشیدن عملیات از کار بجهت زیاد کردن فرد**

اگرچه عملیات صاحب سرمایه از یک ضررهای زیاد کشیده اند معتمد نمیتوان گفت  
 ندارند برای حفظ حقوق خود اتفاق کنند طرز عمل از انفرار است که عملیات در  
 با هم اتفاق داشته باشد اما میکنند از اینکه کار خود را با اینکه صاحب سرمایه میخواهد ببرد  
 بفروشند و ایرادی هم برشان نیست چنانکه اگر تاجری نخواهد متاع خود را بکشد  
 طالبند بفروشد کسی نمیتواند بر او ایراد کند و در صورتیکه تاجر مختار باشد که متاع خود را  
 بر قیمت که میخواهد بفروشد عمل هم حق دارد که بر اندازد که میخواهد ببرد و در صورتیکه  
 بکفر این حق داشته باشد صد فروهنرا از ضرر هم حق دارد دست کشیدن عملیات از  
 کار ممکن است برای خودشان یا غیر خودشان ضرر داشته باشد لکن کسی نباید جبراً ایشان را  
 مانع شود بجهت اینکه هر کسی مختار است که هر چه میخواهد بکند بشرط اینکه متعرض آزادی دیگران  
 نکردد و اگر خود جنبه ای بچیند بی وفق این قانون رفتار کرده بود هیچکس نمیتواند  
 ایشان را سرزنش نماید لکن ایشان مثل سایر مردم از این قاعده تعدی کردند و هر چه صد  
 دیدند از آنرو دیدند مثلاً در قدیم که دولت میخواست بچیند بی اموتوف کند اجزای  
 بچیند عملیات را بزور داخل انجمن خودی نموده در صورتیکه شاید یکی میل داشتند  
 آن نگاه شود لکن ایشان مردم محسوب میکردند و اگر لازم میشد آزار و اذیت نمیدادند

بلکه گاهی با قتل هم میکشیدند تقسیم رفتار البته پسندیده نیست چنانکه در صدد رفع آن  
 اما شرارت بد رفتار میضی از جنبه ای بچیند دلیل نمیشود بر اینکه این تهاجم و اتفاق  
 کار بدی است و نباید بچیند آن فعال از مردم سلب آزادی نمود گذشته از این  
 که بچیند آزادی قانونی مجاز شده و متعرض جنبه ای آن نمیشوند آن سوره علمای تجلی  
 کم اتفاق میافتد سابق جنبه ای بچیند آلات افزار عملیاتی را که در حرکت خود  
 بنویسند میریزد و پنهان میکند یا ضلع میخورد لکن جلال این کار با موقوف است  
 یکی از فواید عمده بچیند نیست که تفاوت زیادی را که مابین وضع عمل صاحب کار  
 است از میان بر میدارد و از این جهت عملیات غالباً ذخیره و اندوخته اند که نتوانند  
 مدت زیادی بکار روند کی کنند با این واسطه یک عمل تنها و بی همت است اگر اتفاقاً صاحب  
 کار خود نزاع پیدا کند خیلی در عسرت میافتد و اگر چند روز بکار بماند اگر سنگی میبرد یا  
 بکدائی میشود حال آنکه صاحب کار چند روز ضررنداشتن عمل میکشد بعبارة اخرى ضرر  
 مالی مختصری بود و آید پس مابین عمل صاحب کار تفاوت بسیار است یکی جانش  
 در خطر است دیگری مالش اما بچیند بکند بر رفع این عیب را باید بجهت اینکه اگر  
 اجزای یک بچیند بخواهند دست از کار بکشند از پیش اندوخته حشمت کرده اند

در مدت بیماری درسخی نیفتند از نیزه معلوم شود که چرا در مکتب نکلستن منزل با کس  
 تجارت و نکال تحصیل کار مثل فرانسه اسباب گفتگوی ولتی و نقاشی نشود چه در این  
 چون بچندی عملیات از بقوی حفظ میکند ایشان بسرو صد درمی آید  
 بچندی بواسطه رابطه که با ادعای زودیا فرد عملیات در پیش از سایر انجمنهای  
 اتحادی که در میان طبقات عملیات است طرف توجه شد است لکن این ادعا  
 ثابت شده که بچندی هم کمی از سالی است که عملیات برای ماه و دفع افکار  
 و سکنت خویش پیدا کرده اند و این کمی البته بسیار نخبه ای شان خیلی کمتر است چنانچه  
 حساب معلوم شد که عملیات بچندی از خمس آنها می رسند که تکمیل نخبه ای می گردانند  
 سابق گفتیم که مقصود از بچندی اینست که اجزای آن حتی الامکان فرزندان زیاد باشد  
 و اگرچه غالباً اجزای بچندی متمم کرده اند باینکه قواعد کنونی طبیکت را بهم نزنند  
 لکن از دستار یکدیگر می بینیم شان از آن قواعد بخواهی آگاه میشنند و بر وفق آنها قیاس میکنند  
 مثلاً میدانند که نفع فرد تناسب است با اینکه صرف مزد عملیات میوه دو عده آن عملیات  
 و اگر چه این قاعده را تمام طبقات کارگران معمول میدانند لکن هر بچندی در طبقه مخصوص  
 از عملیات نسبت به آن طبقه این قاعده را منظور میدارد و بنا برین سالی که بجهت کار دارند

غالباً یا اینست که عده عملیات که در حرفه کار میکنند کمترین یا در خول آنها  
 در کار مانع می شود مثلاً قرارداد داده اند که هیچ عملگشی سازی نمیتواند داخل بچندی شود  
 مگر اینکه هفت سال شاگردی کرده باشد از طرف دیگر هیچ صاحب کاری حق ندارد عمل  
 گشی سازی بگیرد مگر اینکه آن عمل تصدیق داشته باشد که هفت سال شاگردی کرده و اگر  
 غیر از این بکند تمام عملجاتی که بچندی دارند دست از کار میکنند نیز در حرفه کار  
 دوزی هیچ استاد کلاه دوزی نمیتواند در یک زمان بیش از دو شاگرد نگاهدارد  
 بنائی نیز همین قاعده است چنانچه هیچ استاد بنائی کار نمیکند مگر اینکه یک عمل بر دست  
 خود داشته باشد

باید گفت بود که در حرفه های محترم اربیل طبابت و طبایع همان قسمند باید که در بچندی  
 عملیات است موجود است مثلاً همانطور که استاد گشی ساز عملیات را تصدیق می کنند  
 هفت ساله اند تا سه ساله قبول میکنند طبیب هم باید که از جمیع متبصری تصدیق نموده باشند  
 بیاد می رود تا سال ۱۸۷۵ در کلستان آنها جازه طبابت میدادند و با بنواسطه حرفه  
 طبابت محدود بود و در این واقع که میخواهند زنها را نیز در طبابت قبول کنند اجزای  
 دارالمعلمین خیلی شکایت میکردند و همین طریق در بسیاری از حرفه های است



از قبیل نقاشی روی چینی قالی بافی و مثال آنها مگر در عیال دست از کار کشیده  
 برای اینکه عیال نامان را از حربه که از خودشان بیرون نکنند بقصد اینکه رقابت محدود  
 شود همان طور که کلاه دوز پیش از دوشا که دستبند نگاه دارد و کیل هم پیش از دوشا  
 شاکر دستبند داشته باشد و با تقسیم که بنا تا یک عمل بسته باشد کار نمیکند در درخت  
 مکه هم تا قاضی یک قاضی جزا تری بسته باشد مجلس شوری منقعه نشود این شاملها  
 که زدیم برای این نیست که از بچه بندی تقویت مایم بلکه برای اینست که ثابت کنیم که  
 با علم و تخصص معلوم برود برای صرفه شغل خودشان یک سینه معلوم میدارند و قیاس  
 آنها اینست که این کارها برای خودشان برای سایر مردم فایده دارد و اگر در یک طبقه  
 دیگر با صیحه باشد البته در طبقه دیگر نیز صیحه نخواهد بود یعنی اگر این وسایل برای چیزی  
 بچیندی مورد علاقت باشد برای طبیب قاضی نیز مورد علاقت خواهد بود

نیز باید گفت بود که بسیاری از کارها و عملها در معنی بچیندی هست در صورتیکه در ظاهر  
 اسی از آن نیست مثلا در میان صاحب کاران مثل عیال نامان و تفاهات است چنانکه  
 صاحبان آهنگری در هر سه ماه یکبار اجرت دارند و در کار قرار میدهند که در هر سه ماه  
 آینه بچیندی باید معلوم است مزد بدهند و در قسکه میخواهند از نرخ مزد بجا بمانند متفق میشوند

که بجا بکیرتبه نگار را بکشند چون دلیل که گفتیم عیال نامان در شکل تخا و مختار باید بگویم  
 که صاحب کاران نیز در اینکار خستیار دارند لکن عیال نامان است که بچیندی  
 صاحب کاران بچیندی عیال نامان نقاضت و خصومت دارند و نمیکند باعث خسارتها  
 کلی میشود ولی تا این خصومت باقیست مانع شدن آنها از آن اتحاد فایده نخواهد شد  
 بجهت اینکه اگر این خصومت در میان نبود این شکل بچیندی آدی نیز شکل نمی یافت  
 پس کسانی که از بکار و خسارتها و صد مایه بچیندی صاحب کاران را دردی آید  
 تا علم و محزون بسیار باید حتی الامکان سعی کنند که این نقاضت از میان بردارند  
 و الا مادامیکه این نقاضت باقیست از اینوضع کزیری نیست عیال نامان دست از کار  
 میکشند و از دیاد مزد طلب میکنند صاحب کاران قبول نمی نمایند آنوقت اگر عیال نامان  
 همراه کارنده صاحب کاران کارخانه را می بندند و عیال نامان را جواب بگویند و کار متوقف  
 میماند تا اینکه یکی از طرفین راضی شود یا اینکه هر دو دست را می بایم بکشند

**اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت**

در این دو خسر برای رفع این نقاضت خیلی کوشش کرده اند که بصاحب کار و عیال نامان  
 که صرفه هر دو در یک چیز است و اول از همه بچیندی کرده اند اینست که در کار گذشته اند

عده در ترقی و بسودی حرد خود شریک باشد با نظیر آن که تمام یا جزئی از سرمایه  
 در آن حصه لازم است از خود عهده با و فیکه تمام سرمایه کار را خود عهده جات به بند  
 حالت را اتفاق در کار میگویند یعنی که عهده جات در کار اتفاق کرده اند و معلوم است که کسی  
 و از دستشان ترقی کند و سرمایه یاد ترفع به به عبارتی حسنی تقاضت مابین عهده  
 و صاحب کار برده آشته میشود در صورتیکه فقط جزئی از سرمایه را عهده جات به بند آفته  
 میگویند عهده جات صاحب کاران شراکت دارند و خیال منزه عهده جات چون سرمایه  
 که آشته اند می میکنند که کار زیاد تر پیشرفت کند بیک طریق دیگر نیز منسوبان عهده  
 در کار ساعی نمود از آنجهت که لازم نیست عهده در کار سرمایه داشته باشد فرارند  
 که هر وقت منفعت سرمایه از منبع معینی تجا و ذکر در بعد نمیشد از آن زیادتی منفعت سهمی  
 به بند در صورت معلوم است که عهده سهمی دارد که منفعت سرمایه را از آن منبع معین  
 تجا و ز به برای اینکه خود در آن شریک شود با منواله بهر کار میکند و آلات و مصالح را  
 ضایع نمی نماید اینوضع را تسهیم منفعت می نامند تسهیم یعنی تیکه در کتابیکه در این باب  
 نوشته و ما پیش شماره از آن کردیم میگوید با بنیاد طرد داشت که مقصود از تسهیم منفعت  
 نه اینست که عهده را از کسی صاحب کار متحول کنیم بلکه تسهیم عهده را با کار و ادایه بر ما برآید

و منفعت را زیاد کند و از آن سرمایه و منفعت سهمی بخرد او بد بسیم

**اتفاق در کار در فرس**

در مملکت فرانسه پیش از آنکه در ترقیات و نظیبات امور صنعت کار و تجربه میکنند در  
 اشل زیاد از اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت دیده میشود مثلاً در ۱۸۳۶ کپانی  
 راه آبن پاریس از آن قرار گرفته آشته که اگر منفعتش از صد هشت زیاد تر شد بقدر  
 تجا و ذکر مبلغی از آن را میان عهده جات تقسیم کند و در طرف سی نه سال بهین وسطه  
 منفعت بقدری زیاد شد که پنج کرد و در هشتاد و سه هزار و سیصد و پنجاه و سه لیره از  
 میان عهده جات خود تقسیم کرد و گمان از معروفی در پاریس تجا و ز از سه هزار نفر کار کرده  
 در ۱۸۲۷ وضع شراکت عهده جات را در دستگاه خود قبول نمود و خیلی از غیلب مستفیع شد  
 چنانکه آن دستگاه حالا کپانی معتبری شد که هشتصد هزار لیره سرمایه دارد و سیصد  
 لیره آن مال عهده جات و پانصد هزار لیره متعلق بصاحب گاه است  
 میگویند آن که در هشت گزیر جدا می آرد در دستگاه خود بهین طریق تسهیم منفعت را  
 کرده و علاوه بر آن تمام عهده جات را که کار گرفته در عمارتیکه آنرا عمارت اجماع نمیده  
 جمع کرده است آن عمارت حالا بیشتر باسم فامیل تسهیم معروفست عهده جات سی و گزیر

زیاده از هزار و دویست نفر سینه و پانصد پنجاه نفر آنها با اهل و عیال در آن حالت  
زندگی میکنند هر خانواده اطفاها مخصوص در دارند و هر طور که بخواهند بکلی بیع  
سر نمایند گرایه اطفاهای چهارت خیلی ارزان است یعنی هر دو طاق در ماه شش  
گرایه دارد و علاوه بر این اطفاهای مخصوص از برای عانه هم ارس و جای پیش  
اطفال و تیار و نهار و کتاجانه و طاق مطالعه و قهوه خانه و باغها در آن عمارت  
سیوگودن خود در فاسطیله منزل در دو تمام خربانیات و سنگا ه توجه وقت  
تانه میکند برای اطفال شیر خوار کهواره سبزی اجراع کرده و چون شلنگ دارد  
قبول زن نیست کارخانه جراب باقی دایر کرده که زنهار دخترهای عمل جاش در با  
تحصیل معاش میمانند و از جمله فرایدهای برای گسین این عمارت است اینست که  
در خانه خودشان طبیب دوا دارند و بعد جانیکه مریض میشوند عانی میکنند و آنها  
که بن بری میرسند موابج یعنی برای آنها قرار میدهند در سنگا سیوگودن و سنگا  
خود را بعد جاش به صد و هشتاد هزار لیره فروخت با نواسطه در سال صد پنجاه لیره  
لیره شش لیره و بعدا هشتصد لیره که باو میدهند که آن سنگا را اداره کند  
عمل جات بعد از ادای این مبالغ و وضع سایر مخارج آنچه باقی میماند جمع میکنند که صد

باشاد هزار لیره سیوگودن را بدهند و دستگاره را بکلی تصرف شود  
سیوگلر در پارس دستگاره خیلی معتبری است از آن خوب معلوم شود که تسهیم منفعت  
چیز نایب حسنه دارد این مرد پسر یک کفش دوز داشتی بود و در سن میت سالگی بزرگ  
سه شلنگ نزد کارگر بود و از آن موضع محقر در زمان کمی به دستگاره بزرگی رسید و این  
چیز غریبی است خود گلر هم آدم غریبی بوده چه بکنت اثر و بیکه برای شخص خود تحصیل کرده  
بود واقع شده بخیال افتاد به بسیاری بکند که تمام عمل جاش با او شریک شود  
سیوگلر شرح حال خویش را نوشته در اینجا میگوید پیش خود خیال کردم که خوبت بدی  
بکنیم که عمل جات بیشتر دل بجا بدهند و در یک روز معادل نصف شلنگ با او کار  
کنند علاوه بر این مصالح را ضایع نمایند و اگر چنین شود روزی و شلنگ نیم صرفه حاصل  
شود و در صورت در سال تجارت از سه هزار لیره فایده دست به خلاصه سیوگلر در  
ابتهام کرد و مقصود خود را حاصل نمود ابتدا در سه ساله منافع خود را میان عمل جات قسمت  
کرد کارگر با که انطور دید برای صرفه خودشان بیشتر بکار دل بستند و با نواسطه هر سال  
فایده زیاد تر میشد و بر عایدی عمل جات بیشتر و ده میشد طریقی که ابتدا بخرید بود  
که عمل جات را با یکدیگر اتحادی داد که بیکدیگر اعانت کنند و جی جمع نماید سرمایه

این جماعت کم کم زیاد شد و از باجگار خستند و روز بروز بکار زرتی کرده و بکار خان برب  
 آزاد داده بود که بعد از مرگ خودش بم بهمان ترتیب ماند در وقت بکار در آن  
 بیش از هزار لیره معامله میشد و ده سال بعد یعنی در شصت و هفت هزار لیره رسید عده  
 عمل جا نیکه این مبلغ میان آنها تقسیم میشد قریب هزار نفر بودند که در آن اتفاق در  
 کار در امور زراعت نیز مجرب می شده بهره کامل از آن برد با معنی که در شصت و هفت  
 عمل جات که شریک شده بودند فرغند و اگر در با معنی سرمایه که در چند سال معینی آن  
 مبلغ با وسیله و از نیکان چنان مفید اتفاق افتاد که چند سال بعد فرغند بزرگتر بهمان  
 ترتیب سابق عمل جات او عمل جا نیکه در بکار شریک بودند از میان خودشان بخشی از  
 نظیم و ترتیب کار شکل دادند و بکار که با نیکه شمول کار بود فرمود مسولی را میدادند  
 در چند سال معینی که عاید میشد میان صاحبان سهام تقسیم می نمود این فرمود چند  
 سال بکمال خوشی دایر بود چنانکه سرمایه شوی کردن با بود فرمود و در وضع و حال  
 عمل جات هم بسبودی محسوس پیدا شد فرغند اولی بکمال هم دایر است لکن فرغند  
 ثانی که بزرگتر بود بعد با و شرکت شد معینا سهم شریک تمام آنها رسید و همه طلبها نیکه  
 صاحب ملک یا گمان میکرد اشتند داده شد و چون از بعضی جا با اعاتی آنها رسید

دوباره دایر گشت تا مجال هم با وجود اینکه نزع اجناس خیلی تنزل داشته که رایج و سیاه  
 مخارج داده و عمل جات بسیار بکار گرفته در صورتیکه فرودشان بر ازم اندکی بیش از آنچه  
 در آن فرج معمول میشد داده است

**ر ا ت ف ا ق در کار در انگلیس**

در انگلیس بعضی از قواعد اتفاق در کار در حسبه تغییرات داده اند یکی از بهترین آنها  
 آن از قراری است که در ذیل گاشته شد آقایان برگزیده در شهر برکشیر معدن نخل  
 سنگ داشتند و مدتاً معا در باجگار آمدن لکن متصل با بعد بخوان نزع اتفاق می افتاد  
 پیوسته از کار دست میکشید و ادعای زیاد فرمود می نمود و با بنیواسطه بقدری حسنه  
 با آقایان فرج بر وارد آمد که نزدیک بود دست از کار بکشند حسن الامر چاره جز این نبود  
 که پای شرکت بر میان آورند بنا بر این در کار خود را تبدیل کردند بیک کپانی شرکت  
 و سرمایه آنرا که صد سی و پنج هزار لیره بود تقسیم به نه هزار سهم پانزده لیره نمود و خودشان  
 شش هزار از این سهام را برداشتند و سه هزار دیگر را برای مردم که اشتند و انگار  
 که عمل جات نین می ختارند که هر قدر از این سهام را میخواهند بردارند عمل جات در  
 سهام را برداشتند و با بنیواسطه عمل هر چند بیک سهم بیشتر داشت در حقیقت در دست

شریک بود بعد در ده چند نفر رئیس معین کردند که از جانب سهم داران دیکل باشند  
 و عهده جات هم از جانب خویشان و کلبی تعیین نمودند و قرار کردند که هر وقت  
 سرمایه از صد و پنجاه و زکریه و نصف زیاده آن میان عهده جات متناسب کارشان تقسیم  
 این تیر بر قریب سه سال مره خوبی بخشید و در زمانیکه همه با صاحب کاران عهده جات  
 نزاع بود و عهده جات متصل دست از کار کشید و ضررهای فاحش وارد می آمد دست کار  
 آقایان بر گزید در کمال خوشی می گشت و صاحب کاران عهده جات هم می گفد که کمال گرفت  
 داشتند اما بعد با تجارت زغال سنگ مرده و منفعتها بقدری بلافت که تا آنوقت  
 چنین چیزی دیده نشده بود در سال ۱۸۶۲ تقریباً فردا و منفعتها ضعیف باقی ماند  
 در دستگاه آقایان بر گزید نزاع برخاست که این زیانی فرد و منفعت را چه قسم میان عهده جات  
 قسمت کنند رؤسا ابتدا او را کردند که عرض صد و بیست و نوزده بسته به ادا ابتدا اجرت  
 مقبول شد لکن چیزی نگذشت که قیمت زغال سنگ شروع تیز شد و صاحبان و میان  
 زغال که آقایان بر گزید هم از آنجمله بودند اعلان کردند که فرد عهده جات باید کم شود و  
 برای اینکه زیر بار این کمی مرده نروند دست از کار کشید صاحبان سهام بخشی کرده  
 از وضع سهم منفعت اظهار شکایت کردند و از آن ترک نمودند خلاصه زمانیکه سهم منفعت

در میان آقایان بر گزید معمول بود سی چهار هزار لیره بمسلمان یا دینی منفعت سهم  
 داده شده بود و خیلی جای اتموس است که و قلع چند سبب که آن شده است  
 اگر چه در شبی طرفه سهم منفعت متروک شد لکن باید منفعت بود که بسیاری از عهده جات  
 بمنو آن رسم را میان خودشان معمول میدارند و بسیاری از سایر دستگاهها  
 صنعتی نیز این طرفه را پیش گرفته اند که از جمله آنها کارخانه بزرگ قالی بافی با لنگر  
 و چایخانه آقایان کابل و بسیاری از دستگاههای دیگر مخصوصاً در کارخانههای چای  
 چینه و چک سازی این رسم خیلی معمول است لکن در مملکت انگلیس این رسم در تقسیم  
 بیشتر فایده بخشیده اما در بعضی آن  
**مجالس محاکمه**  
 در بعضی صنایع مخصوصاً در کارخانههای ابرق و جراب بافی ولایت پهن گام مجالس محاکمه  
 قرار داده اند برای اینکه گذارند عهده جات دست از کار بکشند و کار خیلی مفید فایده است  
 این مجالس محاکمه عبارتست از یک عده مساوی از صاحبان سرمایه و عهده جات برابر  
 منعقد میشود و هر نزاعی که میان صاحب کاران عهده جات واقع میشود با مجلس رجوع میکنند  
 اجزای این مجالس دوستانه گفتگو کرده و هر قدر اطمینان میان مجالس محاکمه بهین طریق مکرر نگذشت

که عداجات دست از کار بکشند و بخود و صاحب کارشان ضرر وارند

### مخزنهای شرکت

ممكن است بعضی شخاص شرکت در کار را با مخزنهای شرکت اشتباه نمایند برای دفع این  
نوبت کویم شرکت در کار تجارت از انیت که صاحب کار و عمل در کار با هم شرکت  
باشند حال آنکه در مخزنهای شرکت لازم نیست که باین صاحب کار عمل اتفاق باشد بجهت  
بر کلام زمین مخزنهای شرکتی است که اسام آنرا غالباً کسانی بر میدارند که هیچ دخل  
کارتینند اگر چه چکند و کار با و عداجات نیز سهم داشته باشند ولی این مسئله لزوم ندارد  
مخزنهای شرکتی اتفاق میان صاحب کار و عمل را بسبب بیعت کار خود قرارند و بلکه بیعت  
کرده انیت که معاملات را نقد نماید و باین بیعت مشتری رابطه بلا واسطه دارد که باین  
مشتری و سه نفر واسطه لازم نباشد پس در مخزنهای شرکت باین صاحب کار و عمل اتفاق  
نیست اتفاق باین بیعت مشتری است در مخزنهای شرکتی قیمت جنس کمتر از سایر مخزنها  
و جهت آن نیست که سفید و ش سفیدند و برای آرایش و مال خود خرجهای بود  
غنی نمایند با وجود این برتری با اینکه مخزنهای شرکتی در جنبه ایی جای نخب است که بیا  
تجارت انیوضع مشمول نمیکند مگر آنکه کویم رسم تازه است و مردم غالباً از رسوم تازه که برین

و مخزن شرکتی معروف است (راکدیل پایونیرز) که یکی از قدیمین و مسرورین  
این مخزنهاست کمال قید را دارد که معاملات نقد باشد و بطریق معمول خرده خرده  
هم میکنند و هر سه تا فریغ حسابیند و منافع عاید را از ان تقسیم میکنند که در  
صدیج بر سرمایه صاحبان هم میدهند و ما بقی منفعت میان مشتریان قیمت میکنند و بر  
بناب خرید که در عرض سال از آن مخزن کرده یعنی در انیت باید در ۱۸۶۳ که مخزن  
راکدیل پایونیرز راه قیاد سرمایه آن بقدری بود که فقط یک صندوق جای یک عمل سنگ  
خرید در ۱۸۶۳ معاملاتش در سال بدو بیت و چهل شش هزار و سی یک لیره رسید  
و این مخزن از ابتدا عداجات دایر کرد پس شک نیست که اگر مخزنهای شرکتی را بخوبی  
اداره کنند فواید بسیار خواهد داشت و چون فایده و برتری این قسم مخزن در نزد کس  
مشهور شد ظن غالب انیت که در بسیاری از حرفه ها و کسب رسم نقد بودن معامله را که  
عمده باعث پیشرفت مخزنهای تجارت است مشمول بداند

**(صفت چهارم)**  
**در باب تجارت با خارجه و اعتبار گرفتن ایالت**

این قیمت مثل است فصولی در باب تجارت خارجه و اعتبار و ارزش بر قیمت است  
گرفتن ایالت اگر چه نظر چنین نماید که تجارت خارجه و اعتبار را خوب بود در باب اعتبار  
ثروت میان کرده باشیم لکن در کتب معتداتی تهرانیست که مطالب علیحد بیان کرده شود  
از برای فهمیدن اسباب تعیین نرخ سرمایه و مزد و منفعت دانستن معنی ارزش و قیمت  
و شناختن سبب تعیین قیمت اعتبار و حقیقت پول لازم بود گذشته از این اگر بیان تجارت  
خارجه و اعتبار را قبل از شرح تقسیم ثروت قرار میدادیم ممکن بود برای بستن اسباب اعتبار  
شود لکن این مطالب را مخصوص قیمت چهارم قرار دادیم

**(مصل اول)**  
**در باب تجارت خارجه**

فایده بزرگی از تجارت خارجه حاصل شود از راه تقسیم کار است چه اگر ممالک در تجارت  
با یکدیگر باشند نتیجه این میشود که هر قومی متذخر آن جناسی را که فایده کمتری در آن ممالک  
خودش خوب میسر شود تهیه میکند و آن جناسی را که در ممالک اشغال فرمایند میسر شود تهیه

آنها تحت جهت نمیکند و خارجه داخل میکند باین واسطه مخرج تحصیل اشیاء کم میشود  
و کارسازی سرمایه و کار با عملی درجه میرسد مثلاً خاک فرانسه ای پروردن انگور  
مناسب است و آب هوا و عادات مردم بطوری است که این میوه را خوب عمل میسازد  
در صورت مالکی مثل فرانسه پیش از آنچه برای خودشان لازم است انگور و شیر و سراب  
دارند و باین واسطه میتوانند حاجت مالکی مثل انگلیس را که آنطور صلاحیت عمل آوردن  
انگور را ندارد بر آورده کنند پس تجارت خارجه فایده اش اینست که اگر حاجتی در کشور  
میوانیم از بلاد خارج رفع آنرا بکنیم و مجبور نیستیم که سرمایه و کار زیادی صرف کنیم که در ملک  
خودمان آنها را پیدا کنیم و نیز اگر خودمان زوایدی داشته باشیم بولایات دیگر با آنها  
اند میسریم و بفروش میسرسانیم

بواسطه معادن نمک که در بعضی نواحی انگلیس و المان است این دو مملکت نمک زیادی  
دارد و اگر عرض معینی نبود شاید که تمام مکی که مردم فرانسه لازم دارند از انگلیس و المان  
برای ایشان بیاید و این نمک خیلی متنازست برای است که قابل استعمال شود کار  
خیلی مختصری لازم دارد بطوریکه میتوان گفت تقریباً مفت است می آید بنا بر این  
این نمک را میتوان نصیب ارزان خرید و بستر از آن مکی است که بزحمات زیاد در

کارخانهای فرانسه مصنوعات ساخته میشود خلاصه اگر تجارت آزاد بود ملک انگلیس و فرانسه  
 چون هم ارز آترو هم بهتر از ملک فرانسه است متداول میشد لکن حایان تجارت در غلبه  
 میکنند باید مانع دخول ملک خارج بملکت فرانسه شد چه اگر ملک خارج وارد فرانسه  
 کارخانهای ملک سازی فرانسه بسته میشود و عده زیادی از آنها صید با کما شغول  
 بکار میمانند و شعبه صنعت ملک ضایع میشود بنا بر این بقدری بزرگت خارج بایست  
 و عوارض سه راه داد که از ملک اخذ کران تمام شود و دیگر از خارج ملک نبراس  
 نیاروند راست است که این تدبیر صنعت ملک سازی فرانسه محفوظ میدارد معنی  
 مجبور میکند که مبنی از سرمایه ملک صرف صنعت بجا ل شود حایان تجارت در غلبه  
 منت نیستند که اگر غرض از روی ملک دارند و کارخانهای ملک سازی بسته  
 لای سرمایه آنها بکار نمیماند و بکار دیگر که فایده شش بیشتر است صرف اهد شد  
 که چون ملک خارج بزرگت اخذ تقدم مجبور بابتد کارخانهای ملک اخذ خسارت  
 دید لکن کم کم سرمایه خودشانرا از این کار کم حاصل سیرن میاورند و فکر کار بر حال  
 بینانند که شایسته مناسب خاک و آب سایر مقتضیات فرانسه باشد و بعبارة چینی  
 ضروری اردنی آید بلکه سرمایه کار بجا ل بکار با حای مستقل سکیر و دیگر فایده آن زیاد

میشود و در این صورت کلیه سرمایه وقت زیاد شده و بر تحصیل ثروت افزوده شده  
 این مقال سرمایه از کاری بکار دیگر اکنون در ملک انگلیس شایده میشود بواسطه ورود  
 زیاد از امریکا در آن ملک زراعت انگلیسی میسیند خاس امریکا از نیشتر خاس او  
 در انگلیس نفوذش میرسد اما داد و فریاد میکند که تجارت مرا حفظ کنید بلکه قفس  
 میکند که چه ضعیف را میتوان در انگلیس عمل آورد که امریکا آنها نتوانند در نتیجه آن  
 بر او تفوق بچینند و شمال دارد که تا چند سال دیگر بعضی از فزارع ماکل فروشی شود  
 بجهت اینکه گل و سبزی تازه چیزی نیست که از امریکا بتوان بنگلیس آورد و اکنون هم  
 بعضی متوجه اینکار شده اند و نیز باید منتفت بود که چون ذوقه از امریکا از نیشتر وارد  
 میشود مردم قدری فاه پیدا میکنند و میتوانند مقداری پوشترا صرف بعضی نفعات  
 از قبیل گل و سبزی و شمال آن میکنند  
 حال ملاحظه کنیم که حمایت حایان تجارت اخذ بر شتر بان شبانیکه در تحت حمایت  
 ایشان در می آید چه اثر دارد حمایت کنندگان ملاحظه حال با بعین را خلی میکنند لکن  
 منتت حال شتر بان هیچ منتتند پس گوئیم اگر آن شی را که ایشان حمایت میکنند از نو آ  
 زندگی باشد مثل افیت که منتتت حال جز را بر صرزه حال کل رجحان بند شتلا ملاحظه



کنیم که اثر حیات نمک بوقت فرانسه چه چیز است اولاً باید نمک به بخورند این ضرر  
 اگر چه ضرر پوی نیست ولی ضرر بزرگ است چه نمک علاوه بر طبع در امور زراعتی و صنعتی  
 نیز بکار است گذشته از این عیب حیات نمک اخذ ضرر پوی هم دارد که سالیانه از  
 امور تجارت ربط دارند میگویند حیات نمک در فرانسه در هر پوند صد پانزدهمیت از آن  
 زیاد میکند و چون در مملکت فرانسه سالیانه نزدیک به هفتصد پوند نمک برای طبخ  
 صرف میشود لکن امانی فرانسه در سال هفتصد پنجاه هزار لیره ضرر حیات نمک را  
 میکشد و از مبلغ بیست و پنج صد لیره عاید نمیشود بجهت اینکه تهیه کنندگان نمک فرانسه  
 نسبت به تهیه کنندگان نمک انگلیس هفتصد پنجاه هزار لیره را در سال عقب هستند  
 مثل اینکه بدانند که شخصی چند آفتابشکی نزدیک خانه خود در باغ همسایه داشته باشد  
 و همسایه هم او را مختار نموده باشد که هر قدر میخواهد آب آفتاب بردارد و در سال چهار پونز  
 بدهد و آن شخص قبول کند بخمال اینکه خودش هم چند آفتابی دارد در صورتیکه آن چند آفتاب  
 بخوبی آفتاب نیست و نیم فرسخ هم دور است و باید هفتصد شصت و یک مثقال یعنی در سال قریب  
 هشت لیره مزید بدهد که برای او برنواز چشمه خودش آب بیاورند بنابراین از سه  
 بخود ضرر زده کی یکی آب بخورده و دیگر اینکه آفتابش کمتر بوده استیم آنکه چهار لیره بیشتر

بول اده است و از این ضرر او بیسکس نفعی نرسیده است حتی بان کسیکه هفتصد مثقال  
 فرد آبیاری گرفته بجهت اینکه اگر اینکار را نداشت هزار قسم کار پیدا میکرد و قیس از  
 سه شلینگ مزد میگرفت و بیسکس هم بر او نشی نداشت  
 معین کردیم که حیات بجهت اشیاء حیات شده چه اثر دارد و میتوان گفت که همیشه  
 از جمله اشیاء حیات شده چیزهایی است که از لوازم زندگی شمرده میشود و در خصوص  
 حیات سبب تنزل مزد میگردد بجهت اینکه لوازم زندگی گران میشود و آل آنکه تجارت  
 آزاد چون قیمت اشیاء را تنزل میدهد مزد عمل ترقی می یابد و به هزاران شخص فایده  
 میرسد اگر یکی از لوازم زندگی ارزان شود یکی از دو کار واقع میشود یا مخارج حصول  
 چیزی کم میشود یا مزد عمل منتهی می آید زیرا که با آن مبلغی بعنوان مزد بگیرد بیشتر میشود  
 جنس بخرد اما اگر در همان وقتیکه قیمت چیزی ارزان شده فرد عمل هم نقصان پیدا میکند  
 با و نه ضرر واردمی آید نفع اینقدر هست که مخارج تحصیل چیزی کم شده است پس واضح شد  
 که فایده از ارزان شدن لوازم زندگی خیلی بیشتر از آنست که ضعیف را کسیند و محروم کند  
 برای اینکه فایده جسمانی یا معنوی آن بعد از این گذشته نقصان قیمت جنس باعث  
 افزایش سرمایه میشود بجهت اینکه چون قیمت جنس کم شود مخارج مردم کم میشود و بیشتر

پس اندازی کنند و سرمایه فراهم نمایند پس تا میان تجارت اخذ بواسطه حمایت  
 داخدا و منحصر نمودن تجارت بایشان پیش از آنچه ابتدا بنظر میرسد به مردم حشرت وارد می  
 حمایت تجارت داخدا غالباً نیاچی میدهد که حامیان ابتدا مفت آن نبوده اند مثلاً  
 غالب تقاضا میافند که در مملکت مانع شریف صنعت بشود در ۱۸۳۲ در وقت عید  
 تولد حضرت شیخ روزنامه فرانسه فکار و یک نمرة روزنامه مصور بجهت تشریفات  
 عید بطرز روزنامه های مصور امریکا و انگلیس طبع کرد و کارخانه طبع این نمرة در  
 بود روزنامه های پاریس از این مطلب خیلی شکایت کردند روزنامه فکار و جواب داد  
 که در پاریس نمیشه ممکن بود چنین روزنامه طبع شود ولی در لندن هرچرخ چاپ دوست  
 لیره قیمت دارد در پاریس ششصد لیره مفسد لیره و این تفاوت زیاد بواسطه عوامی  
 بود که دولت فرانسه بر چرخهای خارجی شتر داده بود  
 یکی دیگر از غایب حمایت تفریطی است که از آن نتیجه میشود مثلاً در حالی اسپرن  
 جمع کرد مصطلکی تجارت معتبری است و آنرا میجو شانند و با انگلیس حل میکنند لکن برای  
 کشتنهای امریکا باید خام آنرا با کنند بجهت اینکه کشتنهای امریکا ممنوع اند از اینکه  
 جوشیده بار کنند مصطلکی خام در صد خرد نمودن آب در دنیا بر این یک سیر

مصطلکی که با امریکا حل میشود سیر هم آب بسراه دارد و پس از آنکه این بر سنبه بار از روی  
 در بار دند و با امریکا رسانند آنجا مصطلکی را میجو شانند و آب آنرا میگیرند و بسته کنگی  
 آن مصطلکی را میخرند باید پول حل نه خرد را بر آید بند  
 در این ایام در انگلیس خیلی کم فند میازند و بیشتر از سینه این مملکت می آید جهت آن  
 این نیست که فند فرانسه بهتر از فند انگلیس است اینک اصلاً ارز آنرا از آنست بلکه جهت  
 اینست که دولت فرانسه صالح گزافی تجار میدهد که تجارت فند فرانسه را خارج  
 بدهند و این پولی که دولت میدهد سبب میشود که تجار فرانسه بتوانند فند را از آنرا فند  
 انگلیس بخرند و لهذا تقریباً تمام کارخانهای فند ایالات کلانید و بر پشیل انگلیس  
 بسته شد و سرمایه و کارخانه صنایع دیگر منتقل کردند پس معلوم شد که تدریس دولت فرانسه  
 ضرر زیادی بملکت انگلیس نرود و نتیجه حمایتی که آن دولت از تجارت خود کرده است  
 بملنی برقت فرانسه تحمیل دارد آورده و تجار داده است برای اینکه ملت انگلیس فند  
 ارزان داشته باشد  
 اگر حمایت کار صحیح بود در زمان شیوع راه آهن ادارات کالکده های گرایه میباید  
 شکایت کنند که راه آهن سباب کساد تجارت میشود بسیاری از آنها صیقله حالاً بسط

کالسد های گرانیدان بخورند از زمان می فشند و مهمانهای سر راهها یکبار میمانند  
 حالت قوت خراب میشود و نسل اسب می افتد خلاصه او فریاد کنند و بگویند با جان  
 کیند و نگذارید راه آهین شود اول شود لکن صاحبان کالسد های گرانید و عملیات آنها  
 صاحبان مهمانهای سر راهها نسبت تمام مردم معذوبند و صرفه حال جمع تبر از  
 صرفه حال چند نفر بود لنداره آهین شایع شد تجارت و صنعت بی اندازه تیره افت  
 میسوسنیات که از هم را کنونی فرانسه است بجهت بطال و دفع کردن معایب حالت عریضه  
 ذیل را از قول شماعان حمل کرده ثابت نموده است که حمایت چهستم چیزی است و  
 ثمری از آن حاصل میشود که

**عریضه شماعان**

این عریضه است از جانب سا زندگان شمع کچی شمع پیه و لامپ و شمعدان چرچنا  
 خیابانها و گل کسیر و چراغ خاموش کن و با معین و عن قویه و شمع و نفت و هر چیزی  
 مربوط به چراغ باشد با جزای مجلس کلمای فرانسه

آقایان قریب خارجی با قوت میکند با صد میزند چاق قهرش تیره شام و شمع  
 که اعتباری بی اندازه زایل میاید تجارت قوی را میکند تجمل انگار با سه شوم مردم را میمانند

و با درج مسیما و یک شب از تجارت قوت با عشق و سبب باری که وسیله معاش هزاران  
 اشخاص است ضایع و مهمل میماند این قریب خرسید است با جانک اردو آهین ارمیه  
 فمیده ایم انگلیسهای فرود محرک آن شده اند بجهت اینکه آن ملاحظه که از مملکت ایشان  
 میکند از نامیکند

استدعای اینست که حکم کنید بخرجه او در بیجا و روزنه او سفند و شکافهای لگزار  
 نور خورشید داخل میشود و نمایند با کارخانهای معتبره که اسباب فاه مملکت است ضرر  
 وار و نیاید و مملکت باید حفظ حقوق را کرده نگذارد در قریب رتری با محبتی یا

برای خفایت او حاجی دو لایل ذیل داریم اولاً اگر شامخی الامکان راه نور خورشید  
 مسدود نمایند و مرد را بتوسعه می محتاج کنید تمام کارخانهای را تشریق کرده ای

در صورتیکه استعمال پیه یا د شود گا و کو سفند زیاد لازم میشود و بنا بر این جنبهها مستعمل  
 و گوشت و پشم و پوست فراوان میشود و علاوه بر اینها برای راضی رشوه زیاد است  
 میدهد و این خود سببشان است و ت فلاحی است

اگر استعمال و عن زیاد شود زراعت خشکاش و زیتون و کلم و سبب افتد با و چون  
 بواسطه زیاد شدن و آب منسجمای خود را بر قوت کرده ایم مستوانیم آن را رعنا راه

بیم صحرایی را پراز دختمای صنع دار خواهد ز نورهای عمل بسیار در روی کوهها  
 بجمع کردن چو بر مظهر کلهامشول خواهند گشت در صورتیکه حالاً هم خود کلهام هم ملاحظه  
 آنها بهبوده غف میشود  
 تمام شب فلاح است و ترقی خواهد بود در امور بحرین و زمینهاست بست هزاران گشتی  
 بصید ننگ میرود و در اندک زمانی قوه بجزیره مابد رجب میرسد که اسباب فخر فرشته  
 و شفت و وطن پرستان خواهد شد

فراگیر رخا بنامیکه اسباب تحمل و زینت بسیارند زیاده میشود زیرا که شمعها و چاهها  
 و جوار زیادند اول میشود و آنها را بطلا و عبور مفرغ فرین میکنند و در مخزنهای بزرگ  
 که امروز بیسج رونق می آرد بفروش میرسانند تمام عملجات از صنع گیر فخر که در بلند بهای  
 حاصل دریا کار میکنند معدنی زغال سنگ که در عمق جا بهای ریگ منزل آرد  
 زیاد خواهد خواست فقط اینست که شاق قدری در قیاب فکر کنند در صورتی  
 خواهید کرد که تمام باالی فرانسه از تجارت قبول زغال سنگ گرفته تا فروشندگان  
 کبریت قبول این استند عای منتفع خواهند شد شما خواهید گفت که نور فخر  
 طبیعی است و اگر کسی خود را از آن محروم آرد مثل اینست که شوقی را که در دست

را بگذرانی انیکه وایل تحصیل از انشوقین نماید در جواب مسکونیم که انحراف نقیض  
 خودمان است بجهت انیکه شما تا بحال محصولات خارج را دور کرده اید همین جهت که  
 از محصولات داخله از انتر و سهل الوصول تراست پس در صورتیکه خواهش آنهاست  
 که باندازه ما محتاج نبوند قبول کرده بپسند عای را باید بطریق اولی قبول نماید  
 و الا کار غلط و خطا کرده اید

در بهر جا برای تهیه حراج قدری خسته او بد اسباب فراهم می آرد و قدری هم نشان گویند  
 اسبابیکه خداوند فراهم می آرد و تجانی است و فستیکه بر شایه قرار داده میشود بجهت  
 زحمتی است که نشان در آن کشیده پس اگر در لپسین پرتقال با نصف بهای پاریس  
 میفروشند از آنست که انگار بر آن در پاریس حرارت صحنه می میکنند در لپسین حرارت  
 طبیعی یعنی خدا داد غلام میدهد فستیکه پرتقالی از لپسین برای می آید میدانیم که جزئی از  
 اسباب آن تجا با فراهم آمد و جزئی از رحمت ایشان تحصیل کرده ببارزه ای نصف  
 قیمت پرتقال پاریس بچک نامی آید حالاً ما از شما استعدا داریم که در کسب آن جزئی  
 تجانی را موقوف بدارید شما در کسبهای دیگر خودتان ملاحظه انیکه نصف اسباب تجارت  
 خارج تجانی فراهم می آید و تجارت داخله با تمام سهارا ببول تهیه میکنند باره

تجار خارج با تجار داخل رقابت کنند پس قیب با که تمام است ساسان بجای فرام است  
 بطریق اولی باید ملاحظه شود پس سوالی که ما از شما میکنیم اینست که آیا طالب بستید که  
 رعایای شما کار کرده و بجای آنچه برایشان حاصل کنند و رحمت کشیده و مقصود نایل شود خلاصه  
 مختارید اما اگر نخواهید زروی عقل حساب کار کنید باید عرض ما را متسول نمانید چه  
 اجناس خارج هر چه از تر از اجناس داخله است یا بد شما در در کردن آن سالی  
 میباشد پس رقابت کجانی دست هم کس آن بر دلی ندارد که ملاحظه شود انتهى  
 چون اصول تجارت خارج و خواهد بود که از آن حاصل میکنند بیان کردیم سپرداریم  
 باینکه بینیم از معاوضه ابرمان دولت مثل فرانسه و انگلیس چه اثر حاصل میشود اولاً  
 باید ملاحظه داشته باشیم که معاوضه دوشی بین دو مملکت فایده نمی بخشد مگر اینکه قیمت آنها  
 در این دو مملکت مختلف باشد مملکت هر دو دوشی در مملکتی از تر از تر باشد در مملکت دیگر  
 ولی هرگاه قیمت نسبتی آنها با هم یکدیگر تفاوت نداشته معاوضه آنها با خارج نمرند  
 مثلا مملکت انگلیس و سرکه هر دو در فرانسه از تر از تر انگلیس باشد در صورت ظاهر  
 که مملکت فرانسه جوقت انگلیس مملکت انگلیس بعضی سرکه نخواهد فرستاد اما اگر فرض کنیم  
 که در فرانسه چهار خبث انگلیس معادل یکین سرکه باشد در انگلیس چهار خبث انگلیس

معادل یکین یک چارک سرکه باشد در صورت انگلیس فروش فرانسوی چهار خبث  
 انگلیس که با انگلیس برود در ازای آن یکین یک چارک سرکه بگیرد از این معادله یک چارک  
 سرکه داخل برده است بنا بر این ممکن است این دوشی در این دو مملکت معاوضه شود و  
 معاوضه آنها برای هر دو مملکت فایده بخشد ولی اگر قیمت انگلیس و سرکه نسبت یکدیگر در  
 دو مملکت یکی بود یعنی اگر هر دو مملکت چهار خبث انگلیس معادل یکین سرکه بود معاوضه  
 هرگز واقع نمیشد چه از این معاوضه نفعی برای تجار حاصل نمی آید پس ثابت شد که اگر  
 بخواهند دو مملکت با هم تجارت داشته باشند باید قیمت اجناسی که بخواهند معاوضه کنند  
 در آن دو مملکت نسبت یکدیگر فروش داشته باشد حالا باید بینیم این تفاوت چه قدر  
 باشد که سلفی را که تا جرح حل و نقل جنس میکنند معاوضه نفعی که بکشند تا جرح برود و اگر غیر  
 از این باشد البته هیچ تا جرحی اقدام تجارت خارج میکنند  
 آن تفاوتی را که ما بین قیمت چهار خبث یکدیگر در دو مملکت ذکر کردیم اول درجه  
 ولی ممکن است که این تفاوت بمرجوب باشد که نفع خیلی زیادی بجای بماند مثلا فرض کنیم  
 که در فرانسه یک خرد از زغال سنگ معادل باسی من کندم باشد و در انگلیس همان  
 یک خرد از زغال معادل ده من کندم باشد که تفاوت قیمت این دوشی در انگلیس فرانسه

قیمت من گندم میشود تا جگر بگلیسی در مملکت خود شش از معاطه زغال گندم نفع  
 میرسد اما چون میشود که اگر زغال خود را بفراوانه برسد بر نفع خواهد کرد مسلم است  
 که عازم کار خواهد شد حال میخواهیم ببینیم که آیا فی الحقیقه تا جگر زغال آن منفعتی را که تصور  
 کرده خواهد برد یا نه در جواب این سوال قیمت دویم یکبار جمع میکنیم و در تجارت  
 نمودیم که قیمت شی از روی دل طلب تهیه آن منین شود مثلاً منس که دریم که با  
 انگلیسی زغال بفراوانه بفرستد و در عوض گندم دریافت کند در صورت معلوم است که تهیه  
 گندم خارج در انگلیس یا میشود و بنا برین طلب گندم داخل نقصان میاید و همین دلیل  
 مقدار زغال سنگ فرانسه یا میشود و بزغال سنگ داخل خود آن که احتیاج پیدا  
 میکند و در قیمت دویم آنجا که شرح ارزشش را میدادیم مبرهن کردیم که اگر تمام زغال  
 بی تغییر بماند و طلب شی زیاد شود قیمت آن تنگی میکند و اگر طلب کم شود قیمت تنزل  
 میاید بیچاره حسری قیمت شی از روی دل تهیه و طلب آن منین شود بنا برین  
 واضحست که معاوضه زغال و گندم در انگلیس و فرانسه قیمت این دو شی درین دو  
 اثر دارد در انگلیس قیمت زغال سنگ تنگی کرده جهت اینکه طلب آن زیاد شده است  
 و قیمت گندم تنزل نموده برای اینکه بر تهیه آن افسرده شده است در فرانسه طلب

و تهیه یعنی قیمت زغال سنگ تنزل قیمت گندم ترقی نموده پس حال اگر این  
 بروز کرده معلوم است که دیگر معاوضه گندم زغال سنگ در انگلیس و فرانسه همان  
 طریق اول واقع نخواهد شد مثلاً تفاوت قیمت این دو شی در این دو مملکت مثل سابق  
 گندم باقی نماند چه در انگلیس ارزش زغال سنگ زیاد شد و در فرانسه نقصان  
 یافته است و حسه الامر اگر مانعی در رقابت نباشد این تفاوت قیمت بجای میآید که فقط  
 مخارج حمل و نقل شی را میداند نفع مختصر مسوولی که اجرت حمل و خط و رحمت حمل و نقل آن باشد  
 در جائیکه ما بین باسین قابت آزاد باشد قیمت شی بسته است بخارج تحصیل آن و غالباً  
 جزو عده مخارج تحصیل شی خرج حمل و نقل آنست پس اگر مالیات و لکرک و شال آن باشد  
 جهت عده اختلاف قیمت شی در دو مملکت مخارج حمل و نقل آن سیاه و غمطلب در جایگاه  
 تجارت آزاد مسوول است خوب محسوس شود در مملکت فرانسه قبل از شورش نزدیک  
 چنان بقواعد حمایت تجارت داخله مقید بود که نمیکند اشتند از یک ایالت بایالت  
 دیگر گندم بریند با نواسطه در نقاط مختلفه مملکت نه خناجلی تفاوت بود در یک نقطه گندم  
 فراوان در ارزان در محل دیگر که حاصل خوشه بود و کمیاب و گران بود در مملکت انگلیس هم  
 در قدیم معین بود و چنانکه ما بین دو دکنه نمیکند اشتند تجارت آزاد باشد

با سانی می توان معلوم نمود که چگونه بواسطه تعیین قیمت تهنیه شی که بخارج برده میشود با طلب  
 آن معادل بگیرد سابق فرض کردیم که تاجر انگلیسی خال سنگ بفرانسه بفرستد  
 و در ازای هر خرد و آن می کند دریافت نماید و باین واسطه فایده زیادی برده است  
 تاجر انگلیسی محض منفعت هر قدر می تواند خال سنگ بفرانسه میفرستد علاوه بر این  
 سایر تاجران نیز بطبع می فرستند و همین کار را میکنند پس تهنیه خال سنگ در فرانسه زیاد میشود  
 و تاجر برای اینکه بتواند آنرا بفروشد قیمتش را تنزل میدهند و در همان وقت در  
 انگلیس چون تهنیه خال کم شد قیمت آن بالا میرود پس با این وجهت حاصل خال از  
 انگلیس بفرانسه صرف زیاد میکند و تهنیه آن معادل طلبش میشود  
 بسیاری شخاص منفعت منافع تجارت آزاد نیستند و میگویند که امتعه صادره باید با امتعه  
 کافی کند و ما نباید از مملکتی مسمی قبول کنیم مگر اینکه آن مملکت نیز از امتعه با چیزی قبول  
 نماید لکن همان شما صیقله خواهد نه طلب می باشد اگر بخوانند غلبه بر حقیقت برسانند از عهد  
 بر نمی آیند مثلاً ما مقدار زیادی چای هر سال از چین می آوریم و سابق قیمت آنرا تا ما بپای  
 ادا میکردیم و اگر اینکار رخا بوده از جانب چینیا بوده خسارت آنها میکشیدند  
 و بخواهیم ان کافی نیستند حرات نمیکند مانع وارد کردن چای از چین نشوند

در صورتیکه در دو مملکت معا و متضد خاص شود صرفه با آن مملکتی است که حسابش با  
 وارد و کمتر است مثلاً در حال سابق اگر فرانسویان بزغال انگلیس خیلی محتاج باشند  
 این مطلب باعث میشود که تاجر انگلیس می تواند برای تجارت خودشان شرایط خوب  
 کند و قیمت خال را ترقی بدیند و در ازای آن بیشتر امتعه دریافت نماید لکن این  
 قیمت یک قرار نماند چه باعث زیاد شدن تهنیه میگردد و اگر قیمت متصل ترقی کند  
 دلیل بر اینست که طلب زیاد شده و باین واسطه محسوس شود و اندر معده نهایی کم حاصل  
 کار کنند یعنی که محتاج تحصیل خال سنگ زیاد شده است  
 باید بجا داشته باشیم که فایده طلب واسطه تجارت خارجست که قوه محصولیه عالم  
 زیاد میکند بواسطه اینکه هر مملکتی سرمایه و کار خود را در آن صنایعی که در آن اقلیم بیشتر  
 پیشرفت میکند صرف نماید در اینصورت اشیا را بیکتر خارج می کند که ممکن باشد دست  
 مشربل گوید مردم دست منفعت میزند که تجارت چه منفعتی مملکت میرساند و وقتیکه  
 بگویند تجارت مر حشده وقت است و بیجا تمام توجه نفعهای تجارت میشود و  
 حال مردم هیچ بنظر نمی آید لکن باید دانست که تاجر اگر بعضی اشیا را بفرستد  
 تجارت خارجه و داخده برای ایشان علی السویه است و عهد فایده که اگر تجارت خارجه

محل میشود عاید مردم است و الا تا جسم هر طور که باشد نفع خود را میبرد  
 تجارت خارج علاوه بر صرّفه مالی نواید یعنی و خلقی و علمی نیز دارد چه تمام ملکی  
 زمین را با یکدیگر مرتبط سازد و بنا برین وسیله بزرگی برای تشارت مدین بسیار نیز  
 بسازد خوبی است برای خط صلح عمومی و چون ملل مختلفه با یکدیگر ارتباط پیدا کرد و هر قومی  
 قواعد و آداب رسوم خود را با ملل سایرین میسجد و پذیرد بگردید باجرت حاصل میکند  
 نیز تجارت مردم نماید که از بدبختی دیگران نفعی حاصل نمایند بلکه صرّفه هر ملت بلا واسطه  
 در سعادت و خوش بختی دیگران است

بزرگترین ایرادیکه معاندین تجارت آزاد بر آن ارنده نیست که اگر قومی تجارت آزاد  
 داشته باشد اشیاییکه بخارج نیرستند ترقی قیمت پیدا میکنند و آنها نیکه بدخل می  
 تنزل نمایند و این سلسله علاوه بر آنکه عقلی است تجربه نیز رسیده است اشیای بخارج  
 رفقه کران میشود بجهت اینکه طلب آن زیاد شده و ایا بدخل آورده از آن میشود  
 زیرا که تهیه آن همتایش پیدا کرده از نظرف عده خجاسی که امریکای بخارج میرستند  
 لوازم زندگی میباشد از قبیل کتدم و سایر محصولات زراعی و در عوض آنها اتمه غیر  
 لازم نفسنی از قبیل شرابهایی ممتاز و دیگرانهای با قیمت و مثال آن دریافت نمایند پس

این قوم تجارت بر اعی عاصمه ضرر است بجهت اینکه قیمت با تجار را زیاد میکند و همتا  
 تقصیر را از آن نماید حال در جواب گویم عده منفعت تجارت آزاد تقسیم کار است  
 یعنی هر مملکتی آن صنایع و زراعتی را که مناسب خاک و آب آن است معمول میکند  
 و از کارهای که محل دست میکند و حال آنکه ایراد سابق آن ذکر بنمطلب ضروری نمی آید  
 مثلاً در امریکای تجارت را اخذ حمایت میکنند و نتیجه آن این است که یک قیمت از سر تا  
 خود را از صنایع پر حاصل زمیدانند و کارهای که محل تر میزنند از این گذشته ایراد  
 مذکور چندان مطابق با واقع نیست چنانکه در امریکای تجارت را اخذ خلی حمایت میکنند  
 و معنند در هیچ جای دنیا خارج زندگانی مثل امریکای زیاد نیست بر اتمه خارج چه  
 لوازم زندگی باشد چه اسباب نفع عوارض سخت قرار میدهند چنانکه بر بعضی صد  
 یادوست کمر می بندند و حال آنکه کتدم و مثال آن را آزاد گذاشته اند که بطور فو  
 بخارج برده شود

در سنه ۱۸۵۰ یکی از اشخاصی که ما مور تحقیق دخل مالک متحد امریکای بود و فعلی در آن باب  
 نوشت که چندان با سلیقه حمایت کنندگان تجارت را اخذ نفعت نداشت و خصوصاً  
 گفته افشخص که مستروین نام دارد فعلی درین سلسله متبر است چه کسیکه ما مور تحقیق



مانده آن مملکت شد خود از جمله حمایت کنندگان بود چون در مدت مأموریت با صلح  
 بر خور و تیسیر رای داد از قرار نوشته انجمن عوارضی که بر اتمهت سر داده شده  
 بقدری زیاد است که برای صنعت مملکت با سکنی است بواسطه این مثل ثابت کرده است  
 که عوارض زیاد باعث تنزل تجارت میشود میگوید در ۱۸۶۹ که تقریباً از مردمان بمبت  
 ولایات شمال غربی با نکلستان رفت برای اینکه یک کشتی استیسی مناسب تجارت کند  
 در دریا چهای عیسی امریکا تحصیل کند چون کشتیها یک در خارج ساخته میشود مجازست  
 که در جنبه کشتیهای امریکا محسوب شود و لهذا قراردادند کشتی را قطعه قطعه کنند و بکار  
 نمونہ ببرند و نیز عملیات قابل همراه داشته باشند و در نزدیکی شیکاگو کارخانه کشتی سازی  
 برپا کنند مگر کی که در امریکا برهشیا متعلقه در کشتی سازی بسته شده از صد چهل الی  
 صد شصت و شش می باشد و چون حساب کرده اند مخارج حل آن قطعات کشتی بدین  
 میرسد که از عمده ایشان برنی آید لهذا فتح غریب نموده و با بواسطه در شیکاگو و جولی  
 آن پس نوز کارخانه کشتی سازی نیست چون دست ملاحظه کنیم می بینیم که برای  
 معدودی آنکه امریکائی یک وقت ضرر وارد آمده است تنزل کشتی رانی کرده اند  
 متحده امریکا دست داده و اسباب کفک و مباحثات بسیار شده بقصد مسترو نش

چشم بین قسم چیز است تجارت بجزایر ممالک متحده امریکا روز بروز در  
 تنزل است در ۱۸۶۵ قریب ثلث تجارت خارجه این مملکت توسط کشتیهای متعلق  
 بخودش انجام می یافت باز ده سال بعد خمس آن تجارت توسط کشتیهای خود آن مملکت بود  
 در ۱۸۶۵ ظرفیت کشتیهای بخار تجارتی ممالک متحده نسبت تمام ممالک دنیا صاحب  
 باز ده سال بعد بعد رسیده بود حال آنکه ظرفیت کشتیهای بخار ممالک انگلیس در همان  
 دو نسبت تمام روی زمین در صد شصت پنج بود و بعد شصت و هفت رسیده  
 نیز مسترو نش میگوید در امریکا مخارج زندگانی زود تر از مخ فرود ما و مواجبات تر می کند  
 و نکات میکند که گذشته از اینکه راحت مردم کم شده قدرت پس اندازی ایشان  
 نقصان یافته است میگوید معمولین برتوال می کنند و فخر اقمیر زمین و جمع شدن  
 سرمایه ای کوچک موقوف شده است و جز این نیست که من لوازمی دو فوریت  
 باعث شده که این تجلیات شاق مردم را بی با کرده است و ضمناً از سالهای فوق  
 معلوم شد که حمایت کنندگان امریکا پنج ترقی لوازم زندگی نوجوی نازند مملکت انگلیس  
 چون برای امریکائی ماکولات محتاج بخارج است تجارت از آن بسیار کرده و این  
 چون این حساب را نماند و مفت فواید تجارت آزاد نیست مثال ذیل که نقل کردیم

از روزنامه‌های امریکاست نماید که چگونه حمایت باعث بیادتی خارج زندگی  
 شده است میگوید تا آنکه از لباس کتیف امریکایی گرفته شود از غیر ارات  
 کلاه بر شیم آن در صدشت قبطان صدشت پارچه حاشیه صدی پنج چرم  
 داخل کلاه صدی پنج سرش صدیت  
 سرداری پارچه آن صدی پنج پارچه ابرش صدشت پارچه آستر صدی پنج  
 کت که اگر پارچه باشد صدی پنج پارچه شیمی صدی پنج تحمل برای قید صدشت لائی  
 شیمی صدی پنج لائی کتان صد چهل  
 شوار شال صدی پنج پارچه آستر صد چهل کتة نظری صدی  
 نیم تنه اطلن با جری صدشت پارچه کتان صدی پنج کتة ابرش صدشت بر آ  
 صدی پنج  
 زیر پراهنی اگر ابرش باشد صدشت اگر شیمی و پنبه باشد صدی پنج  
 زیر شواری هم از همان قرار پراهن پارچه پنبه ذری پنجبای کتان برای صد  
 ی پنج کتة صدی پنج  
 چکه چرم خام صده چرم نامی شده و پوست گا و صدی چرم برقی صدی پنج

تحت کش صدی پنج دست مال کردن اگر ابرش باشد صدشت دستمال اگر ابرش  
 باشد صدشت اگر کتان باشد صدی پنج دستکش چرم کوساله صد پنجاه چاقوی  
 جیب صدی پنج ساعت نعل صدیت پنج بد ساعت ابرش صدشت  
 بواسطه همین وضع حمایتی که در ممالک متحدہ امریکا معمول است مایات و کمرکهای گونا  
 بر تمام اجناس کارخانجات می بندند و نخل این مملکت مبلغی جز شش افزونی دارد  
 عسکه این افزونی تجار از بیت و دو کور لیره بوده در شش حساب کرده اند که مبلغی  
 باین واسطه در حسنانه دولت جمع شده پنجاه و شش کور لیره بوده است از برای آنکه  
 این مبلغ بکارهای مفید بزنند همه متخیل کرده هر قرضی را که ادای آن ممکن بود و اند  
 بگولند رئیس جمهوری آن دولت در ۱۸۸۷ اظهار کرده بود که اینقدر مالیاتیکه دولت  
 زیاده بر جمع خرد میگردند و نظم و تعدی است از قوای ملت تا میگذارد و در امور ملی  
 اقتضا بهم میرساند و ممکن است مردم را بصد و آورد با وجود این معایب اثری ظریف  
 از اینست که نوعی برضرت را را با نامیکه  
**در باب اینکه آتمعه در وارد بسواره رو بتبادل میباشند**  
 مشرسل غلیب چنین بیان کرده است که حال هر مملکت با حال سایر ممالک بیا

بضمی معاوضه شود که تمام صادرات معادل با تمام واردات آن باشد لکن یک مسلم هم  
 هست که اگر چه از اتم تکالیف هر مملکت اینست که بواسطه صادرات خود جواب واردات  
 بدهد تکالیف دیگر نیز در عهد اوسبنا و آن اینست که تمامی سرمایه های خارجی که در آن  
 مملکت اردند نیز نباید مثلاً اگر مابین فرانسه و انگلیس معاوضه حسابی نبود چون کردها  
 قرض دولت فرانسه را انگلیس قبول کرده بجاست دولت فرانسه از امتعه معموله که با  
 از فزاید قیمتی انگلیس بفرستد بنابراین مملکت فرانسه ببلاده صادراتی که باید در آن  
 وارداتش بنگلیس برود یعنی هم درازای قرضی که بنگلیس اردد باید آن مملکت بفرستد  
 یک طور دیگر هم ممکن است دولتی مقروض دولت دیگر شود و آن اینست که هر وقت  
 مملکت محصولات خود را معاوضه میکنند آن مملکتی که محل این محصولات را بصد میگیرد  
 درازای این خدمت مبلغی از مملکت دیگر دریافت کند مثلاً مملکت <sup>انگلیس</sup> بفرستد تمام مالک  
 روی زمین تجارت اردو محل و نقل امتعه مینماید بنابراین تمام مالکی که بنگلیس تجارت  
 دارند بجهت حمل امتعه صادر و وارد خودشان مقروض اوسبنا پس امتعه وارد و  
 همیشه از امتعه صادره اش بیشتر است اگر سایر مالک قرض دیگر هم بنگلیس بفرستند  
 باز همین طور بود برای توضیح مطلب مثالی منیریم قرض میکنیم زارعی در کرمان منزل داشته

باشد و بخواهد زاری بیت لیره کدم را با معادل بیت لیره اثاث البیت که متعلق بناجر  
 از زروج است معاوضه کند و قرار گذاشته اند که زارع کدم کدم را با کاری با  
 خود بزروج بیاورد و همچنین اثاث البیت را با همان کاری اسب ببرد و در انصورت  
 فرض میکنیم که مخارج محل کدم و اثاث البیت برای زارع دو لیره باشد بنابراین آن  
 زارع بناجر بزروج انظار میکند که باید درازای این مخارج و زحمت چیزی بمن بدهد  
 آنوقت بناجره که جواب میدهد که من یک لیره از این مخارج را میدهم آنوقت مثل  
 اینست که شما بیت یک لیره کدم بیت یک لیره اثاث البیت معاوضه نموده باشید  
 اما زارع میگوید خیر تا کدم من پیش شما برسد برای من بیت یک لیره تمام شد بنابراین  
 شما باید این بیت یک لیره را اسباب بمن بدهد و مخارج حل آنرا نیز خودتان بکنید  
 و اگر زارع صح باشد معای خود را حاصل میکند و درازای بیت لیره کدم بقدر بیت  
 دو لیره اثاث البیت دریافت نماید یعنی که امتعه وارده اش بقدره یک امتعه  
 صادره اش منجا و راست بهین طریق مملکتی که خرج حمل امتعه وارده و صادره را میدهد  
 بگیرد درازای این خدمت زیادتر از آن مقدار که بتیاج بناجر بفرستد خارج تیاج  
 دریافت میکند مثلاً چندین سال امتعه وارده انگلیس پیش از رسیدن کرمان لیره بر امتعه

صادره آن زیادتی داشت در ظرف ده سال یعنی  $۸۷۷$  تا  $۸۸۶$  افضل امتعه و از  
 این مملکت بر امتعه صادره آن تجاوز از سه هزار و چهار صد هشت کرد و بر لیره بود که در  
 سال بطور متوسط پیش از سیصد هجرت کرد و لیره میشود این زیادتی قدری بواسطه دریافت  
 مخارج حمل امتعه بود و قدری بواسطه اینکه انگلیسها در فرض خارج سهم داشتند و از آن  
 بابت منفعت کزانی عایدشان میشد و شاید قدری هم بواسطه این بوده که انگلیسها سرخرید  
 بخارج نفه مستماده اند بنا بر این متعادل بودن تجارت مملکت قفقز نیست که امتعه در  
 و صادرة آن معادل باشد بلکه آنرا نیست که امتعه صادرة آن هر چه باشد کفایت کند  
 برای اینکه ادای تکالیف آنرا نماید مهندانی توقع متضاد فی آن طلب اصلی را میکنند  
 که کفایت امتعه وارده و صادرة مملکت را متعادل میکنند و مثال ذیل میباشد که این متعادل  
 چگونه واقع میشود فرض کنیم که تمام تجارت انگلیس با فرانسه باشد و در کمال همین امتعه که  
 از فرانسه ب انگلیس بوده شده خیلی بیشتر از امتعه باشد که از انگلیس ب فرانسه وارده است  
 در این صورت مثل آنست که انگلیس ب فرانسه فروشنده باشد و این فرض را باید بواسطه حمل کردن  
 پول از انگلیس ب فرانسه دانند باین طریق که اگر پول در فرانسه زیاد شده و در انگلیس  
 کم شده است و در فصل چهارم از قیمت دویم بیان کردیم که قیمت پول نیز مثل قیمت سایر

اشیا است یعنی بواسطه تعادل طلب و تدارک معین میشود پس در فرانسه بواسطه وارد شدن  
 پول ارزش آن تنزل میکند و قیمت اشیا بالا میرود و در انگلیس بواسطه بیرون رفتن  
 پول ارزش آن زیاد میشود و قیمت تنزل میکند حال باین میکنیم که اثر تغییر ارزش پول  
 در مملکت چه خواهد بود ترقی قیمت اشیا در فرانسه باعث این میشود که از انگلیس ب آن  
 مملکت زیاد امتعه حمل کنند تجار انگلیس ب رجحان میدهند امتعه خودشان را در فرانسه بفروشند  
 تا در انگلیس بابت اینکه در آنجا قیمتی زیاد تر از مملکت خودشان دریافت میکنند و بهمان  
 دلیل تجار فرانسه بیشتر میل دارند مال تجارت خودشان را در مملکت خودشان بفروشند  
 تا در انگلیس باین واسطه حمل مال تجارت از انگلیس ب فرانسه زیاد میشود و از فرانسه ب انگلیس  
 کم و تعادل باین امتعه وارده و صادرة آن دوباره برقرار میگردد  
 در زمانی که رسم بود حتی الامکان نمیکند اشتند پول از مملکت بخارج برود و گمان میکنند  
 که اگر جزئی از امتعه صادرة مملکت پول یا فلز باشد خیلی نقص و عیب است و میکنند از  
 این تجارت معادل ارزش پول یا فلزی که بخارج رفته بآن مملکت ضرر وارد آمد  
 و حقیقتی محسوس میشد جزئی از امتعه وارده خود را به طلا یا نقره ادا کند میکنند که باین  
 تجارت در آن مملکت هم خورده و معاوضه بجا میاید بوده است ولی تجربه باینکه در این قرن

حاصل شده بطلان و خطای این عهده و دلیل را ثابت کرده است - حالا در مالگی که  
 معلوم میاید از اشل سایر مال التجاره با بخرج میسر و سرعت ترقی و رفاه است  
 و کالیفرنیا که مشهور است بواسطه طلائی بوده که آنرا با ایشیا رخصه در سایر ممالک  
 معاوضه کرده اند و هر قدر حشروچ طلا و دخول اجناس یا در شده بر رفاه و ترقی  
 آن نواحی افزوده است اگر کسی گمان کند طلا و نفعی که از مملکتی خارج میشود ضرر آن  
 مملکت است مثل اینست که خیال کند بر کس کشای چیز بخرد بواسطه این معامله یک نفعی  
 ضرر کرده است

در فصل آینده که در باب اعتبار تجارتی است بیان میسایم که چگونه معاوضه های خارج  
 کرده میشود بدون اینکه امانت های قیمتی داخل و خارج حل شود

**فصل دوم اعتبار و ارزش قیمت خالص**

(تعریف اعتبار) اعتبار عبارتست از قدرت قرض کردن یا نفعی که  
 شخص اعتبار داشته باشد مردم اعتماد دارند که می تواند قرض را ادا کند و بنا بر این  
 با تزیل کی با قرض میدهند اگر کسی اعتبار خوبی نداشته باشد نمیتواند پول قرض کند  
 که نرخ تزیل گرانتری بجهت اینکه یقین ندارند که بتواند قرض را ادا کند اعتبار مطلق

بر وقت و هر جا معلوم میشود از روی نرخ تزیلی که در قرض میدهند مثلا وقتیکه میکنند  
 نرخ تزیل بجهت سند یا به معبر دو و سه بر صبح است تصور اینست که گمانیکه قوه ادا  
 کردن قرضشان یقین است باینکه در صد دو و سه بر صبح نفعت میدهند و حال آنکه چنانچه  
 انقدر به قوه ادا کردن قرضشان اعتماد نیست نرخ زیاد تری باید نفعت میدهند  
 این مطلب اعتبار مطلق اختصاص ندارد قوه ادا ای قرض هم بر اعتبار مطلق اثر دارد  
 بر اعتبار اشخاص مملکت عثمانی تا زمان تعیین کیسیون بین المللی که برای تزیل  
 امور مالی مملکت در ۱۸۸۱ برقرار شد اعتبار خوبی نداشت قرض عثمانی چندین  
 سال صد و دوازده تزیل میداد در پاییز ۱۸۷۷ دولت عثمانی و شرکت خود را اعلان  
 نمود بانقیمت که آنها کرد که فقط نصف نفعی که باید بطلبکاران داده شود بطلا ادا  
 شده و آن نصف هم نقد نبود بعضی معاملات از سرمایه عثمانی نقل کردند که متجاوز از صد  
 پنجاه تزیل برداشته بود ولی از آن زمان دخل مالیاتی دولت عثمانی را کیسیون  
 دادند و عایدیهای مالیات اضافی که در ۱۸۸۳ بسته شده نیز بان کیسیون میرسد  
 و اجزای آن کیسیون با ادا این وجه توانستند ادا ای قرض عثمانی را بپردازند  
 و اعتبار عثمانی با نواسطه ترقی کرد بطوریکه بر حسب خفلات اعتبار از صد تزیل

تا صد شش تریل میداد فرض بعضی از ولایات جمهوری امریکای جنوبی بیش از صد  
 هفت تریل میداد و حال آنکه قرضهای انگلیس صد سه تریل ندارد نرخ تریل عموماً  
 معلوم میکند که تا چه درجه با لم بودن سرمایه و صنعت ظاهر میست ولی غالباً این  
 می افتد که نرخ تریل در دو مملکت مختلف است در صورتیکه در قوه ادای قرضشان  
 نیست و اعتبارشان یکست جهت آن نیست که همچنانکه سابق بیان کردیم نرخ  
 فقط از روی سلامت و نظریه برای فرض بنده شمال میروند معین میشود بلکه  
 اقل درجه زراعت نیز در آن ملاحظه دارد لکن از آنکه سرمایه مملکت انگلیس کمتر از  
 صد سه تریل میداد و سرمایه امریکای تریلش زیادتر است بنا برینجه گرفت که اعتبار  
 انگلیس بیش از امریکاست زیرا که قدری از این جهات بواسطه وضع اقل  
 درجه زراعت آن دو مملکت است در انگلیس زمین را که میکند از نرخ صد جا  
 پول قرض میکند ولی در امریکای با وجود کرده اشتن زمین کمتر از صد شش تریل  
 نمیکند بنا بر این اعتبار یعنی را نمیتوان بدستی از روی نرخ تریل قروض آن معین کرد  
 اگر چه استناد بر قوه ادای قرض هر مملکت همیشه اثری بر نرخ تریل آن دارد ولی  
 ممکن است نرخ تریل در مملکتها تغییر کند که امور مالی آنها مثل هم باشد و آن اختلاف

بر واسطه اختلاف درجه حاصلخیزی اقل درجه زراعت باشد  
 گاهی اوقات میگویند خود اعتبار سرمایه است اگر درست وقت کرده شود واضح  
 میکند که این عبارت هم از قبیل این است که میگویند وقت پول است اعتبار  
 تربیت کردیم که عبارت از قوه قرض کردن و ضمیمه کردن گفته ایم که سرمایه آن جزئی  
 از ثروت است که کنار گذاشته میشود برای اینکه تحصیل ثروت آینده میکند  
 سرمایه باید نگاهداری عملیات را بکند و حساب مصالح آنها را فراهم نماید و حفظ  
 حمایتی که عمل لازم دارد و بکند و واضح است که قوه قرض کردن بسببیکدام از اینکارها  
 نمیتواند بکند اعتبار برای عملیات غذا و لباس اسباب را نمیشود و قوه قرض  
 کردن را فعل آوردند سرمایه حاصل میشود مثل اینکه اگر شخص قوه عضلات خود را فعل آورد  
 میتواند کجوال کند اما اگر کسی بگوید اعتبار سرمایه است غلط است مثل اینکه بگوید

قوت نهان جوال کندم  
**(با کت)**

فایده حقیقی اعتبار اینست که سبب میشود که اگر ثروت مملکت زیاد شد از بطور  
 سرمایه با حاصلی استعمال کند یعنی باعث میشود که ثروت را در راه با حاصلی صرف  
 کند

مثلاً در فنک کم کمی مقدار زیادی پول پیش خود نگاهدارد مردم فقط بقدری پول برآ  
 نگاه میدارند که برای مخارج شخصی خودشان کافی باشد علاوه بر این هر چه پول داشته  
 باشد در بانکی میگذارند و آنجا بکارهای برنجی در وقت نیاز مثلاً فرض کنید شخصی سالی هزار  
 تومان دخل داشته باشد پس تمام دخل سالانه اش در بانک میگذارد و هر وقت  
 لازم شود مقدار کمی از آنرا از بانک بیرون میآورد در این ضمن صاحب بانک  
 مقدار زیادی از این پول را بطور سرمایه استعمال میکند زیرا که از تجربه معلوم شد  
 که بسجوت لازم نیست بانک پیش از غش پولها میگذارد و داده اند شکل سکه صادر داشته  
 باشد آن شخص اگر پول را نگاه میداشت بسجوت نمیتوانست جزئی از این دخل را بطور سرمایه  
 کند اما صاحب بانک از این سرمایه های کوچک منفعت از زیادی جیب میکند و در وقت  
 نام پولی را که پیش او جیب شده بکاری اندازد که تحصیل ثروت آینده کمک نماید اینها  
 در بانک پول میگذارند در حقیقت صاحب بانک فرض میدهند بشرط اینکه بتوانند تمام  
 یا جزئی از پولشان را هر وقت بخواهند از بانک بیرون بیاورند در بعضی بانکها اشخاص  
 پول میگذارند قرار است که اگر موعدی آن آوردن آن زدمت یعنی بیشتر باشد نفعی  
 نیز دریافت کنند ولی در بسیاری از مواقع فایده که بان اشخاص میرسد همین است

که پولشان محفوظ است و هر وقت بخواهند میتوانند تمام یا جزئی از آنرا بیرون بیاورند  
 واضح است که بانک نمیتواند وجود داشته باشد مگر اینکه اعتبار صاحبش خوب باشد  
 اینک مردم کمبسی که بدینان قوه ادای او اعتماد نداشته باشند مانا از نامی سپارند

**کپا هینا**

یکطرفه دیگر که اعتبار باعث میشود که ثروت پس اندازی شده بطور با صحت استعمال  
 شود تشکیل کپا هینائی است که سرمایه شان متحد است مثلاً بعضی کار با اقسیل ساختن  
 راه آهن مقدار سرمایه لازم آرد که کم اتفاق میافتد که کثیرتوانند آنرا تدارک کند  
 پس جمعی قرار میکنند که سرمایه لازم را بدهند مثلاً فرض میکنیم که آن مبلغ دو کروز  
 تومان باشد پس قرار میکنند که آنرا به بیت هزار سهم بچاه تومانی قسمت کنند باین  
 هر کس که بچاه تومان پس اندازی داشته باشد یکی از این سهمها را بخرد در این راه  
 این صاحب سهم است در حقیقت در اینجا شریک میباشد پس این مبلغ مختصر بچاه  
 تومان در راه تحصیل آئینه ثروت صرف شد در صورتیکه اگر این کپا هینا نبود یا  
 در راه بجا می خرج میشد واضح است که شریف کپانی بته است به همسایر حسابرا  
 در وسای آن اگر چه کمر اتفاق افتاده که اجزای کپا هینا قابل اعتماد نبوده اند

ولی این سند دخیل باشد اگر کسی اختصه هم ایشان قابل اعتماد نبوده اند مردم آنها سخن  
 داشته و الا آن کجا بنابر پانصد از این شما معلوم شد که سرمایه ملک بوسیله اعتبار  
 زیاد میشود بجهت اینکه استعمال آن در کارهای باجمل سهل میگردد اما علاوه بر آن باین  
 شرح دادیم بعضی تمام اعتبار است که کارهای دیگر میکنند که خیلی باب سولت معامله بر  
 شود و قیمت اشیاء را از زیادای دارد آن شکلهای اعتبار عبارتست از سند و کفالت  
 و حواله های بانک و اعتبار قهری

**سند**

دخیل سابق گفتیم که در تجارت خارج لازم نیست متصل ما بین دو ملک پول طلا و نقره معتاد  
 شود و واضح است که تجارت انگلیسی که مال التجاره فرانسه میخرند اگر بنا بود ادای قیمت آنرا  
 پول فرانسه بفرستند زحمت و خطر زیاد حاصل میشد لزوم معاوضه دائمی پول طلا و  
 نقره را از قرار ذیل رفع میکنند فرض کنیم یک تاجر انگلیسی علی نام بقدر هزار تومان  
 زغال سنگ تاجر فرانسوی حسن نام بفرود شد و یک تاجر فرانسوی محمد نام هزار تومان  
 کدوم تاجر انگلیسی قتی نام بفرود شد اگر سند مسول بود نتیجه این معاملات این میشد که حسن  
 که در فرانسه است برای علی که در انگلیس است هزار تومان بفرستد و همچنین هزار تومان پول

از جانب قتی که در انگلیس است پیش محمد که در فرانسه است فرستاده شود و واضح است  
 که بین نتیجه دست میدهد بدون حمل و نقل پول اگر علی که باین انگلیسی است از قتی که مشتری  
 انگلیسی است هزار تومان دریافت کند و حسن که باین فرانسوی است از محمد که مشتری فرانسوی  
 هزار تومان بگیرد این نتیجه را باقیم بست یا و زندگ حسن تاجر فرانسوی نوشته بفرستد  
 توانی برای علی میفرستد و قتی تاجر انگلیسی نیز نوشته هزار تومان برای محمد بفرستد  
 فرانسوی میفرستد این نوشته را رساند میگویند علی سندی دارد از فرانسه و محمد  
 سندی دارد از انگلیس و اگر این سند را معاوضه کنند فرض برده او داشته است  
 غالباً این معاوضه را خود تاجر انجام میدهند و اشخاصی هستند موسوم به سند خر که آنها بکار  
 میکنند از آن قرار که در مثال سابق علی و محمد سند اش از معاوضه میکنند علی خرد  
 قدری کسر کرده بیک سند خردن میفرود شد و محمد هم سند خود را بهمان رقم بفرستد  
 در پاریس میفرود شد مثلاً یک سند خردن میتواند دو کور تومان سند فرانسه جمع  
 کند و یک سند خرد فرانسه دو کور تومان سند انگلیس پس آنها سند اش از معاوضه میکنند  
 و از حمل و نقل پول بکلی آسوده میشوند مثل اینکه ما بین آن دو ملک معاوضه مبادله بوده است  
 سند ما هم در تجارت خارج و هم در تجارت داخله خیلی استعمال است و کم اتفاق می افتد



که تا جری بدگیری پول به بد غالباً فرضها را بر سنده و میکنند یعنی بیک نوشته که عهد  
 میدهد که بوعده یعنی پول به بد مثلاً سنده به بد عمارت از نوشته که وعده میدهد  
 که پس از انقضای سده پول به بد از این سنده زمان انقضای بوعده بسیاری  
 از کارهای پول ساخته میشود مثلاً محفل است که شخصی که آن سند را بگیرد بخود خود  
 یک معاوضه کند فرض میکنیم که علی سندی هزار تومانی از حرن گرفته باشد و بخود بخواهد هزار  
 تومان اسباب از محمد بخرد پس اسباب را بگیرد و سنده هزار تومانی را که از حرن گرفته  
 بود بخود میدهد در صورتیکه اسم خود را پشت آن منویسد که ضامن باشد که اگر حرن پول  
 سده را نداد خودش به بد همین طریق با این سنده موقع انقضای بوعده آن هر قدر بخواند  
 معاوضه میکند و هر دفعه که از یک دست بدست دیگر بگیرد و یک اسم تازه پشت آن نوشته  
 میشود بطوریکه که اتفاق می افتد که در زمان انقضای بوعده پشت سنده بر اسم شده است  
 پس واضح است که در چنین صورتی این سنده کار پول را کرده و تا زمان انقضای بوعده  
 قوه معاوضه طلا و نقره را دارد در سابق شرح دادیم که هر وقت که مقدار پول بواج  
 ملکیتی را زیاد کند در صورتیکه چیزی بای بدگیرد و آن قیسی را بدقت اشیار را با لا میرد از  
 با قوه معاوضه هر شیئی معین میشود بواسطه تعادل طلب مدارک آن اگر مدارک زیاد

شود قیمت آن درجه پائین می آید که طلب را با این مدارک زیاد شده معادل کند و این مطلب  
 درباره پول هم مثل سایر چیزها صحیح است بنا بر این وقتیکه مدارک پول در ملکیتی زیاد شد  
 اگر چیزی بای بدگیرد همان حالت با مدارش پول پائین می آید قوه معاوضه اش کم میشود  
 و قیمتها بالا میرود در صورت آسان است که اثر سنده را بر قیمت اشیاء معلوم کنیم  
 در فوق گفتیم که تا زمان انقضای بوعده چنانچه پول است بنا بر این استعمال آن  
 بر قیمتها مثل اینست که مقدار طلا و نقره رواج را زیاد کرده باشیم اگر تمام معاوضه  
 حالا بواسطه سنده انجام می آید به پول سنده صورت میگرفت یکی از دو کار عبارتست از  
 یا اینکه مقداری بر پول رواج عبارت افزوده شود یا اینکه قیمت تمام اشیاء تنزیل  
 کند بنا بر این استعمال سنده با سبب ترقی قیمت تمام اشیاء شده یا مانع تنزیل آن

قیمت کشته است

**اسکناس پس**

بواسطه اشکال دیگر حسابا غیر از سنده نیز همین اثر بر قیمت اشیاء را دارد و می آید معادل  
 شدن اسکناس بر قیمت اشیاء همان اثر زیاد شدن طلا و نقره را دارد اسکناس فقط  
 و عده ادای پول است و اختلاف اصلی اسکناس با سنده است که اسکناس را هر وقت بخواند

پول آزاد بابت میکنند ولی سنبه معیسی ادای مبلغ آن میشود همه کس میدانند که اسکناس  
 چه جایشین خوبی است برای پول مخصوصا مثل سهولت حمل و نقل آن برای معامله خیلی مناسب است  
 اسکناس بانک انگلیس سند و لایحه است در آن مکتب بین مثل پول متداول میشود اسکناس  
 بانکهای لایات یا بانکهای مخصوص سند و لایحه مکتب و لایحه اشخاص را از اعتبار حساب  
 بانکها بکند آن اسکناسها را رواج داده و طلای دارند آنها را بجزئی قبول میکنند اسکناس  
 بانک انگلیس بان قوه معاوضه طلا را دارد بجهت اینکه بانک انگلیس از روی قانون  
 مجبور است که هر وقت اسکناس پیش او برسد پول طلا بدهد و همه کس قوه ادای آن  
 بانک حسام دارد سایر بانکها هم از روی قانون مجبور اند که در ازای اسکناس خود پول  
 طلا بدهند یا اسکناس بانک انگلیس را بدهند یا بکنی مجبور نیست معادل اسکناس خود پول  
 سکه موجود داشته باشد زیرا که تجربه شده که بانک لازم نیست پیش از وقت مقدار اسکناس  
 رواجی خود سکه حاضر داشته باشد مثلا فرض میکنیم که اسکناسها یک در مکتب انگلیس رواج  
 بغیر از اسکناس بانک انگلیس نیست که در لیره باشد آنوقت بانکها تعهدت که در پول  
 نقد باید داشته باشند و چهل کرواتی را به پول رواج می دهند تا آنکه اگر نخواهند این سکه  
 اسکناس را از میان بردارند یا تمام قیمتها تنزل میکنند یا اینکه چهل کرواتی سکه طلا بدهند

رواج آفند و واضح است که اگر مقدار کمی اسکناس رواج دهند و بهانه نقد پول سکه  
 از میان بردارند در قیمتها تغییر پیدا نخواهد شد بجهت اینکه از این عمل در پول رواج <sup>تقصیلا</sup>  
 دزدان زیادی پیدا شده ولی اگر مقدار اسکناس زیاد کنند و معادل آن پول از میان  
 مردم بردارند یا اسباب تنقی قیمت تمام اشیا شود مانع تنزل آن نمیکرد

حواله

حواله حکمی است بر سر یک صاحب بانک که مبلغ معینی شخصی به اگر چه حواله بان را فی  
 به پول ادا میکند و در بر قیمت اشیا را اثر می آید اما کم اتفاق می افتد که حواله را به پول  
 ادا کنند بلکه آن کسی که حواله را میگیرد به منظور آنرا به صاحب بانک که با او معامله دارد  
 میدهد پس اثر اینکار را بر قیمت اشیا ملاحظه کنیم شخصی علی نام با بانک لندن و شپنستر  
 معامله دارد و یک صد تومان بی حسن میدهد که او با بانک امپراطوری معامله دارد  
 این حواله حکمی است بر رئیس بانک لندن و شپنستر که صد تومان بی حسن به پولی حسن  
 این حواله را به بانک لندن و شپنستر نمیدارد که پول بگیرد بلکه آنرا بجهت حساب خود  
 به بانک امپراطوری میبرد در همان روز شخص محمد نام که با بانک امپراطوری معامله  
 دارد حواله صد تومانی میدهد به شخص تقی نام که با بانک لندن و شپنستر معامله دارد

وقتی هم ازاد و حساب و باین بانک سپرد پس در حسد روز بانک امپراطوری  
حواله صد تومانی بر بانک لندن و پنجاه پندر دارد و این بانک هم حواله صد تومانی  
بر بانک امپراطوری دارد بنا بر این این دو بانک حواله با رعا و ضمه میکنند و  
در حمل و نقل پول سکه معاف میشوند

**خانه های تفریح حساب**

سند با حواله جا نیکه با بانکهای مختلفه کشیده میشود هر روز در لندن در خانه های تفریح  
حساب معاوضه میشود صرافها و بانکها نام حواله با دستند باینکه در مدت و در با آنها  
داده شده با آنها میفرستند و با حواله با دستند باینکه معادل آن بانک خودشان کشیده  
شده معاوضه میکنند با نظیرین تقریباً بقدر دوازده هفتاد و یک و لیره حواله در سال  
معاوضه میشود و برای انجام آن معاوضه پول طلا یا نقره لازم نمیشود سابقاً پس  
معاوضه حواله با آنچه اختلاف پیدا میشد پول تفریح حساب میکردند ولی این رسم منسوخ  
شده و حساب ختمها را در بانک انگلیس نگاه میدارند تفاوت عمل معاملات بزرگ  
چه طلب باشد چه قرض در این حساب ثبت میکنند و بانو اسطه برای هر بانکی در روز یک  
حساب کافیت مثلاً اگر بانک لندن و پنجاه پندر صد هزار لیره حواله بر سر بانک

لندن و کونتی کشیده باشد و این یکی صد و ده هزار لیره حواله بر سر بانک لندن و پنجاه پندر  
کشیده باشد این ختمات را سابقاً اگر بود بانک لندن و پنجاه پندر صد هزار لیره باین  
لندن و کونتی میداد و تفریح حساب شد ولی حالا باین بانکها این جزئی معامله پولی هم  
از دسته اریکه در فوق ذکر کردیم ضوخ شده یعنی اگر بانک لندن و پنجاه پندر در تمام  
معاملات خود با سایر صاحبان بانک هزار لیره بیشتر از آنچه آنها با حواله میکنند بر سر  
آنها کشد در تفریح حساب آن بانک هزار لیره ثبت مینماید

علاوه بر تفریح حساب خانه صرافها در لندن تفریح حساب خانه دیگری هم در پنجاه پندر  
که در آنجا هر هفته قریب چهار کرو لیره حواله دستند معاوضه میشود کما اینها راه آن  
نیز تفریح حساب خانه بجهت خودشان دارند و در آنجا قرض بعضی بعضی دیگر بوضع مذکور  
در فوق معین شده تفریح حساب میکردند

واضح است که بواسطه استعمال حواله با بواسطه اعمال تفریح حساب خانه مقدار معاملات  
مملکت خیلی زیاد میگردد بجهت اینکه هر سال قریب شصت و نه هزار کرو لیره توسط حواله  
خرید و فروش میشود و چون اینکه یک دینار پول معاوضه شود پس اگر همین مقدار خرید  
و فروش میشد و حواله یا شکل دیگر حسابا متعل نبود از ارزش پول تفریحی میکرد و قیمتها

نام هشیار پائین بیاید بجهت اینکه در بسیاری از معاملاتی که حالا بوسیله حواله جات انجام می یابد سکه طلا و نقره لازم می آید

**اعتبار و قری**

اعتبار و قری با سانی میسوان شرح داد فرض میکنیم انگری علی نام بقدر پنجاه لیره زغال سنگ از زغال فروش حسن نام بخرد و حسن هم بقدر پنجاه لیره سیب آبخی از علی استیلا کند پس گاهی اینکه سندی حواله معاد فتنه کنند علی در قری خود پنجاه لیره با حسن میفروشد و حسن پنجاه لیره با اسم علی ثبت میکند پس چون می بینند که هر کدام پنجاه لیره بدگری مفروض است هر دو حسابها را قلم بگیرند و از استعمال پول فارغ میشوند یک مسئله را هم باید بجا داشت که اعتبار بر قیمتها اثر دارد نه اشکال مختلفه آن سکهها یا سندی حواله اعتبار نیست بلکه فقط علامت است که اعتبار موجود است و هر گلی از اعتبار که استعمال پول را غیر لازم نماید بر قیمت هشیار اثر دارد

بک راه دیگر نیز هست که استعمال اعتبار موقفا از آزاره بر قیمتها اثر بزرگی دارد و آن اینست که اعتبار قوه خرید کسی را که دارای آنست زیاد میکند اگر تمام هشیار را بپول خرید و فروش مکنید امر تجارت خیلی مشکل میشود مثلا فرض میکنیم که در میان بنی

بخوابد مقدار زیادی پسته خام بخرد و آگاه باشد که مقدار پولی که ضرر دارد برای این پسته کافی نیست پس صاحب پسته سندی میدهد که در ظرف سیه یا شش ماه آن پول را بدو اگر در قضای آن مدت باز نتوانست بدو اگر اعتبار در هشت ماه بشود میتواند مقداری پسته را تجدید کند راست است که قوه خریداری که از اعتبار حاصل میشود ممکن است مردم آنرا بمرجع استعمال کنند و گاهی برای خودشان قرار دهند که توانند از عمده آن بخرند اما اگر اعتبار نبود معاملات کلی تقریبا محال میشد و بنا بر این عمده خرید با خیلی نقصان می یافت پس اعتبار بسبب زیاد شدن معاملات زیاد شود در صورتیکه اگر بیایست معاملات بپول نقد باشد خیلی بصورت می انجامد بنا بر این معلوم میشود که اعتبار طلب اشیاء را خیلی زیاد میکند و مکرر ثابت کرده ایم که هر واقعه که طلب اشیاء را زیاد کند قیمت آنها را ترقی میدهد پس اعتبار بواسطه زیاد کردن قوه خرید اشخاص سبب میشود که قیمت اشیاء ترقی کند

اگر چه قیمت اشیاء یک تدارک آنها را میتوان زیاد کرد همیشه باطل است که مخارج حصول آن نزدیک شود ولی غالب اتفاق می افتد که در هشیا یک بواسطه جهات فوق العاده احتمال میدهد که تدارک آنها متوقف شود بنک واری میکنند در صورت تعیین قیمت

آن شی بهان طریق تعیین قیمت اشیائست که تدارک آنها محدود است مثلاً تزیینات  
 بچک روسیه در سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار معلوم بود که حمل و نقل پادشاه در آن  
 و غیر از روسیه در وقت جنگ متوقف خواهد شد پس مبالغ گلی از این اشیاء خریدند  
 بامید اینکه بواسطه نقصان تدارک قیمت آنها زیاد میشود و یقین است که هر کدام از این  
 خریدهای گلی سبب ترقی قیمت آنها در روسیه میشود در نتیجه بسیاری از تجار کندم مبالغ گلی  
 کندم حسنه بجهت اینکه در ماه مه و ژوئن هوا مرطوب شد و کان میرفت که حاصل  
 بد بشود و کندم آنسال ترقی کند این حسنه های گلی قیمت کندم را بالا برد و اگر منظور  
 انبار کنندگی کندم حاصل میاید منافع زیاد عاید آنها میشود ولی این نکت در اجبت  
 خرید که کرده بودند سنده داده بودند باین خیال که تا موقع انقضای موعده سنده کندم  
 قیمت اعلی فروخته اند یا اینکه میتوانند بامید اینکه ضعف زیاد تری حاصل کنند سنده  
 تجدید نمایند اما اگر چه حاصل در انگلیس خیلی بد شد ولی در امریکای فوق العاده فراوانی  
 بود و قیمت کندم در آنجا خیلی نازل پس فی الفور امریکایها شروع کرده مقدار زیاد  
 کندم ب انگلیس آوردند و این واقعه سبب شد که قیمت کندم همسواره تزلزل کرد و بسیاری  
 از آن انبار کنندگی های کندم نخواستند سنده های خود را دادا کنند و در شکست شدند

اگر چه اعتبار باسانی میتوان تحصیل کرد ولی شکل است بیان اینکه ارزش قیمت اشیاء  
 چندرنگت زیاد باشد و قسماً اعتبار را بموقع زیاد استعمال کرده قیمت اشیاء از  
 مخارج حصول آنها زیاد تر میشود و منظور نکت در اصل نیاید و بسیاری از تجار نمیتوانند  
 سنده های خود را داد کنند انقشاش تجارنی واقع میشود و تا مدتی اعتبار گلی متوقف میگردد  
 این قسم انقشاش همیشه با رخابی بسیاری از تجار میشود بجهت اینکه بواسطه تعویض اشیاء  
 نمیتوانند سنده های خود را تجدید کنند بواسطه انقشاش تجارنی تجار سنده را مستعمل میکنند  
 و تا مدتی انکس و طایفلی مطلوب میشود بنا بر این قیمتها سرعت تزلزل میکند و شاید همان  
 قدر که سابق قیمت اشیاء از مخارج حصول آنها بیشتر بود حالا کمتر شود پس معلوم شد که  
 و قسماً قوه خرید اعتبار را بموقع استعمال کنند و قیمت اشیاء را بالا ترا از نرخ معمولی بخرند  
 خیلی حاصل است که انقشاش تجارنی واقع شود و بجزای اینکه اعتبار را از روی بی احتیاطی  
 استعمال کردند آنوقت تحصیل آن مشکل میشود

**قانون بابکمی شش هزار و هشتصد و چهل و چپا**

برای مانع شدن استعمال مجموع اعتبار و بجهت محفوظ داشتن مردم از ضرر بزرگ  
 و معایب عشا شات تجارنی در شش هزار و هشتصد و چهل و چپا وضع شد یعنی است که در ضمن

این قانون خیال میکرد اسکناس مهم ترین آلات اعتبار است بواسطه اسکناس قوه  
 خرید بکساران زیاد میشود بنا بر این قانون برای این وضع کردند که در واج اسکناسها  
 محدود نمایند و همین قانون چنین قرار گذاشتند که هر باکی معادل اسکناسی که رایج میکند  
 طلا و نقره یا تمکلات دیگر داشته باشد مثلاً سرباره و سایر تمکلات بکسار نکلیس  
 دو کور و بره میرسد بنا بر این قانون چنین وضع شد که اگر اسکناسهای رایجی بکسار  
 بر مقدار تمکلاتش زیادتی پیدا کند بر ای آن محسوب شود که بقدر آن قابل سکه یا طلا و نقره  
 بر تمکلات خود میفرایند نیز آن قانون قرار گذاشت که مدیران بانک هر هفت نفری وضع  
 که از آنز معلوم شود که تمکلات بانک بر جهت معادل است با تمام اسکناسها بیک رایج کرده  
 بجهت شال نفرستی که در هفته آخر ماه و سایر برهشته اطبع شده در اینجا آوردم  
 اسکناسهای رایجی بنقاد کرده و دوستی قرض دولت بیست دو کور و پانزده  
 نود هزار و دوست و شصت پنج لیره هزار و صد لیره  
 تمکلات دیگر کرده کور و صد و شصت و دو چاه  
 هزار و صد لیره  
 طلا و سکه سی هشت کور و نود هزار

دوست و شصت پنج لیره  
 مجموع بنقاد کرده و دوست نود هزار و  
 شصت پنج لیره  
 قانون بانکی سابق الذکر سایر بانکها را نیز مانع شد از اینکه اسکناسهای رایجی خود سازد  
 زیاد کنند و قرار گذاشت که هر باکی که بعد از وضع آن قانون برشته ار شود مجاز باشد  
 که اسکناس واج بدهد ولی حلی عای تعجب است که با وجود این تا بهر چندین سال اسکناسها  
 تجارتی بفاصله های متین واقع میشد و تقریباً هر سال یکدفعه انقشاش دست میداد و اگر  
 قانون بانکی مخصوصاً برای این وضع شده بود که مانع وقوع انقشاش شود باز منظر بعد از  
 وضع قانون همان انقشاش دست میداد آن قانون در ۱۸۳۴ وضع شده بود و  
 در سنوات ۱۸۳۸ و ۱۸۵۷ و ۱۸۶۶ و ۱۸۸۱ قمشد پس این هفت قانون که مانع وقوع  
 انقشاش تجارتی نبود انجام نگرفت و بسبب آنرا هم مستوان معین کرد از این سبب  
 که در دینیک تجارت بخوشی میکند و دو اعتبار خوبست قانون بانکی قوه خرید تجار و خرده  
 بیج وجه محدود نمی نماید خریدهای کثی زیادی که اسباب قی قیمت اشیاء میشود بواسطه  
 اسکناس واقع نمیشود بلکه بواسطه سند انجام میگیرد تحصیل اسکناس هم مثل تحصیل پول

اشکال همبرسانه بجهت اینکه بروقت میتوان در ازای آن پول گرفت بنا بر این در وقت  
آرامی و خوشی تجارت آن قانون بکار و بی اثر است حالاً به سیم در وقت انعقاد  
تجارتی غالباً مردم میل دارند که پول سند باشد تا در یافت کنند و پول خیلی مطلوب  
میشود هر کس که سند در دست دارد بواسطه بی اعتباری که متداول شده میل دارد  
سند بآراداده پول دریافت کند پس در وقت انعقاد بانک مجبور است که عده فون  
العادة از سند بآراد دریافت کرده پول بدو نرخ سند خری بسرعت ترقی میکند  
از آن طرف قانون بانکی بر بانک سخت میکشد و آنرا مجبور میکند که معادل تمام گنهای  
یاری کرده طلا و نقره داشته باشد پس وراج دادن گنهای متوقف میشود بجهت اینکه بر  
بانک صرفه ندارد بنا بر این نرخ سند خری باز بالاتر میرود زیرا که حسابها بر کم شده و  
اسباب اعتبار دیگری در این انعقاد نیستونند جای گنهای دیگر مردم سند قبول  
نمیکند بجهت اینکه اعتماد ایشان بسببش و کسی که بی اعتباری کند برخلاف گنهای  
بانک طلایی را مثل طلا قبول میکنند زیرا که همیشه میتوان در بانک آنها را با طلا معاوضه  
بنا بر این معلوم شد که قانون بانکی در وقت آرامی تجارت مانع نمیشود که بانک در  
از روی بی اعتباری عمومی بجمع اعتبار را بکار بر بند و فیکه طمینان مردم متزلزل

که آن قانون نیست  
انعقادش شود  
در وقت انعقاد تجارتی  
صح

و انعقادش تجارتی دست داد آن قانون استطاعت بانک را محدود میکند و انضام قانون  
خود نیز این مسأله را منقذ شده اند و از زمان وضع آن قانون تا بحال هر وقت انعقادش  
تجارتی واقع شد آرا موقوف ساختند در هر دفعه بعد از تعویق قانون نرخ سند خری بجهت  
تزلزل کرده و تعویق قانون خیلی فایده داشته است برای اینکه بیجان مردم را تحفیق  
بجهت اینکه گمان میرفت که بعد از تعویق قانون پول گنایا باشد در سنوات ۱۸۵۷  
و ۱۸۶۶ بانک تقریباً دو کرد و اسکناسهای زیاد دی وراج داد و قریب تمام آن در  
چند روز بآنکس برگشت پول وراج همان حالت اصلی را پیدا کرد در وقت انعقادش  
عدم تعین اینکه آیا قانون موقوف خواهد شد یا نه بشیرت اسباب بیجان میشود تجارت و بانک  
میدانند که احتمال دارد در وقت انعقادش قانون موقوف شود اما یقین است که در  
وساعت تعویق را بدست نمی آید و ایندست بانک تا تعویق قانون میکند و ممکن است  
مانع خرابی بانک را شود

اما باید دانست که تعویق قانون مانع خرابی اشخاص بطلور بی اعتباری خری میکند و  
ادای پول را ندادند نمیشود و رؤسای بانک برای نفعت خودشان فقط سند های معتبر را  
میخرند و در وقت انعقادش تجارتی در این باب پیش از همه وقت حساب میکنند تعویق

قانون خاصی را از ورثت محفوظ نماید که تو را کرده است و بنام او یکدیگر می نمایند  
 اسناد خود را تجدید کنند یا پول آنرا ادا نمایند معامله داد و ستد میکنند و اگر در اغتشاشها  
 تجارتی ناکمان اعتبار ایشان منزلزل شود و ورثت شود دخلی بطلب رود و از جانب  
 خطائی نیست اگرچه قانون بانکی در منع اغتشاش تجارتی بی اثر بوده و گاهی برخی از  
 افراد است ولی فایده هم نمیشود است چنانکه زمانی تمام آن ضررها را میکند و هیچ  
 اسکناس بانک انگلیس در آن مملکت شد قانونی است یعنی تمام قرضها را از روی  
 قانون میتوان با اسکناس بانک انگلیس ادا کرد طلب کار حق دارد ادا کند که طلب  
 پول یا با اسکناس بانک انگلیس بدهد و مجوز نیست که اسکناس بانکی دیگری قبول کند  
 و بانک انگلیس هم از روی قانون مجبور است که در ازای اسکناس خود طلا بدهد و قانون  
 بانکی در نزد مردم ضمانت مطلقه میکند که بانک انگلیس همیشه باین شرط وفا خواهد کرد  
 این قانون وقتیکه بانک مبلغی اسکناس معادل با سرمایه خود بیرون ریخت دیگر نمیتواند  
 اسکناس بیرون بیاورد مگر آنکه در حین آن خود معادل مبلغ اسکناسها طلا یا پول  
 سکه بفرماید بنا بر این آن قانون سبب اطمینان است که بانک انگلیس نمیتواند  
 اسکناسهای زیادی بیرون بیاورد و پول رواج را زیاد کند و با این واسطه ضمانت

اسکناس میشود از آن طرف تمام عتبارات مملکت انگلیس مرکزش بانک انگلیس است  
 صاحب بانک بر مملکتی بانکی از بانکهای لندن حساب اردو بانکهای لندن تمام بانک  
 انگلیس حساب از آنجا بر این ضمانت اعتبار بانک انگلیس بی اندازه مهم است  
 کمر گرفته ایم که در انگلیس اسکناس را به وقت میتوان به پول معاوضه کرد و قانون مملکت  
 است که بانکهای متعارف معاوضه اسکناس خودشان اگر کسی نخواهد یا طلا بدهد  
 یا اسکناس بانک انگلیس بانک انگلیس اگر از او طلب کند باید بپوش اسکناس خود  
 طلا بدهد این تعظیم باعث شده که اسکناس انگلیس را اسکناس قابل تجویل نمایند یعنی که  
 هر وقت نخواهند میتوان به پول طلا معاوضه کرد در بعضی ممالک دیگر مثل دستیه کافه  
 رواج را غیر قابل تجویل میکنند یعنی که به وقت اگر نخواهند در ازای آن کاغذ یا پول دریا  
 کنند غنیمت دو کسر دارند یعنی که اسکناس یک مناتی کمتر از یک منات نقره ارزش دارد  
 مثلا در روسیه یک اشرفی پول انگلیس تقریبا شش منات و نیم پول نقره قیمت دارد اما  
 اگر نخواهند در ازای یک اشرفی اسکناس بدهند کمتر از ده اسکناس یک مناتی قبول  
 نمیشود بجهت اینکه کاغذ رواج روسیه متجاوز از صدی سه کسر دارد و یک منات نقره سکه  
 شلیک و دهنش قیمت دارد اما یک اسکناس یک مناتی بیش از دو شلیک اعتبار دارد



و اگر اسکناسهای غیر قابل تحویل رواج کنند بر کسی ظنی نیست بشرط اینکه از استناد نونی نگینند  
 بجهت اینکه در آن صورت کسی مجبور نیست که اگر نخواهد آن اسکناس را باو بدهد و بگوید که  
 منهد در استعمال کاغذهای غیر قابل تحویل خطرهای بسیارست زیرا که در رواج آنها حدی  
 نیست بواسطه آنها مبلغ کزاف بر پول رواج افزوده میشود بطوریکه امور را در مملکت متزلزل  
 میشود و اعتبار دولت را میکاهد بواسطه رواج شدن فوق العاده این کاغذهای غیر قابل  
 تحویل در امریکا در وقت جنگ با بین طلا و پکناسها تفاوت قیمت پیدا شد بجهت اینکه کسی  
 نداشت که دولت بتواند وجه پکناسها را ادا کند طلا خیلی مطلوب بود و اسکناسها را میخواستند  
 و قتی که دولت متحد امریکا از زیر بار نتایج جنگ داخلی بیرون آمد این تفاوت قیمت نبود  
 نقصان پیدا کرد و حال آنکه بطرف شده چرا که بواسطه او کردن پول طلا و نقره پکناس  
 دول متحد کاغذ قابل تحویل کرده است در اوقات جنگ داخلی وقتی صد سیر پول طلا  
 با صد و هشتاد لیره اسکناس معاوضه میشد در ماه ژانویه ۱۸۶۲ صد لیره طلا به صد و  
 لیره پکناس معاوضه میشد و در ماه ژانویه ۱۸۶۳ صد لیره طلا را با صد و اوزده لیره پکناس  
 معاوضه میکردند و تا زمان کمی قبل از آنکه قرار بگذارند که وجوه با پول طلا و نقره سپردارند  
 بهامحال باقی بود زیاد رواج شدن این اسکناسها در امریکا اثر بزرگی بر ترقی قیمت طلا

آن مملکت کرد بی اعتباری که بواسطه استعمال زیاد کاغذهای غیر قابل تحویل بر پای  
 دولت امریکا حاصل شد با بین قیمت پکناس و طلا اختلافی به برسانید و این واقع باعث ظهور  
 طبقه از بانک در آن شد که اعاشان برای منافع صنعت مملکت خیلی مضر بود این طبقه  
 مردم در طلا بانک در می میگردد یعنی طلا را هم مثل اقمه معموله تجارت قرار داد  
 مقدار زیادی از آنرا میخریدند با میدادند که ارزش آن زیاد شود

**انجمن الذهب نیویورک**

بانک در ای انجمن الذهب نیویورک که در پائیز ۱۸۳۷ منعقد شد در تمام عالم معروف است  
 اجزای این انجمن با هم اتفاق کردند که تمام طلا و حواله پول طلا که در آن مملکت است  
 بخرند (حواله پول طلا عبارتست از حواله که ادای آن باید بپول طلا بشود نه پکناس)  
 و قتی که اجزای انجمن قریب تمام طلائی را که در نیویورک بود جمع کرده بودند و طلب آنها  
 به دو بیست کرد و دو دلار رسید بود هیچک طلائی را که طلبکار بودند دریافت میکردند و آنرا  
 انبار نمیدادند و قیمت طلا سرعت تمام شروع ترقی کرد و این بانک در آن طلا خیال داشتند  
 که قیمت آنرا دو برابر نمایند و فقط از چیزی که خوف داشتند این بود که دولت طلا بخرند  
 و خیال آنها را بهم بزنند و هر چه سعی کردند که این بانک مانع از منقود کنند نشد پس امید

بودند که چنان میرعت قیمت طلا را بالا ببرند که دولت فرصت نکند که دست اندازی بکند  
 آنها نماید و نزدیک بود منظورشان معلوم آید **یک** شب قبل از نصف شب قیمت طلا از  
 از صد و سی سه به صد و شصت رسید در نصف شب فتنی خزان حکم کرد که هشت کرد  
 از طلای دولتی بفروشد بر باند پس صد نیک در آن صورت گرفت و در ظرف  
 هشت دقیقه قیمت طلا صد و دوازده و نیم تنزل کرد یعنی که در نصف شب صد و شصت  
 هشت دقیقه از نصف شب گذشته صد و چهل و نوزده دقیقه بعد صد سی سه شد لازم  
 نیست دیگر بیان کنیم که این قسم و قایع برای صنعت مملکت چه ضرر است معاملات تجاری

بی اعتبار میشود و تمام کارها پیش یکم حالت پیدا میکند  
**در باب اینکه اعتبار بر قیمت اشیاء را فتنی داد**

هر جا که اعتبار را در صد و هفتاد و هشتاد و نود و یک که ارزش بر قیمت اشیاء بر  
 جماعت نافع است بجهت اینکه استعمال اعتبار مانع میشود آن تغییراتی را در قیمت اشیاء  
 که چون سبب بی اعتباری معاملات میشود برای حصول ثروت مضر است پس باید احتیاط  
 اعتبار را در آن داد ذکر میکنیم معلوم میشود که چگونه مانع تغییرات قیمت اشیاء میشود مگر  
 ذکر شد که هر چه خرید و فروش میشود پول زیاد تر لازم است و اگر پول یا جاسین

زیاد نشود باید قیمت تنزل کند پس هر دو فتنه که خرید و فروش از بدای حاصل کند وضع  
 متعینی نیست که عدّه اسناد زیاد شود اگر تا جری خرید و فروش را مضاعف کند  
 البته باید عدّه زیادتری از اسناد داد و دست نماند پس هر افزایشی در تجارت خود  
 استعمال اعتبار را زیاد میکند و همچنین در تنزل تجارت نیز چنین اثری هست بجهت اینکه  
 وقتی خرید و فروش کم شود عدّه کمتری از اسناد لازم می آید و اگر استعمال اعتبار  
 نبود هر وقت که وقتی در تجارت پیدا میشد مبادیت قیمت تمام اشیاء را تنزل میداد  
 اوقات کساد تجارت مبادیت قیمتها تنزل را بر این تغییرات اعتبار در وضع تغییرات  
 قیمتها اثر خوبی دارد اگر چه در مواقع معدود استعمال اعتبار در قیمت اشیاء تغییر بر می آید  
**یک** فایده دیگر استعمال اعتبار را بیان کردیم سابق گفتیم که کاغذ رواج مملکت میشود  
 یا کم جاشین کاملی است برای پول اگر استعمال نکند اس و حواله و سند موقوف میشود  
 مقدار زیادتری از آنکه طلا و نقره لازم میشد در استعمال این آلات اعتبار ضررند  
 بلا واسطه است بجهت اینکه ماده مثل کاغذ که بالنسبه بی قیمت است بجای اشیاء خیلی  
 با قیمت از قبیل طلا و نقره استعمال میشود کاغذی که یک انگاس هزار لیره با یک انگاس  
 از آن ساخته میشود گشای قیمت ندارد قیمت باطنی آن خیلی کم است ولی بواسطه قوه

خرید که اعتبار بان داده است بای صاحبان فایده هزار لیره را دارد

**(فصل سیم در مالیات کرفن)**

**( لزوم مالیات کرفن )** شغل حسابی دولت از قرار که عموماً میسکند

اینست که حفظ مال و جان مردم را بکند و آزادی با بسوی بیجه را نگاهداری نماید این کار  
نیوان انجام داد که بخرج کرافت برای تحصیل این مخارج مالیات لازم است  
همیشه این مسئله خیلی اهمیت داشته است که مالیات را چگونه باید مسترد داد و چه طبقه از  
مردم باید آنرا بدهند در این سنوات اخیره آنها را داشتند که هر کسی که از حفظ و  
حمایت دارائی مثل اداره لشکر و علمای نظمی بهره میبرد باید در مخارجی که این ادارات  
لازم دارد کمک کند در زمانیکه در فرنگستان بجا قدرت داشتند این مسئله را ملاحظه  
نمیکردند و قیاساً کی از اسباب شورش فرانسه این بود که نجبا و کشیشهای فرانسه از  
دادن مالیات معاف بودند بنا بر این تمام بار مالیات بر دو ش طبقات فقیر و <sup>ضعیف</sup>  
و این طبقات اذن دخول در مجلس شورای رای دادند امور مالیاتند داشتند اگر  
در فرنگستان این ظلمها بر طرف شده بود طبقه از دادن مالیات معاف نیست بلکه  
بدون استثناء و ملاحظه از همه مالیات میگردید و محکس نمویانند از دادن مالیات مضایقه

و بگوید شما آن پول را صرف کاری میکنید که از آن صحیح نمیدانم مثلاً یک قسمتی از  
دخل قتی نخیس صرف پول جاسوسی ادای مزد های زیاد و مواجبا با شفا صید شغل  
و کاری ندارند میشود اگر چه مردم بر این قسم صرف کردن پول وقت خیلی ابرار دارند  
ولی محسوسند که بر آن دخل کمک کنند و در واقع این ظلم نیست چه لزوم دارد

**قواعد چهارگانه مالیات گیری**

آدم اهمیت در کتاب خود که موسوم به ثروت ملل است چهار قاعده برای مالیات  
کرفن قرار داده که اگر آنها را منظور بدارند مالیات بده اقل درجه صدمه را می  
و دولت فقها درجه نفع را حاصل میکنند تفصیل این چهار قاعده را این کتاب گنجشیر میزند  
در ذیل خلاصه از آن مستفاد کنیم

اولاً هر عینی باید بدخل دولت کمک نماید به مبلغی که مناسب است با دخلی که در زیر  
دولت میبرد

ثانیاً مالیات باید از روی حساب باشد نه بخواه مالیات بده و سایرین همه باید از وقت  
مالیات دادند وضع و مبلغی که باید بدهند بجزئی مطلق باشند

ثالثاً هر مالیاتی را باید در وقتی و بطریقی که مناسب حال مالیات بده باشد قرار داد

را با هم مالیاتی را باید بطوری سسوار داد که حتی الامکان مردم بیش از آنچه بدولت  
میرسد از جیبان بسپرون نیاید

**شرح قاعده اول**

قاعده اول را میتوان بالتسبیح مالیات تمام اشخاص ملاحظه کرد ممکنست که مالیات کسی را  
بالتسبیح استطاعت یا قوه پول دادن او قرار دهند مثلاً صرف چای یک خانواده شش  
نفری که دخلش فقط بقدر مخارج زندگی اوست از صرف چای یک خانواده دو تنند  
سه نفری کمترست بلکه مشربان را بر این خانه فقیرتر بالتسبیح بداخل خودش بیش از خانواده  
مالیات چای میدهد و واضح است که بیچ دولتی نمیتواند رفع اینهمه عیب را بکند و اگر نخواهد  
چنین کاری بکند باید هزاران اشخاص سبکشی محصولات بکار دو تمام مبلغی را که از مالیات  
حاصل میشود صرف مواجب این اشخاص نماید بنا بر این کرد دولت بخوابد قاعده اول  
آدم سمیت را منظور بدارد محسب میشود که قاعده چهارم را هم بزنده بین تعادل  
مالیات را بواسطه ملاحظه حالات مخصوصه نمیتوان خوب نگا برداری کرد بلکه باید مالیات  
کلی که طبقات مختلفه مردم میدهند با داخل آنها تناسب باشد مثلاً در حالتی که در وقت  
ذکر کردیم اگر چه خانواده فقیر بالتسبیح بدخلش از خانواده متمول بیشتر مالیات چای

میدهد ولی مالیاتیکه در ازای عایدی مایه اش میدهد کمتر است و همچنین است مالیات  
اسباب غیاشی مثل شراب و عرق با نظیرین یک قسم تعادل اجالی میتوان منظور داشت

**شرح قاعده دوم**

قاعده دوم مالیات گرفتن آدم سمیت که میکوید مالیات باید از روی حساب باشد بطوری  
و نخواه خیلی اهمیت دارد اگر تجارتین داشته باشند که برای آنست که تجارت میکند چند  
مالیات باید بدهند تمام معاملات تجاری از اهلینان اعتبار یافته و مردم کارشان  
بیشتر بشود بخت میشود تا به عقل و احتیاط خودشان تجارت کفیم فارسی میشود و شکست  
این قاعده برای مالیاتها باید برانته وارده ملک از روی قیمت آنها بنده میشود چیزی ضرر

**شرح قاعده سیم**

از برای اینکه مالیات به اقل درجه صدمه را بپسند ملاحظه قاعده سیم خیلی لازم است  
اگر مالیات را در وقتیکه برای مالیات به غیر مناسب باشد قرار دهند صدمه برابر  
دارد آمده بدون اینکه در عوض فایده عاید سایر مردم شود تمام مالیات چهارراه  
حقیقت مشربهای آن شهاد میدهند بجهت اینکه مالیات هم جزئی از مخارج حصول  
اشیا است بنا بر این مشربهای آن مالیات را در وقتی میدهد که مناسب حال اوست یعنی

در وقت خرید اشیاء بجهت اینکه اگر آنوقت مناسب حال او نبود که آن مایات را بدهد  
 آن شیئی را بخرید پس مایات اشیاء را اول از مبدع آنها بدهد مثلاً اگر شخصی کمین  
 چای بخرد جزئی از قیمت آن مایات است که دولت بر این شیئی بسته می باشد تا جز خوردن  
 خودش سابق بر این در وقت خرید چای آن مایات را داده و اگر معاطله بپول نقد بدهد  
 ممکن است که آنوقت برای او ادای آن مایات خیلی غیر مناسب باشد که اگر آن  
 خرید را بوقت تسدیه یا پیش ماه کرده باشد و در انقضای این موعده چای را بخرید  
 فروخته باشد و وسیله ادای پول سند را دریافت کرده باشد مایاتی که بر کرایه زمین  
 بسته شود هر وقت ادای مایات معمولی داده میشود باید وقتی تسدیه بدهد که مناسب حال  
 مایات به باشد یا اینکه احتمال برود که او پول در آن مایات را بدهد شکستن قانون  
 و سیم مایات کبری باعث اصلی فحاکت مردم ببارستان و نسی بود در وقتیکه در  
 تسلط دولت عثمانی بود مسافری که در آن ولایات سفر میکرد غالباً میدید که حاصلها  
 در صحرا ضایع میشود بجهت اینکه زارعین عاجزه نمیشدند آنها را بردارند تا اینکه تمیز مایات  
 زارعین باید و معین کند که چقدر مایات باید گرفته شود بنا بر این مبلغ این مایات تعیین  
 و زمان تمیزی هم غالباً بقدری تعویق میافکند که حاصل تقریباً ضایع میشود

شرح قاعده چهارم

قاعده چهارم خیلی مربوط است با قاعده سیم اگر مایاتی را در وقتی قرار بدهد که بر  
 مایات بدهد نامناسب باشد قریب معین است که پیش از آنچه بدخل دولت مبدع را بخرید  
 بیرون میاید اگر بواسطه ترتیب مخصوصی این عیب ادای مایات مخصوص از میان  
 بردارند اختلاف با بین مبلغیکه بدولت میرسد و مبلغیکه از مایات بده گرفته میشود خیلی  
 نقصان میاید مثلاً تا جریمه مایات در از خارج می آورد اگر میل نمیشد باشد که آنها  
 فروخته شود می تواند آنها را در خانه ضمانت بگذارد و تا مدتی که آن امده انجام مایاتی بر آن  
 نیست در آنجا می تواند بماند تا وقتیکه بفروش برسد بنا بر این تا جریمه مایات را در وقتی میدهد  
 که مناسب حال خودش است یعنی در وقتیکه آن امده را میفروشد و قیمت آنها را دریافت  
 میکند حالا سیم اثری که انکار بر قیمت اشیاء دارد چیست فرض کنیم شراب فروشن  
 تومان شراب بیورد و مایات آن پانصد تومان باشد پس آن شراب را در خانه ضمانت  
 میکند و در شش ماه انجام میزند و بعد فروخته میشود اگر شراب فروشن بخواد در سال  
 صد بیت از سرمایه خود دخل ببرد آن شراب را به هزار و شصت تومان میفروشد و حساب  
 آن از قسه را ردیل خواهد بود

خرید اهلی شراب      هزار تومان  
 صدقه منفعت ششماه سرمایه تاجر      صد تومان (مجموع هزار و شصت تومان)  
 با مالیات شراب      که با صد تومان است  
 لکن اگر تاجری است بخواهد در این راه خود در بند مالیات آزا بدقت آن بعد از  
 ششماه هزار و شصت پنجاه تومان میشد بجهت اینکه آن تاجر در آن صورت با صد تومان  
 بیشتر سرمایه خرج کرده و میخواهد از آن صد بیت در سال دخل بکند آنوقت حساب قیمت  
 شراب از قرار ذیل میشود  
 خرید شراب با مالیات      هزار و صد تومان  
 صدقه منفعت ششماه تاجر      صد و پنجاه تومان (مجموع هزار و شصت پنجاه تومان)  
 بنا بر این مشتری شراب بواسطه مالیات پنجاه تومان بیش از آنچه دولت میسر بود داده است  
 درین باب ایراد کرده اند که آنچه از این موضع صرفه مشتری میشود ضرر دولت است و اگر مالیات  
 شراب را همانوقت میکشید و آورده شده بکیرندان با صد تومان ششماه زودتر عاید دولت میگردد  
 و منفعت ششماه این مبلغ صرفه دولت است در جواب گوئیم این ایراد وقتی صحیح است  
 که دولت هم نتواند همان منفعتی را که تاجر از این مبلغ حاصل میکند برود و حال آنکه منفعت تاجر

ما صد بیت فرض کردیم دولت بیش از صد نمیشود پس دولت از سرمایه خود نفع حاصل کند  
 صد سه نفع با صد لیره در ششماه قریب هشت لیره میشود پس دولت اگر مالیات راه  
 وقت ورود جنس بگیرد فقط هشت لیره بیش از حال نفع میبرد در صورتیکه تاجر چنانچه  
 لیره از آن منفعت حاصل میکند بنا بر این اگر دولت بخواهد شراب از تاجر مالیات  
 بگیرد چهل و دو لیره بیش از آنچه عاید خودش میشود اگر کسیه تاجر بیست و آورده است  
 بره نفی فاعده چهارم آدم اسمیت از مصالح کار نگردد باید مالیات گرفت بلکه از ششماه  
 ساخته شده باید گرفت مثلا اگر پنج همتد مالیاتی از پنجاه بگیرند آن مالیات را باید بیست  
 خام ببندند باید بر پارچه ها نیک از آن ساخته میشود ببندند در وقت ساختن پارچه  
 پنجاه این پنجاه دست عده زیادی از صنعتگران میماند اگر مالیات را بمصالح خام  
 ببندند هر کدام از این صنعتگران مختلفه باید مالیات با اضافه نفعیکه فروشنده آن  
 میخواهد بد      مثلا اگر علی پنجاه دارد کند و هزار تومان مالیات آزا بدد و حقیکه آزا  
 بکن میفرودد و پنجاه منفعت معمولی سرمایه را که فرض میکنیم صدده باشد دریافت کند  
 حسن باید بواسطه آن مالیات هزار و صد تومان پنجاه بخرد و وقتیکه آزا بدد پنجاه  
 میخواهد از این هزار و صد تومان صدده فایده حاصل کند پس محمد باید هزار و دو دست

ده تومان آنرا بخرد و هر دهه که آن مناع از یک دست است یک میکرد و جهت آن ایالت  
 مبلغ خرید آن بواسطه نفع در نفع زیاد تر میشود تا اینکه دست مشتری بسد که در حقیقت  
 او با تمام این ایالت را تحمل نمیکند و ممکن است که بلیغک بواسطه ایالت بر قیمت آن  
 افزوده شده صنعت مبلغی باشد که بخزانة دولت میرسد بنا بر این برای منظور داشتن  
 قاعده چهارم آدم اسمیت باید حتی الامکان ایالتات اشیا را نزد یک آن وقت که  
 میرسد از مطبوعی که مستر کلاسون در کتابچه ۱۹۹۰ بیان کرد که ایالتات جور باید  
 در عرض بر آنچه گذاشت موافق قاعده چهارم آدم اسمیت بوده است

**در باب اینکه ایالت بواسطه بر این نمیتواند**

بعضی خیال کرده اند که اگر ایالتات بسیار زیاد در همانند گانهایکه در آنجا فروخته میشود  
 بگیرد صنعت مشتری بیشتر محفوظ میشود مثلاً اگر زنی در گانه می رود که بکین چایی بخرد و گانه  
 باد بگوید که قیمت چایی شش قران است ایالتات آن کفیران ولی این تدبیر برای منظور  
 داشتن قاعده چهارم آدم اسمیت صاحب نیست بجهت اینکه عده زیادی از ماورای  
 از جانب دولت باید دانه مواجب و قدر دانه را آن باشند در صورتیکه فرض کنیم که گانه  
 سدید باشد و سیاه صاحب صحیح خود را با نهانشان به در واجب خود این اشخاص مشایخ

بمبلغ ایالتات خواهد بود با وجود این مخارج کزات از بعضی از دکانداران تقبل میکنند  
 و ایالتات حسابی نمیدهند برای اینکه بتوان ایالتات از روی صرفه جمع کرد باید  
 از اقرار داد که مناع مابین عده زیادی از تجار خورده فروش متفرق نشده باشد  
 بلکه باید وقتی باشد که بمقدار کلی در انبارهای تجار کلی فروش است با نظریه قدری  
 کمتر میتوانند تجار از زیر بار ایالتات فرار کنند

شک نیست که قاعده چهارم آدم اسمیت را بهتر میتوان منظور داشت اگر چه وجد  
 که مخارج جمع کردن بعضی از ایالتات را کم کنند در وقتیکه بخوبی ایالتات مخصوص  
 قرار بگذارند و صنعت که چند اسمیت دارد که مخارج جمع کردن آنرا ملاحظه کنند  
 به سال وقتیکه کتابچه را می نویسند روزنامه با اشخاص دیگر متصل آنها میکنند که با  
 برایشان تفضیلی مثل بدین و عکس و غیره ایالتات بجهت قرار داد ولی عیبی که در قرار  
 دادن این ایالتات هست اینست که مبلغ آن ایالتات نسبت بمخارج جمع کردن آن بسیار  
 در سنوات قبل عده زیادی از این تقسیم ایالتات بمعنی در تکلیف معمول بود اما حالا  
 غالب آنها از ترک کرده اند و عمده سبب آن مخارج جمع کردن آنها بوده است

**و قوع ایالتات تقسیم و غیر تقسیم**

قبل از بیان حقیقت آیات های مخصوص از قبیل آیات عایدی و آیات زمین  
 خوبست که بنامیم که معنی وقوع آیات چیست اختلاف با این آیات مستقیم و غیر مستقیم  
 که است آیات مستقیم آن آیاتی است که از شخصی گرفته شود که باید همان شخص از جیب  
 خود به آیات غیر مستقیم آنست که از شخصی گرفته شود که او هم از شخصی دیگر تلافی ضرر  
 خود را بنامید مثل آیات شراب و حرق و وقوع آیات کسی میشود که حقیقتا از جیب او  
 داده میشود مثلاً وقوع آیات آتش بر شتری میشود بجهت اینکه اگر چه ابتدا آیات را از  
 صاحب کارخانه یا از تاجر دارد کنند آن میکیند ولی این آیات قیمت شئی را بالا  
 و احسنه الاثر کردن شتر را میکیند و وقوع آیات دستگیری فقر آنچه متعلق بر دنیا  
 زراعتی است تا ما بر صاحب ملک میشود زیرا که اگر چه آیات را بر شتر اجرا میکنند  
 ولی بسبب نقصان گرای میشود اگر آیات فقر را صاحب ملک میداد آنوقت گرای  
 بیشتر میگرفت هر چند عموماً آیات فقر را بر شتر اجرا برین میدهند ولی حقیقتاً از جیب  
 صاحب ملک بیرون می آید آیات نهایی شخصی از قبیل آیات سک نکا بداری  
 کالکد داری و نوکر داری و نشان خانواده داشتن و غالباً آیات عایدی بر همان  
 کسی واقع میشود که ابتدا از او بگیرند مال را غیر مستقیم بگیرند و تسک از یک شخص

گرفته شود و وقوعش بر شخص دیگر میشود در آیات مستقیم وقوع بر همان کسی است که  
 ابتدا آیات را بر او مسترد داده اند بنا بر این آیات نهایی است غیر مستقیم است  
 آنکه آیات نهایی و غالباً آیات عایدی مستقیم است

**آیات عایدی**

آیات عایدی مقدار آیاتی است که از هر یک لیره در عایدیهایی مافوق صد و پنجاه  
 لیره بگیرند مثلاً اگر آیات عایدی هر لیره نیم شلینگ باشد کسی که سالی هزار لیره عایدی  
 داشته باشد باید هزار نیم شلینگ دولت بطور آیات بهد ابتدا که این آیات بر فرا  
 شد گمان میکند که کار موفقی است غالب مردم همین داشتند که این آیات بهد  
 برداشته خواهد شد ولی اگر چه این آیات متصل در تغییر بود و لکن هرگز منقطع نشده است  
 در مجلس انتخاب عمومی عیشت ابتدا رئیس فرقه آزادی طلبان بعد رئیس فرقه فطین  
 انقطاع از طلب کردند ولی بعد در حسابی آن اصرار نمود بعد از تجربه که از آن  
 مجلس حاصل شد علی الظاهر کسی آرزوی برداشتن آن آیات عایدی را ندارد از برای آن  
 اینکه آیا این آیات صرفه دارد یا خیر باید بدانیم که آن عایدی دائمی یا موقتی است  
 خیلی بحث شده که آیا آیات عایدیهایی دائمی و موقتی باید یکسان باشد یا نه و این مسئله



راج شود با یک آما مالیات عایدی دائمی است و مبلغ ثابت و معینست اینک موقوفی است  
و مبلغ تغییر پذیر است اگر دائمی و ثابت باشد بر تمام عایدیها چه دائمی و چه موقتی یک  
مقدار مالیات بایدست و اگر مالیات را موقفاً فرار داده باشند باید نرخ مالیاتی کمتر از عایدی  
دائمی بر آنهاست حال مثالی از حالت اول یعنی از آنحالی که مالیات عایدی دائمی و ثابت  
باشد نیز نیم آقا علی در سال از یک ملی هزار لیره دریافت میکند آقا حسن از شغل طبابت  
سالی هزار لیره حاصل میکند بعضی خیلی صبر دارند که ظلم است که بر عایدی موقتی آقا حسن  
بهمان نرخ عایدی دائمی آقا علی مالیات بسته شود میگویند عایدی آقا حسن تا اندازه  
و چند خودش حاصل میشود و وقتیکه میرد موقوف میشود ولی همین مطلب دلیل بر این است  
که از هر دو باید بیک نرخ مالیات گرفت اگر بنا باشد که مالیات عایدی دائمی ثابت  
باشد عایدی که آقا علی از ملک بگیرد همیشه مالیات خواهد داد و حال آنکه عایدی آقا  
حسن که موقتی است و قیقل او میرد منقطع خواهد شد و مالیات نخواهد داد بواسطه مثال  
دیگر مسئله را واضح تر نمایم فرض کنید که سه نفر هر کدام بیت هزار تومان داشته باشند  
علی بیت هزار تومان خود را ملک میخرد که سالی پانصد تومان از آن دخل میکند حسن پول  
خود را بقسط استسین فرض میدهد که مادام الحیاة سالی هزار و پانصد تومان دخل است

و محمد قسط استسین میخرد که تا ده سال سالی دو هزار و پانصد تومان عایدی است تمام این عایدیها  
از یک مبلغ مساوی سرمایه حاصل شده یکی دائمی است دیگری مادام الحیاة است سومی  
انتهای مدت یعنی منقطع میشود حال فرض کنیم که مالیات عایدی دائمی و ثابت باشد  
پس دلیل ندارد که بر عایدی زیاد تر از عایدی حسن محمد مالیات ببندند اگر مالیات  
عایدی تومانی سه شاهی باشد عایدی علی سالی هفت تومان نیم مالیات میدهد این  
مالیات همیشه است مالیات عایدی حسن سالی بیت دو تومان نیم و مادام الحیاة  
و مالیات محمد سالی بی هفت تومان نیم است تا ده سال است اگر این مبلغها را  
سرمایه مستشار دهند مقدار آنها مساویست اگر علی و حسن محمد میخواهند مبلغی  
که بعد عایدیشان از مالیات معاف باشد عایدی علی یک مبلغ بدهند ولی اگر مالیات  
عایدی موقتی بود ظلم بود که بر عایدیهای دائمی و موقتی بیک نرخ مالیات ببندند  
مثلاً فرض کنیم که مالیات عایدی ده ساله ببینند که هر تومانی سه شاهی مالیات  
آنوقت در مثال فوق محمد در ده سال همانقدر مالیات میدهد که علی میداد اگر مالیات  
همیشه بود در صورتیکه نرخ مالیات تغییر نکند نیز همان نا عدالتی واقع میشود اگر چه در  
آن باب اندازه نیست

پس مستویان قاعده کلی قرار داد که اگر مالیات عایدی دائمی ثابت باشد بر تمام  
 عاید بیاچه دائمی و چه غیر دائمی باید بیک نرخ مالیات بست ولی اگر مالیات عایدی  
 مدتش موقتی و مبلغش نامعین باشد بر عاید بهای دائمی باید بیش از عاید بهای موقتی  
 مالیات بست در صورتیکه مالیات عایدی موقتی باشد عدالت را مستویان منظور کرد  
 مگر اینکه تمام عاید بیا را جمع کنند و در سال در هر صد تومان مبلغی از آن مجموع مالیات  
 بگیرند ولی این ترتیب را هم مستویان مجری داشت بجهت اینکه در جمیع کردن عاید بهای  
 موقتی اشکال و مخارج بسیار است دولت باید اشخاصی را مأمور کند که مواظب تمام  
 کسانی که عاید بهای موقتی دارند باشد و در جیب و مخارج آنها مبلغ مالیاتی را که  
 باید از آنها بگیرند معین کنند مثلا دو صاحب هم سن که هر دو سالی دو دست نان  
 موجب داشته باشند ممکن است نرخ مالیاتشان مختلف باشد بجهت اینکه اگر یکی از کسها  
 با بقیه تر باشد احتمال میرود که بیشتر عمر کند و مجموع عایدی او زیاد تر از دیگری باشد  
 بنابراین اگر بخواهند مخارج جمیع کردن مالیات بالنسبه به مبلغ از آن مالیات  
 خزانه میشود زیاد تر است و صرف نمیکند این مثالی بود برای مطلبیکه سابق ذکر کردیم  
 که معینین باید سعی کنند که در کلیه مبلغ مالیات عدالت را منظور بدانند تا اینکه بخواهند

مالیات عاید بر موقتی از  
 سر پایه هر مبلغ عایدی خزانه

هر مالیات مخصوصی را موافق قوه پول دادن مالیات به قرار بگذارند  
 بعضی اشخاص مالیات عایدی را نمی پسندند بدلیل اینکه بر صاحبان عاید بهای  
 کم بیشتر گران میآید تا بر کسانی که عایدی زیاد دارند مثلا اگر مالیات عایدی موقتی  
 سه شاهی باشد و از تمام عاید که هر فرد کسی که صد تومان دخل داشته باشد باید  
 قران مالیات بدد و کسیکه سالی ده هزار تومان دخل داشته باشد باید صد پنجاه تومان  
 مالیات بدد پس میگویند که سالی صد تومان فقط اینقدر است که کفایت لوازم زندگی  
 بکنند بخصوص اگر صاحب آن اهل عیالی هم داشته باشد و اگر پانزده قران از این  
 دخل کم کنند صاحب آن یا بنگان او از یک غذای کافی یا لباس یا سرپناه و  
 گرمی که سبب سلامتی و دفع امراض باشد محروم میشوند ولی اگر از عایدی سالی ده هزار  
 تومان بردارند چندان آسری بصاحب آن عایدی نمیکند شاید فقط قدری سهوا  
 تصنع او را کم کند برای رفع این عارضه یعنی بنام اظهار کرد که تا یک حد معینی از عاید  
 که برای لوازم زندگی کافی کمال لزوم را داشته باشد مالیات بگیرند و از سایر عاید  
 هم تا آن درجه مالیات بگیرند و از باقی آن بگیرند مثلا اگر این مبلغ معین صد تومان  
 دهند از هر کس که صد تومان یا کمتر عایدی داشته باشد مالیات نمیکند اگر کسی

بیت تومان دخل داشته باشد فقط از بیت مان آن مالیات بگیرند و اگر هزار تومان  
 عایدی داشته باشد مالیات نصد تومان از او بگیرند با نظیرین هر کس باشد <sup>بیشتر</sup>  
 که دارد مبلغ تعیین می‌دهد  
 در تکلیس اکنون با نظیرین عمل میکنند و قدری از آن تغییر داده اند از هزار عایدی که  
 از صد و پنجاه لیره کمتر باشد مالیات ندارد از هر عایدی که بیش از صد و پنجاه لیره کمتر  
 از چهار صد لیره باشد صد و بیست لیره کم میکنند و از باقی آن مالیات بگیرند مثلاً اگر  
 دو بیست لیره فقط باشد لیره آن مالیات دارد این وضع بخوبی طرفه که بنام اجاره  
 کرده بود بیست مثلاً عایدی صد و پنجاه لیره بیسج مالیات ندارد عایدی صد و پنجاه و پنج  
 لیره مالیات سی و پنج لیره را دارد عایدی سیصد و نود و پنج لیره دو بیست و هفتاد و پنج  
 لیره آن مالیات دارد و عایدی چهار صد لیره تمام آن مالیات دارد ولی این وضعی را  
 که خستیا کرده اند فایده اش نیست که اجرای آن از اجرای طرفه بنام ضعیف است  
 البته چنین نظر می‌آید که مالیات عایدی در همه حال مستقیم است ولی می‌توان ثابت کرد که در بعضی  
 حالات نیز غیر مستقیم است اگر مالیات عایدی از پس اندازهای داده شود که در راه  
 با جمعی استعمال نشود در آن صورت مالیات مستقیم است بجهت اینکه در حقیقت همانکسی که از

میدهند از آن می‌کشند اما اگر از آن سرمایه بردارند مالیات غیر مستقیم است زیرا که  
 خبری از آن تحمل بر عهده جات شود که اگر آن مالیات نبود آن پول صرف کارهای ایشان  
 میشد مثلاً فرض کنید که صاحب کارخانه باید سالی هزار لیره مالیات عایدی بدهد  
 و اگر این مالیات را نداشت این مبلغ را در کارهای عده زیادتری از عملیات خرج میکرد  
 در آن صورت واضح است که خبری از این مالیات بر طبقه عملیات تحمل میشود و باعث  
 نقصان فرد نمیکرد اما اگر صاحب کارخانه این هزار لیره را از سرمایه بر ندارد  
 خارج تفنن خود کم کند آنوقت مالیات عایدی مستقیم است از جیب شخصی که از  
 میدهند بیرون آید مالیات عایدی اگر از سرمایه برداشته شود برای صنعت برگردد  
 و هرگز نباید آن مالیات را قرار گذاشت کرد در مالکی مثل تکلیس که مبلغ زیادی سرمایه در  
 سودهای تجاری کار میرود و بنا بر این سبب تاخیر حصول ثروت نمیشود  
 از جمله ایرادها که با مالیات عایدی کرده اند آنست که مردمان بی دیانت می‌توانند عایدی  
 خود را کمتر از آنچه هست بخرج دهند و حال آنکه هرگز برای باید مواظب باشد که بسازد  
 مالیات سبب صنایع خلاق مردم شود در جواب گوئیم دلیل کافی نداریم بر اینکه مالیات  
 عایدی سبب بی دیانتی اشخاصی که از آن حراز میکنند شود راست است که این مالیات

موقع بدست آید باید که بی دینائی خود را ظاهر کنند ولی اگر نظر ما خودشان بی دینت  
بنودند اینموقع را بکار نمی برند بنا بر این در حالت حاله نمیتوان ایراد صحیحی بر آیات  
عایدی گرفت که موقع بدست مردمان بی دینت میدهند دولت و سایر آیات  
دهند کارا کول بزنند

ملاحظه اینکه تا مجال در باب آیات عایدی کردیم قدری سبب تسهیل ملاحظه آیات  
ایشان میشود ثابت کردیم که بر عایدی بیانی که فقط کفایت تحصیل لوازم را میکند نباید آیات  
بست و بطریق قانون ظاهر داشتیم که هر کسی باید به تناسب نیازتیمای خودش بدست  
ملک کند بنا بر این معلوم میشود که بر وفق این قاعده آیات بسیار باید منحصرا باشد  
تفنی و غیر لازم و لوازم زندگی نباید آیات داشته باشد اگر قبول کردیم که هر کس که  
عایدش فقط بقدر تحصیل لوازمش باشد باید آیات بهر واضح است که قیمت لوازم  
زندگی را هم نباید بواسطه آیات کران کرد از طرف دیگر دلیل ندارد که چیزی بی  
غیر لازمی که فقرا صرف میکنند از قبیل آجود عرق و تنباکو آیات نداشته باشد  
اگر عایدی کسی برای تحصیل اسباب تفنی کافی باشد نباید بهانه فقر بجای از آیات  
معاف باشد میباید مقدار از زیادتی خود را بدولت بدهد

**در باب اینکه آیات اراضی بر مالکین آنها واقع میشود بر ارض**

میتوان بطور کلی گفت که تمام مالیهات باید بر اراضی بسته میشود از قبیل مالیهات ملک  
داری و عشر و مالیات و تسکیری فخر تمام بر صاحب ملک واقع میشود نه بر زارع  
اگر چه این مالیهات را ابتدا متاجر میدهند ولی در عوض کرایه اش کمتر شود و اگر مالیهات  
اونده کرایه بیشتر باید بدهد بنا بر این موقوف کردن آیات و تسکیری فخر از مالیهات  
برای مستأجرانیه و مستقیم دائمی ندارد زیرا بخش اینکه موقع بدست آمد مطابق مبلغ  
مالیهات از آن معاف شده و کرایه اش زیاد میکنند

**در بیان اینکه آیات در حقیقت وجه کرایه است**

مالیهات املاک در پنجاه همواره روبرو نقصان است به نسبت ترقی قیمت زمین زیرا که  
بمبلغ آن مالیهات ثابت و متین است و ترقی قیمت محصولات زراعتی آنرا زیاد میکند مالیهات  
املاک چه کلی باشد چه جزئی شبیه است به کرایه که صاحب ملک به دولت بدهد و علات  
افزار بصاحب خستباری دولت است و قیمت بزرگی از زمین و ستان املاک در وقت  
دولت است و بنا بر این مالیهات املاک همان کرایه است که مستأجرین زارع بلا واسطه  
بدولت میدهند این مستأجرین بجای اینکه تابع اربابهای مخصوص باشند تابع دولتند

و گرایه که میدهند آتش مالیات املاک است **صرفه** اینو صغر آسانی می توان فهمید  
 ثابت کردیم که هر قدر جمعیت زیاد شود قیمت اراضی ترقی میکند بواسطه ترقی قیمت  
 محصولات زراعتی نه بواسطه جد و جد صاحب ملک یا راج در صورتیکه املاک اربابی  
 منفعت این ترقی قیمت مابین معدودی که بر حسب اتفاق صاحب ملک شده اند تقسیم  
 ولی در صورتیکه املاک خالص باشد یعنی این ترقی قیمت مابین تمام افراد وقت قیمت میشود و بجا  
 تخفیف مالیات بخورد و یک قیمت بزرگ از ترقی که بواسطه ترقی مالکولات ارجح بود  
 ببردن آمده دوباره با نشان برکت میکند بشل اضافه گرایه که بخراند وقت داده شود  
 مالیات املاک هندوستان در سال به چهل و چهار کرد و لیره میرسد و ادای آن مبلغ گزاف  
 بر بچسب تحمل نسبت اگر بدلت داده نمیشد ارباب املاک آنرا می گرفتند از ادای این مبلغ  
 به بچسب ضرری وارد نمی آید بلکه برخلاف اگر املاک اربابی بود بجایست مبلغ زیادتری  
 مالیات بر آنها بنده بجهت اینکه در انصورت دخل وقت چهل و چهار کرد و لیره کسیر شد  
 و این کسر بجایست بواسطه مالیات جبران نمود واضح است که مالیات املاک بجا  
 به چسب و زراعت گرایه با صرفه باشد بعد از وضع تمام مخارج زراعت و نرخ متوسط  
 منفعت سرمایه راج آنچه باقی میماند باید از طریق مالیات گرفت سابق معلوم کردیم

که این باقی مانده معادل است با اختلاف قیمت مابین زمین معلوم بدترین زمین  
 که گرایه بندد اگر مالیات املاک از این گرایه با صرفه تجاوز کند زراعت بدترین زمینها  
 که سابق گرایه نمیدادد دیگر نفع نخواهد کرد و بنا بر این از زراعت می افتد تا اگر غذا  
 کم میشود و قیمت ترقی میکند از طرف دیگر زیادای مالیات املاک باعث این میشود  
 که مالکولات را از خارج بیاورند پس وقتیکه مالیات املاک زیاد باشد اراضی بدست  
 از زراعت می افتد و بنا بر این دست خالی که از آن مالیات گرفته میشود نقصان می آید

**اهلکار است متمرکز حسنج در باب زمین**

انفخص در کتاب موسوم به ترقی و فقر اهلکار کرده است که دولت انگلیس باید از صاحبان  
 املاک تمام دخل سالانه ملک آنها را بشکل مالیات بگیرد و فقط مقداری برای  
 آنها بگذارد که محسور شوند گرایه را جمع کنند و اعمال اراضی را بجا بیاورند چند سیدیم  
 اگر املاک در تصرف دولت باشد فایده اش خیلی بیشتر است مکن محووم کردن ارباب  
 املاک از دخل ملک و شان نیز فارت دزدی میشود زیرا که ایشان غالباً سالهاست  
 کشیده و تا سیر بجا برده و حاصلخیزی آن زمین بواسطه سی کار و سزای آنهاست مکن نسبت  
 کنیم که خلق مردم انگلیس اینقدر تغییر کند که آنوضع فارت و چپاولی که اهلکار است متمرکز

مضمون است قبول نماید مستخرج خاک انگلیس را مناسب بکار دیده است بحسب اینکه  
 چون صاحبان املاک معدود و مشابه نمیتوانند مقابل دولت باشند و زیر بار زندگانشه  
 از اینکه اعضاء و مرآت از قبول تدبیر مستخرج کراهت دارد در مملکت متولی انگلیس  
 این چاره با انقلابات بزرگی که در پی دارد نمی آید اگر کرایه تمام املاک انگلیس بکریه بخیر  
 فست دارد و دهم هر کس از این نغارت تقریباً نصف یک شلینگ نیم میشود و ضبط کردن تمام  
 دخل املاک از برای اینکه روزی سیاهی بمردم یاد تر عاید شود مثل آنست که کجانی را  
 آتش بزنند برای اینکه یک کو سفید کباب کنند در شش روز بقیه بر اهلای مختلف آن  
 و حلال مستیوان روزی سیاهی زیادتی دخل پیدا کرد از قبیل ترقی دادن تجارت خانه  
 مملکت و حمل و نقل و تقسیم ماکولات از قبیل ماهی گوشت و کم کردن کرایه کالکسک و تراوله  
 و اهلای آهنگ مساک در استعمال شراب عرق و قوتون میسب که بقیه یک شلینگ نیم  
 مستخرج را در می آورد و اجرای آنم خلی آن تر از ضبط دخل املاک است بیرون  
 مستخرجی خرج در اینر کند کمال عید و جهد دارند که گذارند نقد صاحبان املاک یاد شود بحسب اینکه  
 اگر نقد صاحبان املاک زیاد شد قدرت آنها بیشتر شود و اجرای نغارت چاره اول سنگینتر

**عشر تحلی است بر ملاک رسینی**

عشر بر املاک تحلی است ابتدا که آنرا قرار دادند برای نگا بهاری سببند بی بود چنانکه  
 از اسم آن معلوم میشود سابقاً عشر محصول است و کرنق عشر برای مقاصد بی در زمان  
 ظهور سبب بران منوع شد و حالا غالباً آنرا اشخاصی میکنند که در زراعت و نگا بهاری املاک  
 سهمی دارند اشکال کرنق عشر در ۱۲۰ ساعت وضع قانون سعیر عشر کرد یعنی ۱۰۰ روز  
 که مبلغ عشر بر وفق قیمت متوسطه در مدت هفت سال قبل مین شود از روی این ترتیب در ۱۰  
 کسده عشر از ترقی حاصلگیری املاک فایده نمیرد بلکه اگر واقعه اتفاق بیفتد که حاصل او برابر  
 ضرر بود و واردی آید زیرا که در آنصورت قیمت غده تنزل میکند و بنا بر این مبلغ عشر کم میشود  
 قانون سعیر عشر نیز باعث تخفیف مقدار عشر میشود از جهات دیگر که شاید کسیکه از ۱۸۲۷  
 وضع کرد و منتف آن نبود و آن آنست که نقد را از ممالک خارج سهولت میتوان وارد کرد  
 از ۱۲۰ ساعت مقدار زیاد می آید از آن برمال انگلیس اردند ولی حیوانات و شیر و کره و شال  
 را میتوان این آسانی وارد کرد و بنا بر این هر قدر جمعیت یاد شود قیمت کسدم به نسبت  
 و اینست منزل میکند چون سعیر عشر از روی قیمت متوسطه کسدم است بنا بر این مبلغ آن تخفیف میاید

**و قوع مالیات دستگیری فخر که بر خانه ها بسته شده**

بدون اینکه بخواهیم اثر مالیات دستگیری فخر را بر جماعت مردم بیان کنیم خوب است که با

وقوع آنرا و بعضی نتایج آنرا ذکر نماید و دستگیری فخر اقطاب بر ملک صفتی  
 از قبیل اراضی انبیه تجارنی و خانهاست میشود سابق اشاره کردیم که در اراضی زرعی  
 مالیات دستگیری فخر اقطاب بر صاحب ملک تجمل است در تمام کفکندگی که آیا  
 در ملکهای خانه وقوع آن مالیات بر اجاره دار است یا بر مالک آنها اگر در صورت  
 یا توقیف مالیات دستگیری فخر اقطاب در دست مطابق مبلغی که بر همان خانها بنا  
 مالیات بسته شده بود زیاد شود معلوم میشود که تمام وقوع مالیات بر صاحب ملک  
 بجهت اینکه آن مالیات کرایه شش کم کرده اما باید بخاطر داشت که مالیات دستگیری  
 فخرانه همین بر زمین خانه بلکه بر بنای خانه هم بسته میشود مثلاً خانه سالی نه تومان بمسجون  
 کرایه زمین و شصت تومان بمسجون کرایه خانه میدهد و مالیات دستگیری فخرانی که  
 از این خانه گرفته میشود بطور متوسط سالی نه تومان است مالیات ترا از روی کلیه مبلغ کرایه  
 نه فقط از روی کرایه زمین و واضح است که همانطور که سطح فروش تجمل مالیات جاری میکند  
 بانی خانه هم تجمل مالیات فخرانه بنام بانی خانه نرخ متوسط کسب خود را دریافت میکند که مرتب  
 از اجزای میل نرخ معمولی منفعت تلفی خطر فرد سرکشی مالیات فخر از جیب او بیرون نیاید  
 بلکه مخارج بنا را زیاد میکند همانطور که مالیات شراب مخارج سخن آنرا زیاد میکند پس مالیات

فخر مبلغ کرایه خانه را زیاد میکند و بنا بر این جزئی از این تجمل کرایه کند خانه میدهد و مالک خانه  
 فقط آن جزئی از مالیات را تحمل میکند که از روی کرایه زمین خانه حساب شده مالیات تکلیف از روی  
 قیمت خود خانه گرفته میشود و قوعش بر اجاره دار است  
 در انبیه تجارنی و کارخانجات و مثال آن نسبت به مالیات فخر با بدید و قیمت منقسم شود  
 قسمتی که بر زمین آن انبیه بسته میشود و قوعش بر صاحب ملک و قسمتی که بر انبیه فقط بسته میشود  
 و قوعش بر شتر با نیت که اشیاء ساخته شده در آن انبیه را میخورد مثلاً وقوع مالیات بر  
 که بر کارخانه بسته میشود ملاحظه میکنیم و فرض میکنیم که آن مالیات سالیانه صد پنجاه تومان  
 باشد پس مخارج حصول مقدار معینی از پارچه پنجه در سال صد پنجاه تومان یا بیشتر و چون  
 ثابت کردیم که قیمت شایسته بی نهایت میتوان آنها را زیاد کرد و عاقبت بواسطه مخارج  
 حصول آنها منبسط میشود پس نفعی که مالیات دستگیری فخر قیمت پارچه های پنجه را با  
 با عبارة حسنی وقوع آن مالیات بر شتر با میشود ولی ممکنست بگویند که نرخ این مالیات  
 در اکتاف مختلفه تفاوت میکند در یک محل نرخ مالیاتی که بر انبیه تجارنی بسته میشود صد تومان  
 و در محله دیگر مالیاتیکه بر همان قسم نبسته میشود سیصد تومان است پس اگر این انبیه تجارنی  
 هر دو یک قسم ششبار بسازند اثر این نرخهای مختلفه بر قیمت ششبار چه خواهد کرد و چرا

گویم رسم است که قیمت بی متین میشود از روی مخارج حصول آن خبرتی از آن شئی که خراب  
 بیشتر است مثلا قیمت کشتی متین میشود از روی مخارج حصول آن کشتیها یکدگر خرابتر  
 همه زیادتر است اگر قیمت کمتر از این بود کشتیها یکدگر ما خن آنها بر خرج است بهر  
 سرمایه و خرج متوسطه در عملیات را نماید و فروش آنها صرف نمیکرد و باید بخاطر  
 داشت که در همین ضمن صاحبان کارخانه که دست کارشان سهولت میکند و منافع زیاد  
 حاصل میکنند پس هر قدر محکم درازند که تدارک آن شئی را زیاد کنند و اگر این زیادتی  
 تدارک واقع شود یا اینکه طلب شئی نقصان پیدا کند تعادل ما بین تدارک و طلب بواسطه  
 تنزل قیمت حاصل میشود در صورت آن قیمت از کشتی سازی که خیلی تحمل بر او میشود از  
 فایده می افتد و کم در شکست میشود چنانکه در ۱۸۶۰ در حوزة کشتی سازی لندن  
 قسم اتفاق افتاد مایات دستگیری فقر و سایر تحمیلات بقدری در جزو شرفی لندن  
 زیاد بود که بعضی یکدگر طلب فرق العاده کشتی از امر یکا منقطع شد قیمت کشتیها تنزل کرد  
 و صنعت کشتی سازی لندن حقیقا خراب شد چونکه هر چه کشتی لازم بود در کارخانه های  
 معدودی ساخته میشد و کارخانه های کشتی سازی یکی یکی بسته و هر یک کارخانه که بسته  
 بیشتر اسباب کساد کارخانه های کشتی سازی آن محل میگشت بجهت اینکه هر چه صنعتگر آن

بکار میشد عده فقر از یاد میشد و مایات دستگیری فقر را میبایست زیاد کنند از آن  
 تحمیلات صنعت کساد بقدری زیاد شد که صنعت کشتی سازی مندرجا بلکی در لندن  
 منقود گشت و قوع مایات در آن صورت بر سرمایه داران و عمده جانیکه در صنعت  
 کساد کار میکرد میشد و مایات دستگیری فقر را میتوان گفت در این موقع بیشتر  
 رنج و فقر شده تا سبب تسکین و تخفیف آن و برای وقت خیلی بدبختری بزرگیت که مایات  
 دستگیری فقر باعث ضعف یا خرابی شعبه صنعت است که وقتی خیلی با برقی بوده شود  
 علاج این ضررت بخیر خواهی و دستگیری میفرود و فقر نمیشود و سعی در کوشش شخصی مفید فایده  
 حسابی نیست مگر اینکه چاره کار را از سر چشمه بکنند و جهت نفع  
 و سکت معلوم نمایند و در رفع آن بکوشند  
 منت کتاب بیون بلکیت  
 الزام  
 فی شهر جمادی الثانی من شهر ۱۳۱۰ هجری



کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
شماره ۳۱۸

۲۷۲  
۱۳۹

تقدیر سید زین العابدین  
بکتابخانه مجلس شورای ملی  
آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی



